

کالبد شکافی یک نبرد سه گانه برای اعتلای فرهنگ اسلامی!

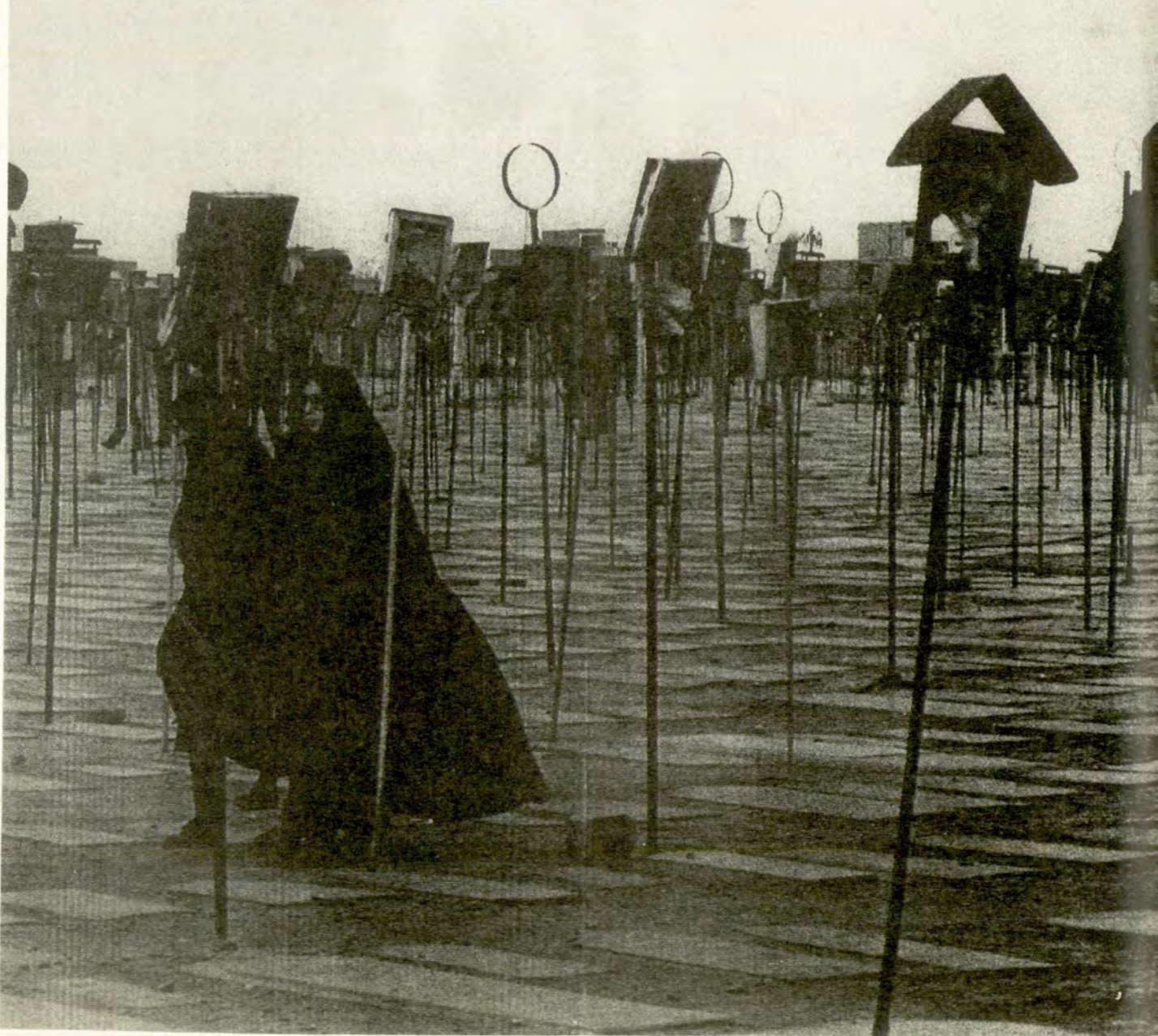
گفتگویی با علیرضا نوری زاده در باره انفجار الخیر در عربستان و پشت پرده روابط تهران و ریاض

گفتگوی راه آزادی با حمید احمدی درباره «طرح تاریخ شفاهی چپ ایران»

شعر رضا مقصدی: هوایی تازه در ادبیات مهاجرت

بمناسبت سالگرد انقلاب بهمن

آنکه آموخت و آنکه نیاموخت



در این شماره می خوانید :

- آنکه آموخت و آنکه نیاموخت..... ۳
- کالبد شکافی یک نبرد سه گانه برای اعتلای فرهنگ اسلامی!..... ۵
گفتگویی با علیرضا نوری زاده در باره انفجار الخُبر
- در عربستان و پشت پرده روابط تهران و ریاض..... ۱۱
- صفحه اقتصادی..... ۱۳
- درباره تاریخ دستگیری کیانوری در بهمن ۱۳۶۱..... ۱۷
گفتگوی راه آزادی با حمید احمدی
- درباره «طرح تاریخ شفاهی چپ ایران»..... ۱۹
شعر رضا مقصدی :
- هوایی تازه در ادبیات مهاجرت..... ۲۱
- نگاهی دیگر به فاجعه افغانستان..... ۲۹
نظر از درون به نقش حزب توده ایران
- «نقدی بر خاطرات کیانوری»..... ۳۳
دمکراسی تنها راه نجات ایران
- از بن بست سیاسی و اقتصادی..... ۳۵

دفتر ویژه : هویت چپ

- تأملاتی درباره هویت چپ..... ۲۵
کدام چپ؟ چپیی که تاریخ دارد،
ویا حرکت تاریخ پیش میرود..... ۲۷

نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم
ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

Rivero, B.P. 47
F-92215 Saint Cloud Cedex- France

MAHMOOD

B.P. : 23

F- 92114 Clichy cedex - France

پاریس ۴۶۰۲۱۸۹۰ (۰۳۳۱) : فاکس

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود مقالاتی را که
خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضا درج میکند.
چاپ مطالب ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این
مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به
حزب دموکراتیک مردم ایران نیست

راه آزادی را یاری دهید!

های جدید حاشیه ای بود که واقعیت های پیچیده جامعه ایران را از نظر فرهنگی تشکیل می دادند، از سوی دیگر ناساگر سیاست در ایران بسی شکل ومغشوش بود و مردم نسبت به آن بشدت بیگانه و بی اعتماد بودند. کشور ما نتوانسته بود از طریق تجربه مشخص جامعه مدنی نهاد های پایدار زندگی اجتماعی -

سیاسی جامعه امروزی را پی ریزد، مشارکت را از طریق تجربه مداوم نسل ها درونی کند و آنرا جزئی از دنیای ارزشی خود سازد. افکار عمومی ایران با چنین تجربه و ویژگی هایی بدنبال «نجات دهنده ای» رفت که بتواند همه آرزو های سیاسی و اجتماعی خود را یکجا برآورده کند و شکست ها و حقارت های بزرگ تاریخی خود را فراموش کند.

از نتیجه کار همه ما خبر داریم. امروز از فراز همه حوادث و با فاصله گرفتن از رویداد ها شاید بتوان گفت آنچه بر سر ما آمد تا حدی هم قانونمند بود. چگونه میتوان تصور کرد نیرو های سیاسی با ذهنیت و باور و سیاست های غیر دمکراتیک و جامعه ای بیگانه با پندار و کردار مدنی بتواند راهبر دمکراسی و حکومت قانون و مدنیت شوند؟ تنها روزنه امید در آن روز ها میتوانست دولت موقت یا چیزی شبیه آن باشد که از بخت کمی برای موفقیت برخوردار بود.

این نکات اساسی، مهم ترین درس های انقلاب بهمن اند. این حادثه ضعف های ساختاری و بزرگ جامعه ما و نیرو های سیاسی آنرا

آنکه آموخت و آنکه نیاموخت

۱۸ زمستان از عمر انقلاب بهمن گذشت و مردم ما در حالی به تماشای «دهه زجر» (جشن و سرور دولتی) نشسته اند که هیچ روزنه امیدی برای بیرون رفتن از این دالان تو در توی بی پایان نمی بینند. انقلاب بهمن و حوادث بعدی زیان های جبران ناپذیری برای کشور ما به همراه داشت ولی همزمان نباید از کنار تجربه ها و درس های اساسی این حادثه بی اعتنا گذشت.

ایران قرن بیستم شاهد سه حادثه بزرگ ملی بود: انقلاب مشروطیت در آغاز قرن، جنبش ملی شدن نفت و حکومت دکتر مصدق در میانه قرن و انقلاب بهمن در آخرین ربع آن. سمت اصلی این سه جنبش بزرگ مردمی حرکت بسوی یک جامعه مدنی، دستیابی به ساختار های حکومتی مردم سالارانه و انسانی تر کردن چهره جامعه ای بود که مهر قرن ها استبداد خود کامگی بر پیشانی داشت. اما این فرصت های بزرگ تاریخی همگی از دست رفتند و ما در آستانه هزاره سوم هنوز «اندر خم یک کوچه ایم»! این شکست های بزرگ زخم های عمیقی هستند که پیکر جامعه ما و وجدان آنرا آزار می دهند و چون خوره وجودش را می خورند.

در میان سه جنبش بزرگ قرن، انقلاب بهمن چه از نظر زمانی و چه اجتماعی از جایگاه ویژه ای برخوردار است.. این جنبش پاسخ جامعه ایران سال ۵۷ به تحولات پر دامنه، اما بسیار ناموزونی بود که کشور ما طی سال های ۴۰ و ۵۰ از سر گذرانده بود. سال هایی که رشد اقتصادی و توسعه شهر نشینی طبقه متوسط بسیار گسترده ای را در جامعه ایران بوجود آورد، بلون آنکه هیچ گامی در جهت مشارکت گروه های اجتماعی برداشته شود.

جامعه آن روز ایران در حالیکه در های خود را بروی دستاورد های علمی غرب و ارزش های فرهنگی آن می گشود، همزمان با سماجت کم نظیری از نظر سیاسی و اجتماعی بسته و کم تحرک باقی مانده بود، هیچ رابطه سازمندی میان تغییرات مادی و عینی با ذهنیت و فرهنگ جامعه بوجود نیامده بود و اشکال سنتی اعمال قدرت به حیات خود ادامه می دادند. حکومت پهلوی با حمایت آمریکایی ها و دیگر دولت های غربی قلدر منشانه امر خود را در «جزیره ثبات» پیش می برد و پل های سازش و همزیستی سیاسی و اجتماعی یکی پس از دیگری خراب شده بودند.

پی آمد اجتماعی ناگزیر این تحولات ناموزون از یکسو دیر پاییی هویت های سنتی و همزیستی آنها با ذهنیت مهوری جدید در کنار هویت های چند پارچه گروه

آشکار کرد. انقلاب بهمن نشان داد که باور به ترقی و رشد از بالا بصورت آمرانه و بدون مشارکت گروه های اجتماعی و نیز نا دیده انگاشتن خصوصیات فرهنگی می تواند چه پی آمد های فاجعه بار و هولناکی برای مردم داشته باشد.

تجربه انقلاب اما، اسطوره های مهم سیاسی را هم نزد مردم و بویژه نیرو های سیاسی بسیار کم رنگ کرد. بخش مهمی از ما باور داشتیم که سرنگون کردن استبداد با آزادی و حکومت مردم سالارانه بخودی خود همراه خواهد بود. ما با نیروی تخریب در صدد پی ریزی جامعه نو بودیم. انقلاب بهمن باطل بودن این پندار و وهم را بروشنی نشان داد. ما توانستیم «دیو» را از میدان بیرون کنیم اما «فرشته» ای در پی آن به در نیامد. تجربه تلخ ایران و آنچه در کشور های دیگر گذشت به ما آموخته است که نطفه جامعه آینده در جریان مبارزه علیه استبداد بسته نمی شود. این واقعیت مهم باید از همین امروز در کردار و روش ما منعکس شود. ارزش های انسانی و دموکراتیک باید در جریان این مبارزه وارد فرهنگ و ذهنیت مردم شوند. بدینگونه مردم ما با دموکراسی و ارزش های جامعه مدنی خو می گیرند و ادامه استبداد و زورگویی ناممکن می شود.

تجربه انقلاب بهمن در ذهنیت بخشی از نیرو های سیاسی ایران دگرگونی های جدی بوجود آورده است، با آنکه امر نوسازی سیاست ها و اندیشه های احزاب و گروه های سیاسی ایران به یکسان پیش نرفته است، اما امروز گرایش به راه حل های دموکراتیک و مسالمت آمیز برای عقب راندن استبداد و خود کامگی و حکومت دینی در ایران هر روز جای خود را بیشتر باز می کند. گرایش جدید طیف وسیعی از نیرو های سیاسی ایران، از گروه های مذهبی - سیاسی نزدیک به حاکمیت تا اپوزیسیون را در بر می گیرد و تحولات دموکراتیک در کشور ما تا حدود زیادی به عمق این تغییرات از یکسو و نفوذ این نیرو ها از سوی دیگر وابسته است. فراموش نکنیم هنوز بخشی از نیرو های سیاسی در اپوزیسیون و همه کسانی که سررشته امور را در ایران بدست دارند: به شدت غیر دموکراتیک، خودکامه و مستبد مانده اند. ما هنوز در اپوزیسیون هم نیرو هایی داریم که برای دستیابی انحصاری به قدرت مبارزه می کنند و درک بسیار بسته و نگران کننده از دموکراسی ارائه می دهند.

درست از این زاویه است که پرداختن به تجربه انقلاب بهمن هنوز موضوع روز است. به یقین سخن از زیان های تخریب و نا درست بودن امر «سرنگون سازی» یک حکومت به معنای سر فرود آوردن در برابر استبداد و خودکامگی نیست. تا زمانی که در ایران حکومت مردم سالارانه برقرار نشده است و اصل جدایی دین و سیاست رعایت نشود، مبارزه پیگیر برای آزادی و حقوق بشر در مرکز تلاش های نیرو های سیاسی و جامعه مدنی قرار دارد. آنچه که امروز می تواند موضوع اختلاف و بحث باشد، شعار ها، تاکتیک ها و چند و چون دستیابی به چنین هدف هایی است. تجربه انقلاب بهمن بروشنی نشان داد که برای دستیابی به تغییرات جدی وجود فرهنگ آزادی و ذهنیت دموکراتیک بیش از امر لحظه ی سرنگون شدن یک حکومت اهمیت دارند.

در ایران جمهوری اسلامی دستیابی به آزادی بدون تغییر چهار چوب ساختار های کنونی ناممکن است و هر گونه دگرگونی از طریق مبارزه پیگیر برای آزادی و

حقوق دموکراتیک هر چند در ابعاد کوچک میسر می شود، جامعه ایران در صورت تکرار تجربه های کوچک و ملموس، در صورت گسترش مبارزه مطالباتی و بسط فرهنگ دموکراتیک خود خواهد توانست استبداد را به عقب راند. در شرایطی که ضعف های اساسی اپوزیسیون هر نوع مبارزه سازمان یافته را ناممکن می سازد، مبارزات مطالباتی زمینه های گرد آمدن مردم را فراهم می کنند.

جامعه فردای ایران بی تردید، جامعه همزیستی نیرو های مختلف اجتماعی و گرایش های فکری و سیاسی گوناگون است. نیرویی که به این داده اساسی بی اعتنا بماند، از درک روند تحول آتی جامعه مدنی ایران ناتوان است. سررشته داران حکومت مسئول ادامه بحران سیاسی کنونی در ایرانند و با ادامه روش های کنونی جامعه را بسوی انفجار سوق می دهند. زمانی که رئیس جمهور صحبت از عدم تکرار اشتباهات شاه در زمینه باز کردن فضای سیاسی می کند، می توانیم درک کنیم که او و دیگر دست اندرکاران تا چه اندازه در آموختن تجربه های گذشته از خود بی استعدادی نشان می دهند.

شاه بسیار دیر «صدای انقلاب مردم» را شنید. آن روز دیگر همه چیز از دست رفته بود. آیا اینبار هم صاحبان قدرت به همان اندازه در تن ندادن به خواست های جامعه مدنی سماجت خواهند کرد؟



کالبد شکافی یک نبرد سه گانه برای اعتلای فرهنگ اسلامی!

بیژن برهمندی

از ارزشهای حاکم، جلوی نشر مفاسد گرفته شود. وی میگوید «کل صنعت نشر ما باید بدون اتکا به درآمد های ناشی از کتاب هایی که رودرروی ارزش های ما قرار میگیرد» روی پای خود بایستد. «این گونه کتابها در جمهوری اسلامی جایگاهی ندارند» و «ما با آنها شدت مقابله خواهیم کرد».

نامبرده که صنعت نشر را کاملاً در انحصار دولت قلمداد میکند، وزارتخانه خود را موظف میدانند که بر همه امور چاپ و نشر کنترل داشته باشد و پس از شمردن مراحل مختلف نشر کتاب از نویسنده تا ویراستار و صفحه آرا و چاپ و صحافی و توزیع، از دو مرحله جدید پرده برمی دارد که عبارتند از تحقیق کارشناسان مربوطه، در این باره که آیا کتابی که به بازار عرضه شده و خوانندگان آنرا خوانده اند آیا بدرستی آنرا فهمیده اند یا نه؟! «ما اعتقاد داریم باید اطمینان یافت از اینکه محتوای کتاب بوسیله خواننده فهمیده شده است.»! و سپس به حلقه آخر در این سلسله صنعت نشر می پردازد که موضوع «عمل کردن به کتاب است.»! وی تصریح میکند که باید بررسی شود که کتاب چه اثری در جامعه گذاشته و چه تغییرات اجتماعی را باعث شده است! وی می گوید که «اگر کوچکترین تغییری ایجاد نشده باشد یعنی وقت مؤلف و مترجم و تمامی دست اندرکاران چاپ نتوانسته است کوچکترین تغییری بگذارد.» و «این یک اسراف بسیار بزرگ خواهد بود.»! و سرانجام بشارت میدهد که «از امسال» تلاشی آغاز شده تا «تأثیر آثاری را که چاپ میشود دریابیم».

این درد آور و تأسف انگیز است که مغز کوچک و بیمار یک بوروکرات، فرمانروای عرصه وسیع فرهنگ یک جامعه میگردد. وی که مقوله فرهنگ و انتشار کتاب را با انتشار جزوه «آموزش تعمیر رادیو» و یا «آداب طهارت» یکی گرفته است، میخواهد در یک جامعه ۶۶ میلیونی پس از تشخیص «خوب» از «بد»، حتی تحقیق هم نکند که کتاب منتشر شده بدرستی فهمیده شده باشد و بدرستی به آن عمل شود!

درست بهمین دلیل وقتی از آدمی یا چنین

که پس از تعریف و تمجید فراوان از «ملت با فرهنگ» خطاب به مسئولان سانسور تذکر داد که رهنمود های «رهبر معظم» را بکار گیرند و «موانع را از جلوی پای نویسندگان» بردارند! وی که ترجیح میدهد بجای کلمه سانسور از «ممیزی» استفاده کند تصریح کرد که «نمیتوانیم بگوییم ممیزی نباشد» و تذکر داد که هر کشوری برای خود «خطوط قرمزی» دارد که نمیتوان به آنها خدشه وارد کرد. وی یادآور شد که هر جا «ارزشهای حاکم» وجود داشته باشد ممیزی هم وجود خواهد داشت. با اینحال کوشید اینطور وانمود کند که در جمهوری اسلامی این «خط قرمز» و ضرورت «ممیزی» محدود به موضوع «اخلاق» است. وی گفت که این خط قرمز «در کشور دیگری میتواند سیاسی و یا جغرافیایی و غیره...» باشد! وی اظهار نگرانی کرد که «کج فهمی و سخت گیریهای بی مورد» مأموران سانسور باعث شود که دیگر «کسی چیزی ننویسد» و «اگر هم ابزار لازم برای چاپ و نشر در اختیار داشته باشیم اما مؤلف و مترجم نداشته باشیم فایده نخواهد داشت.»! نامبرده در همین سخنرانی خطاب به مأموران سانسور تذکر داد که «نباید از عوامل بیرونی فشار رسیدگی برای یک کلمه، وزارتخانه را زیر سؤال میبرند.»

با اینحال میتوان اعتراف کرد که جالبترین حادثه مربوط به هفته کتاب، مصاحبه مفصلی است که نشریه اطلاعات با میرسلیم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بعمل آورده و نامبرده، بقول خبرنگار نشریه مزبور، با «صراحت و صمیمیت» کامل، ارزیابی خود را از رهنمود های مقالات بالا و اقداماتی که در وزارتخانه انجام میگیرد تشریح کرده است.

در ابتدای این مصاحبه بحث بسیار «عالمانه ای» درباره صنعت نشر بوسیله جناب وزیر انجام میگیرد که در آن نامبرده توضیح میدهد که چرا رشد صنعت نشر و رواج فروش کتاب در کشور ما با بقیه کشور ها متفاوت است. وی یادآور میشود که «شکوفایی صنعت نشر میتواند به قیمت وارد آمدن زیان هایی به معنویات مردم پدیدار گردد» و سپس تصریح میکند که جمهوری اسلامی هیچگاه طرفدار این نوع شکوفایی نیست و ترجیح میدهد با پاسداری

چگونه مثلث مقتدر وزارت ارشاد، مقامداران حزب اله و وزارت اطلاعات آزادی اسلامی را پاس میدارند!

(۱)

برگزاری هفته کتاب، برای اعتلای فرهنگ اسلامی!

بحث درباره اعتلای فرهنگ اسلامی، تقدیر از ملت مسلمان و «با فرهنگ» ایران و ضرورت ترویج و گسترش فرهنگ جامعه از نکاتی هستند که هر از چند گاهی بمناسبت های مختلف موضوع سخنرانی ها و سمینار ها و مناظر قرار میگیرند. برگزاری پر سر و صدای هفته کتاب در آبان ماه امسال، از مواردی بود که فرصت مناسبی به گردانندگان امور داد تا بار دیگر به تنویر افکار عمومی بپردازند و انقلاب فرهنگی خود را به رخ جهانیان بکشند.

مطابق معمول ولی فقیه اولین کسی بود که در این زمینه سخنرانی کرد. نامبرده در ابتدا به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رهنمود داد که «بخش مهمی از بودجه و امکانات» خود را به تولید «کتاب های مفید و مبتنی بر اهداف فکری - اسلامی» اختصاص دهد و بلافاصله به موضوع سانسور در رژیم اسلامی پرداخت. وی «زبان بخش» بودن را ملاک «بررسی» کتاب قرار داد و «جلوگیری از نفوذ فساد در جسم و فکر و جان یکایک شهروندان جامعه» را وظیفه مهم دولت قلمداد کرد. وی در رابطه دو جانبه میان نویسنده و انبوه خوانندگان کتاب تصریح کرد که «حق بالا تر» متعلق به خوانندگان است و دولت را نگاهبان این حق ارزیابی نمود و بهمین دلیل موضوع بررسی کتابها، تشخیص حق از ناحق و سالم از نا سالم را بعنوان یک کار مهم و ضروری اعلام کرد. نا گفته نباید گذاشت که خامنه ای در همین حال یادآوری کرد که مأموران سانسور باید با صلاحیت و «دارای فهم و ذهنیت قوی» باشند و «تقصیر» کنند و از «تنگ نظری، کج فهمی، بد سلیقتی و تحمیل سلیقه» اجتناب ورزند.

بدنبال این سخنان نوبت به رفسنجانی رسید

کالبد شکافی یک نبرد سه گانه برای اعتلای فرهنگ اسلامی!

درک مبتدلی از فرهنگ، می‌خواهند که علائق شکوفایی فرهنگی و رشد و گسترش و اعتلای فرهنگ را تشریح کند، از کتابخانه های مساجد و روستا ها مثال می آورد که گویا در آنها تعداد مراجعه کننده به کتاب بیشتر شده و وزارتخانه موفق شده است در ۷۵۰ مسجد، کتابخانه تشکیل دهد و برای شان کتاب بفرستد.

خبرنگار نشریه پس از تحمل شنیدن تمام این افاضات، تذکر میدهد که البته این آمارهای که شما فرمودید در مساجد و روستا ها بسیار جالب است، «ولی اکنون ناشران حرف دیگری میزنند و کسانی که با کتاب سر و کار دارند معتقدند که تولید کتاب از لحاظ کیفی و کمی دچار افت و رکود شده است و نویسنده ها هم سخن دیگری می گویند... در این مقوله آنها برخورد شکلی نمیکنند بلکه بیشتر برخورد محتوایی میکنند.» و بعد اضافه میکند که «خود ما هم در جامعه به این نتیجه میرسیم که به لحاظ تولید کتاب محدودیت داریم.» و بعد می پرسد شما بعنوان وزیر، وضع را چگونه می بینید؟

در مقابل این سوال، وزیر توضیحات مفصل و مشروحی میدهد که باید اعتراف کرد به اندازه کافی «صراحت و صمیمیت» دارند! وی

میگوید: «تهرا در صحنه نشر کتاب مشکلاتی وجود دارند.» و ادامه میدهد «قطعاً به برخی از ناشران ما، لطمه وارد شده است.»

وی سپس با خونسردی توضیح میدهد که ما یک پاسخ برای این قضیه نداریم. در مملکت انقلاب شده است. کسانی قبلاً - در یک رژیم فاسد - کتاب چاپ میکردند. برخی در زمینه اخلاقی پر از فساد بوده اند. در زمینه تاریخی، تحریف و در زمینه سیاسی و عقیدتی، سرشار از ضلالت بوده اند. این کتابها و نویسندگان و ناشران آنها دیگر جایی در جمهوری اسلامی ندارند.

وی میگوید که کتابهای قابل قبول سیاسی و تاریخی در یک «دوران طاغوتی و استبدادی» نمیتوانند در یک کشور اسلامی چاپ شوند. ما نمیتوانیم در وزارتخانه خود ساده نگری کنیم و در مقابل تحریف تاریخ تسلیم شویم و «حق بزرگی» را که متعلق به مردم است فراموش کنیم.

وی ادامه میدهد که مشکلات وجود دارند اما «نه برای کسانی که می خواهند تاریخ انقلاب را بیان کنند. تاریخ اسلام را بیان کنند.» بلکه «برای کسانی که می خواهند به اسلام ضربه بزنند.» آنها «تهرا بامانع برخورد خواهند کرد و تهرا باید با رکود

مواجه شوند.»

وی کسانی را که انقلاب را درک نکرده اند ارزشهای متکی به آنرا نمی فهمند یا باور ندارند، و اعلام اینکه در انتشار آثار شان دچار مشکلاتی هستند، محق میدانند و میگوید البته برای آنها مشکل وجود دارد و «در آینده هم وجود خواهد داشت و شدید تر هم خواهد شد.» زیرا ما از موضوع خود مان که «دفاع از حق مردم است» و «رشد آنها آگاهی و اعتلای فرهنگی است» کوتاه نخواهیم آمد. وی البته فراموش میکند که رئیس جمهور خط های قرمز رژیم را محدود به مرز های اخلاقی کرده بود و مرز های سیاسی را به کشور های دیگر منتسب میکرد. او با افتخار میگوید که «ما در هفت سال با نزدیک به هزار کتاب» روبرو بوده ایم که به لحاظ اخلاقی یا سیاسی یا تاریخی دارای مشکل بوده اند.

در اینجا دوباره خبرنگار می پرسد که مثلاً تشخیص «تحریف تاریخ» با چه کسی است؟ وی یادآوری میکند که بقول برخی ناشران «در اداره بررسی کتاب، کسانی که کتابها را بررسی میکنند که مثلاً تا بحال تاریخ ایران را خوانده اند و اصلاح نمیدانند که در تاریخ معاصر ایران کی به کی هست»

همانگونه که خوانندگان بیاد می آورند، رفسنجانی در مراسم افتتاح هفته کتاب با اشاره به گروههای فشاری که هر از چند گاه با صدور اعلامیه، پرونده سازی برای فلان کتاب و یا صاف و ساده، آتش زدن کتاب فروشی ها و بعد تظاهرات جلو وزارت ارشاد، جو سازی میکنند به مأموران سانسور یاد آور شد که نباید تحت تأثیر گروههای فشار قرار گیرند.

البته اگر علت این هشدار با بخشی از تبلیغات انتخاباتی بحساب نیاوریم، طرح این موضوع از سوی رفسنجانی که رئیس توه اجراییه کشور است بسیار تعجب انگیز مینماید چرا که نامبرده بهتر از هر کس میدانند که گردانندگان فعلی وزارت ارشاد و مأموران سانسور آن و بویژه شخص وزیر از یاران دیرین حزب الهی هایی هستند که در این زمینه نقش فعال بعهده دارند. آقای میر سلیم اگر از گردانندگان اصلی پشت پرده چماقداران حزب الهی نباشد از دوستان و نزدیکان این گروههای شبه فاشیستی بشمار میروند و کار آنها را هم ابدا مزاحم فعالیت های خود نمی دانند. آقای وزیر اشاد در همان مصاحبه با روزنامه اطلاعات یکبار که درباره بد سانسور شدن (!) کتاب ها صحبت میکند، ضمن تشریح مفصل مواردی که مأموران سانسور به جزئیات میپردازند و در نتیجه فساد اصلی که مجموعه مطالب کتاب باشد از دستشان درمی رود، به مواردی اشاره میکنند که چنین اتفاقی افتاده و کتاب هایی مجوز گرفته و به بازار رفته اند. وی ضمن اینکه می گوید ما اعتقاد نداریم که اقدام مستقیم از طرف مردم صورت بگیرد ولی در عین حال تصریح میکند که وقتی چنین کتاب هایی وارد جامعه شد «مردم جلوی آنرا میگیرند.» چرا که این کتب ضاله «از حد تحمل اجتماعی فرا تر رفته است.» و بعد می پرسد که در چنین صورتی «چگونه میتوان به مردم ایراد گرفت؟»

باین ترتیب جناب وزیر نه فقط دستجات چماقدار را «گروه فشار» نمی داند و همه جا به اسم «مردم» از آنها حرف میزند بلکه حتی نمیداند که چگونه باید به آنها ایراد گرفت! وی با خونسردی بیاد می آورد که در دو سال گذشته چند اثری منتشر شد که «دارای مشکلات اخلاقی بود و بعضی از آنها مشکلات خاص عقیدتی در جامعه مطرح کردند و حتی منجر شد به اینکه کتابفروشی سوخته شود.»! همانطور که می بینید «سوخته شدن» هیچ فاعلی ندارد و بنظر میرسد از فرط مشکلات عقیدتی

(۲)

چماق حزب اله برای

اعتلای فرهنگ

اسلامی!

کالبد شکافی یک نبرد سه گانه برای اعتلای فرهنگ اسلامی!

فوق العاده خبری بویا

بویا

ردیف	صفحه	سطر	توضیح
۱	۳۸	۴	باز هم صور قیحه حذف شود
۲	۵۳	۱۳ و ۱۴	بروم هرق خوری بهروم هرزگی حذف شود
۳	۵۹	۲	آنهم در اینجا حذف شود
۴	۶۱	یک خط به آخر	می‌رسند بلونلا دوست دارید یا شنگی حذف شود
۵	۶۳ و ۶۴	خط آخر و اول صفحه بعد	شماچه دلیل دارید که از نفر بیعت شب جمعگان در حضور یک خام صحت کنید حذف شود
۶	۶۴	۱۷	فقط نام صادق هدایت بردن دلیل ندارد این اسم حذف شود
۷	۶۹	۱۵	می‌گوید تخت سینه مستخدم حذف شود
۸	۷۲	۳ و ۲	زن عمدی به توسط نظری و علایی که زیر بلفش را گرفته‌اند حذف شود
۹	۷۲	۱۱ الی ۹	خندان خاتم آن کارها که شما فکر می‌کنید ... حذف شود

تابهایی را جلویش را گرفته اند ولی کتابهای بعدی را (با همان مضمون) اجازه داده اند... و بعد «بعنوان...» نظر میرسیم را می پرسد.

وی پاسخ میدهد که البته نباید از گفتار بویا جلوگیری شود. اما در جامعه، غلط را نیشود شاعره داد. «ما مقوله هایی داریم که غلط بودن آنها، معارض بودن آنها با اصول، قطعی است و سلمات آن روشن است. به بهانه آزادی اندیشه نمیتوان آنچه را که باعث اشاعه فساد میشود مجاز...»

با این حال وی اعتراف میکند که به ضوابطی در نیاز هست. «اینکه ما میگوییم کتابی مخمل با سلام است، غفقت عمومی را جریحه دار میکند و از لحاظ اعتقادی و یا سیاسی انحراف ایجاد میکند» باید ببینیم این مفهوم کلی چگونه مصداق پیدا میکند.

و سپس طی یک سخنرانی طویل درباره ضرورت وجود ضوابط، صالح بودن مأموران سانسور، ضرورت یک نهاد داوری که میان ناشر و سانسورچی مفاضت کند، سر انجام اعتراف میکند که تا کنون هیچ اقدامی در این زمینه ها انجام نشده ولی همه

تلوین شود و تکلیف ناشر و نویسنده و مترجم «بررسی» مشخص شود. هنوز این مجموعه ضوابط را در اختیار نداریم و این نقصی است که باید برطرف شود.»

خواننده ای که این مصاحبه را پس از ۱۸ سالی که از عمر این رژیم میگذرد خواهد خواند، از خود نمی پرسد که در این مدت چه میکرده اند و چرا تا بحال این ضوابط تنظیم نشده اند؟

واقعیت این است که وقتی بنیانهای فکری یک رژیم بر استبداد بنا نهاده شده باشند، «فرهنگ» به دشمن سخت کوشی تبدیل میشود که هر روز و هر لحظه پایه های رژیم را چون موریانه خواهد خورد.

چیز «در دست بررسی و اقدام» است. در این میان یادآوری میکنند که اینک نهادی بنام «شورای فرهنگ عمومی» وجود دارد که سیاست گذارها بعهد اوست. همین شورا است که وزارت ارشاد را موظف کرده است تا تمام کتابها را مورد «میزی» قرار دهد و گویا همانها هستند که باید «ضوابط» را تعیین کنند. در عین حال همین شورا، کسانی را انتخاب کرده تا بعنوان «هیأت نظارت» میان ناشران و مأموران سانسور داوری کنند. هیاتی که بزودی کار خود را آغاز خواهد کرد. وی در پایان همین مقوله اعتراف میکند که «امیدواریم که کتابچه ای که حاوی مجموعه ضوابط و معیار هاست هر چه زود تر

تابخانه سوخته شده است! و نه بوسیله مشتت او باش چماق بدست که بشیوه فاشیست ها کتابفروشی را آتش زده اند. نامبرده در پی همین حادثه اعتراف میکند که «ما ریشه کار را بررسی کردیم» و دیدیم که «تا حدودی نقص از ناشر و تا حدودی از بررسی در وزارتخانه بوده است.» باین ترتیب در ذهن آقای وزیر وقتی «ریشه کار» را بررسی میکند هیچ «ایرادی» به دار و دسته های آتش زنده کتابخانه وارد نیست. بخشی تقصیر ناشر و بخشی نیز تقصیر سهل انگاری مأموران سانسور است!

در بخش های دیگر مصاحبه هم هیچ علاتمی از اینکه گروههای فشار مزاحم آقای وزیر هستند وجود ندارد و بر عکس، هر با که فرصت بدست می آورد، از عناصر حزب اله و روزنامه نگاران و نویسندگان «متعهد» می خواهد که وزارتخانه متبوعش را کمک کنند تا وی بتواند نقش خود را که دفاع از «حرمت حرم آگاهی مردم» است بخوبی ایفا نماید. وی می گوید «ما با کمک همدیگر است که میتوانیم جلو کسانی را که می خواهند از این صحنه ای که صحنه صدق و سفاقت و استفاده درست از آزادی، است سوء استفاده کنند جلوگیری کنیم.»

و سرانجام از تشکیل انجمنهای اهل قلمی صحبت میکند که باید بوجود بیایند و در خارج از وزارتخانه به نگرهبانی از این «حرم» بپردازند. وی نوید می دهد که تا بحال چند تایی از این انجمنها مجوز گرفته اند و قول میدهد که از آنها حمایت و به آنها کمک کند!

باین ترتیب میشود فهمید که اگر کتابهایی به بازار عرضه شدند که ناگهان نشریات حزب الهی فریاد شان به هوا رفت و برای کتاب و بویزه نویسنده اش پرونده ساختند و دستجات حزب اله اعلامیه صادر کردند و نویسنده و ناشر را تهدید به مجازات کردند و حتی گاهی از فرط «انحراف» کتابفروشی ها خود بخود «سوخته شدند»! بیهوده نیست اگر دنبال مراکز پنهان و گروههای مشکوک بگردیم. در واقع یاران و همکاران جناب وزیر ارشاد وظیفه مندند که بخشی از مسئولیت اعتلای فرهنگ اسلامی را بعهد داشته باشند و دو دستی از «حرمت حرم آگاهی مردم» حفاظت کنند!



کالبد شکافی یک نبرد سه گانه برای اعتلای فرهنگ اسلامی!

در جامعه ای که برخی از ارزشها «حاکم» و برخی دیگر «محکوم» به حساب آیند و وزیر مسئول، افتخار کند که ارزشهای محکوم را لگد مال خواهد کرد، هر روز جلوه جدیدی از اندیشه ناپایان خواهد شد که تشخیص وابستگی اش به یکی از دو اردوگاه مشکل تر خواهد بود. ناتوانی رژیم در تعیین ضوابط را باید در همین نکته یافت.

وقتی مشتکی کارمند حقوق بگیر یک اداره بخواهند حق را از نا حق تشخیص دهند و بویژه سر و کار شان با نویسندگان و هنرمندانی باشد که متأسفانه دهها سال است با این پدیده سرکوبگر - سانسور - مواجه اند و لاجرم بمراتب بیش از مأموران تازه از راه رسیده کارکشتگی دارند، هرگز نمیتوان با ضوابط اداری جلوی اندیشه ها را گرفت.

درست بهمین دلیل است که سانسورچیان خود را موظف میبینند تا به ایراد های بنی اسرائیلی متوسل شوند و باز هم از عهده کار برنی آیند.

برای آشنایی خوانندگان با «زحمات» طاقث فرسای سانسورچیان رژیم، کلیشه ای از یک دستور العمل برای تغییراتی که باید در یک کتاب داده شود تا اجازه چاپ بگیرد، عینا نقل میشود تا میزان سختگیری و درعین حال حقارت یک دستگاه عریض و طویل در مقابل نویسندگان جامعه به نمایش گذارده شود. این برگه قبلا در نشریه پویا چاپ شده و از ایران برای این کانون فرهنگی فرستاده شده است.

آیا ظاهر مطمئن جناب وزیر، زمانی که از رژیم شاهنشاهی انتقاد میکند و ارزشهای آنرا «طاغوتی و استبدادی» مینامد، و در عین حال به ارزشهای انقلابی و اسلامی خود می بالد، برای کسانی که از تاریخ درس عبرت می گیرند، ذره ای تردید باقی میگذارد که روزی خواهد آمد که دیگران از استبداد و اختناق این رژیم مبهگینند و «ارزش های» خود را به رخ بکشند؟

متأسفانه تا زمانی که در بر این پاشنه بگردد و هر رژیمی ارزشها را به حاکم و محکوم تقسیم کند، هر از چند گاهی باید به افاضات وزیری گوش سپرد که طرفداران رژیم پیشین را می گوید و ملاک حقیقت را بر ارزشهای حاکم استوار میکند.

(۳)

آدم ربایی برای اعتلای فرهنگ اسلامی!

فکرش را بکنید که وقتی

وزیر ارشاد برای کسانی که «حرمت» افکار عمومی را ندیده میگیرند چنین خط و نشان میکشد و از نیرو های کمکی نیز اعتماد میطلبد، اگر سر دبیر «حرمت» شکن یکی از نشریات غیر دولتی کارد به استخوانش رسید و عطای روزنامه نگاری در این فضای هولناک را به لقایش بخشید و قصد خروج از کشور را کرد، چه حادثی در انتظارش خواهد بود!

ماجرای فرج سرکومی - سر دبیر آدینه - را که هنوز هم تحت نظر مقامات امنیتی بسر میبرد و از سرنوشتش هیچ اطلاعی در دست نیست، همه شنیده اند.

نامبرده که درست پس از پایان هفته کتاب قصد خروج از کشور را داشت در فرودگاه مهرآباد بوسیله مأموران وزارت اطلاعات دستگیر و به یکی از مراکز مخفی این وزارتخانه منتقل شد.

این روز ها دیگر آشکار است که هدف از این آدم ربایی، از یکسو همان سیاست سرکوبگرانه بوده است که وزارت اطلاعات از مدتها قبل برای جلوگیری از فعالیتهای مستقل نویسندگان و هنرمندان ایرانی برای تشکیل کانون به مرحله اجرا گذاشته بود و

از سوی دیگر، این هدف شیطانی را دنبال میکرده است که با فشار و شکنجه، سرکومی را وادار به «اعترافاتی» کنند که نشان دهنده دخالت مقامات سفارت آلمان در امور داخلی ایران و جاسوسی و غیره باشد تا به این ترتیب در مقابل دادگاه میکنونوس گروگان

کشی کرده باشند. با اینحال موج وسیع و باور نکردنی اعتراض جهانی علیه این آدم ربایی شتابزده و ناشیانه، رژیم را در یک محمصه جدی قرار داد. مراجعه بسیاری از سازمانهای جهانی به سفارتخانه های ایران، تظاهرات، اعتصاب غذای ایرانیان تبعیدی و تماسهای متعدد مقامات دولتی و شخصیت های معروف جهان برای آگاهی از سرنوشت سرکومی، که عمدتاً بوسیله حضور یکپارچه نیرو های اپوزیسیون ایرانی در سراسر جهان سازمان داده شد، دیگر جای شکی باقی نگذاشت که اینبار مغز های متفکر وزارت اطلاعات ناشیانه به کاهدان زده اند و در اواخر قرن بیستم نشیود صاف و ساده، کسی را در فرودگاه تهران ربود و اعلام کرد که صحیح و سالم در هامبورگ فرود آمده است!

به این ترتیب ادامه فشار های پرسر و صدای بین المللی سرانجام آنان را وامیدارد تا برنامه خود را عوض کنند و سناریوی جدیدی آماده سازند.

این روز ها میشود فهمید که سناریوی اصلی آنها این بوده است که فرج را تحت الحفظ به عشق آباد پایتخت ترکمنستان ببرند و در سفارت ایران وی را در مقابل خبرنگاران قرار دهند تا

نامبرده جدایی از همسرش را دلیل «مسافرت» خود اعلام کرد و گرفتن سرپرستی فرزندانش را بهار «خروج از کشور» قلمداد کند. این سناریو سرکومی باید از قضاوت همسرش برای جدایی اطلاع پیدا میکرد و برای سرپرستی بچه ها با آلمان مقابله میکرد. البته این سناریو در آخر لحظات تغییر کرد و مقامات امنیتی بجای عشق آباد فرودگاه مهرآباد را محل مصاحبه با خبرنگاران انتخاب کردند و البته بنظر می رسد که سرکومی حاضر نمیشود موضوع جدایی از همسرش را آنگونه که سناریو اقتضا میکرد در حضور خبرنگاران مطرح کند. وی در توضیح سفر خود به آلمان تنها به این نکته اکتفا میکند که بگوید در سفر به شهر های مختلف آلمان «به علت اختلافات خانوادگی» با همسر و دوستان تماس نگرفتم. نامبرده در همین مصاحبه می گوید که برای سرپرستی فرزندانش با یک وکیل آلمانی تماس گرفته و چون متقاعد شده که انجام این عمل به پول و وقت زیاد احتیاج دارد، صرفنظر کرده و ضمن تماس تلفنی با مقامات قضایی ایران و برای ملاقات با آنها به ترکیه و سپس به ترکمنستان رفته است. وی می گوید مقامات قضایی برای سفر به اروپا به ویزا احتیاج داشتند بنابراین نمیتوانستند بیایند، اما نمی گوید که چرا به ترکیه نیامده اند و او را واداشته اند که از آنجا به ترکمنستان برسد! در هر حال خبرنگاران خارجی حاضر در فرودگاه - که تصریح کرده اند،

کالبد شکافی یک نبرد سه گانه برای اعتلای فرهنگ اسلامی!

دویدم دویدم

دویدم و دویدم
سر کوهی رسیدم
و سر کوهی رو ندیدم
گفتم فرج کجایی؟
چرا بی سر صدایی؟
صدای تاله اوید
از نه جاله اوید
این صدای فرج بود
حوالی کرج بود
می گفت که جوسوس من
عضو میکتوسوس من
در مطبوعات چربکم
با آلمانا شربکم
فسق و فساده کارم
جرمش زباده کارم
کافر حربی ام من
نوکر غربی ام من
می گفت وطن فروشم
خاک وطن بدوشم
پهلال های موزه
کسه دادم با کوزه
جنس هتفه بردم

باب سلیقه بردم
بردم به صد تپانی
آثار باستانی
ستون تخت جمشید
جا نگرخت، ببخشید!
می گفت که صهغه بازم
دانم در اهتزازم
با بسه تعالی
میرم پابین و بالا
هرق و شراب چشمم
ترباک ناب کشدم
بهدش لواط کرم
کتبخ حیاط کردم
می گفت که می زدم زور
تا برقرار شه سانسور
من اختلق آوردم
چوب و چماق آوردم
هفت تیر بز آوردم
فتا و ترور آوردم
تو کانه و تو زدنون
رینگو شدم فراون
کنش و هارت کردم
طلب عسارت کردم

می گفت که لوله نفت
پولش تو بانک من رفت
در کار اقتصادی
از به این کسادی
فلارو بالا بردم
په عرش اعلی بردم
رپالو جوار کردم
بی اعتبار کردم
متصنّف پیچاره
حق جهات نظاره
من فقر برآش آوردم
اشک به چشاش آوردم
زراعت و صنایع
به دست من شد صنایع
بودم خیانت پشه
تیش زدم پهرشه
تا اینکه دستگیر شدم
حیف که با تأخیر شدم
سولون من تسمیره
بازجوی من عزیزه
خیلی متین و قریب
محکم سوال می پرسه
بوده پیشش زندانی
سعدی سرجانی
خونه امن و بی ضم
کرده برام فراهم

دویدم و دویدم
بهدرای رسیده
دونا پاسدار دیده
گفت فرج چطو شد؟
گفتند که ویدیو شد
په بزبون خوش، خلاف کرد
همه چی رو اعتراف کرد!

دویدم و دویدم
دیگه جایی رو ندیدم

و البته هیچ کس نمیبرد

که حل اختلاف خانوادگی چه کار
«بد» و «نسنجیده» ای است که
سرکوهی مجبور است به مصاحبه
کننده اینطور توضیح بدهد و
مرحمت «مقامات» را به رخ آنها
بکشد! وی در همین مصاحبه اولاً
تصریح میکند که با پاسپورت و
بطور قانونی از کشور خارج شده و
دوبار هم تأکید میکند که از
همسرش جدا نشده است!

گر چه تا بحال از سببیت
مأموران وزارت اطلاعات داستان
های زیادی شنیده شده است اما
بنظر میرسد که ماجرای اخیر جلوه
دیگری از ویژگی های این سریازان
گننام امام زمان را، که بلاهت و
ناشیگری باشد به نمایش گذارده
است.

بد نیست بدانید که نشریه
کیهان هوایی که عمدتاً نقش
سخننگوی این وزارتخانه را برای
اپوزیسیون خارج از کشور ایفا
میکند، در خبری به تاریخ اول دی
ماه، ماجرای ظهور مجدد فرج
سرکوهی را در روز ۳۰ آذر ماه
بازگو میکند. بی آنکه سناریوی
اولیه را با آنچه که در آخرین
لحظات تغییر کرده اند تطابق دهد!
در این خبر که در نشریه کیهان
هوایی بتاريخ ۵ دی ماه منتشر
شده است بجای این که بنویسد این
خبر از طریق فاکس وزارت
اطلاعات و آن هم چند روز پیش از
واقع بدست ما رسیده است، آنرا
«بخش خبر کیهان هوایی»
نامگذاری میکنند و با گذاردن
تاریخ اول دی از جمله مینویسند:
«... نا مشخص بودن سرنوشت
سرکوهی تا روز ۳۰ آذر ماه ادامه

لیرفنار سرکوهی با رنگ پریده و زرد
و نحوه ورودش به فرودگاه و نیز
نام مأموران امنیتی که در اطرافش
حضور داشته اند، تحت نظر بودن
سروی را بوضوح نشان میداد - از
نامبرده خواستند که نام وکیل
آلمانی را بگوید و نیز پاسپورت
خود را که قاعدتاً باید مهر کشور
آلمان و ترکمنستان را داشته باشد
را نشان دهد! البته معلوم است که
هیچ کدام از این درخواست ها
«چون در سناریو پیش بینی نشده
بود» جوابی نداشت!

جالب است که در این
سناریو، هیچ کدام از «مغز های
متفکر» وزارت اطلاعات از خود
نهرسیده اند که اگر کسی در ایران
با زنش اختلاف پیدا کرد و بعد
برای حل اختلاف با پاسپورت
قانونی از کشور خارج شد و بعد به
دلایلی مشکلاتش حل نشد و
خواست به کشورش بازگردد، چه
گناهی مرتکب شده است که باید
با مقامات قضایی کشور تماس
بگیرد، با آنها در یک کشور دیگر
قرار بگذارد، مورد لطف و مرحمت
آنها ترا بگیرد تا بتواند دوباره به
کشورش باز گردد! جالب است که
وقتی رادیسوی بین المللی فرانسه
همان شب که سرکوهی به اصطلاح
به کشور بازگشته بود به وی تلفن
میکند و بقصد مصاحبه بار دیگر
ماجرای او را می پرسد، وی توضیح
می دهد که «... در ترکمنستان در
سفارت ایران صحبت کردیم با
مقامات، آنها گفتند که هیچ
اتهامی را متوجه من نخواهند
کرد. البته خوب، کار من خیلی بد
بود چون نسنجیده بود و اطلاع و
آگاهی نداشتم...»

هادی خرسندی با واقعیت بیشتر
نزدیک است یا به اصطلاح «خبر»
گردانندگان کیهان هوایی!
طرفه این که وزارت
اطلاعات چند روز پس از «ظهور»
فرج، برای ماستمالی کردن اوضاع
مضحکی که پیش آمده است،
نامه معمولی را به خط سرکوهی
در اختیار مطبوعات ایران قرار
میدهند که گویا در آن، سرکوهی
به معشوقه اش از آلمان نامه ای
نوشته و گفته است که «سناریویی
تنظیم کردم که از ایران خارج
شوم.» و سپس متذکر شده است که
«سر فرصت بچه ها را از مادر
شان میگیرم. آنان را به هلند یا
یکی دیگر از کشور های اروپایی
می برم و سپس ترتیبی میدهم تا
تو هم به ما ملحق شوی.»!

البته آقایان روزی نامه
نویس که این مطالب جعلی را
چاپ و با حرارت تفسیر میکنند
توضیح نمی دهند که چرا هفته
پیش گفته بودند که همسر فرج
می خواهد از او جدا شود و هفته
بعد فرج را «اینکاره» معرفی
میکند!

کالبد شکافی یک نبرد سه گانه برای اعتلای فرهنگ اسلامی!

توطئه ها ادامه دارد!
موضوع تعرض به جان و مال نویسندگان و هنرمندان مستقل ایران، در رژیم جمهوری اسلامی البته بیسابقه نیست و مأموران وزارت اطلاعات، در کنار دو یار سابق الذکر خود (وزارت ارشاد و حزب اله)، همواره نقش فعالی در این زمینه داشته اند. ماجرای دخالت های مستمر وزارت اطلاعات در جریان کوشش هایی که برای تشکیل مجدد کانون نویسندگان انجام شد، بر کسی پوشیده نیست. تفاوت حوادث اخیر با مداخلات سرکوبگرانه قبلی در اینست که هر چه دادگاه میکنونوس به پایان خود نزدیک شد و نقش رهبران درجه اول جمهوری اسلامی در ترور میکنونوس هر چه بیشتر آشکار گردد، وزارت اطلاعات حساسیت بیشتری نسبت به پرونده سازی علیه آلمان ها در ایران نشان داد. ماجرای جلسه مهمانی رایزن فرهنگی سفارت آلمان با جمعی از نویسندگان، در واقع حادثه کوچک و متداولی بود که ناگهان مقامات مربوطه را بفکر بکر بهره برداری انداخت. آنها شبانه به میهمانی مزبور حمله کردند و با فیلمبرداری از صحنه و دستگیری نویسندگان ایرانی اولین گام برای پرونده سازی را آغاز کردند.

موصونیت سیاسی... محموله ای به وزن چهل و شش تن از ایشیا و کالای را با خود به تهران آورده است. در این محموله البته مقادیری هم اشیاء عتیقه وجود داشت. (معلوم میشود که طبق قانون مجازات اسلامی ورود اشیاء عتیقه هم به ایران ممنوع است!) کیهان هوایی برای آنکه بفهماند ورود این محموله جقدر برای منافع ملی ایران خطرناک است مینویسد: «بخشی از این محموله کالای مصرفی اند که در دوران اقامت این دیپلمات آلمانی مستهلک میشوند و او قادر خواهد بود مساوی وزن آنها، آثار ارزشمند و آثار عتیقه ایران را در محموله همراهش جایگزین کند!» (معلوم است به وی رحم کرده اند، زیرا میتوانستند هموزن کالا های مصرفی، اسناد جاسوسی یا اسلحه و مهمات بارش کنند!)

روزنامه سپس مینویسد که «اخیرا دیپلمات های آلمانی مقیم ایران با سوء استفاده از مصونیت سیاسی تخلفات بسیاری مرتکب میشوند.»

و سپس یادآور میشود که در ماه مرداد هم رایزن فرهنگی آنها با دعوت از تعدادی «شبه روشنفکران داخلی» یک میهمانی خصوصی داده و قصد آنها «تلوین برنامه برای مقابله با فرهنگ ملی ایران، تحت پوشش اساتمامه کانون نویسندگان» بوده است و بالاخره اینکه این میهمانی در یک «خانه مخفی» انجام گرفته است.

البته رایزن فرهنگی مربوطه، بلافاصله طی نامه ای همه این تهمت ها را تکذیب کرده

و تماس با ائتشار مختلف مردم، از جمله نویسندگان را، جزو وظایف هر رایزن فرهنگی دانسته است. اما متأسفانه ماجرا به همین جا ختم نمیشود. شواهد نشان میدهند که تا تکلیف دادگاه میکنونوس روشن نشده است این توطئه ها ادامه خواهند یافت. اینک پای گلشیری را بمیان کشیده اند و او را شریک جرم سرکوهی قلمداد میکنند. کیهان هوایی، با وقاحت همیشگی اش، آشکارا از روابط مشکوک گلشیری با بیگانگان حرف میزند و برای وی پرونده میسازد.

گر چه گلشیری طی نامه ای به کیهان هوایی، با متانت و استدلال توضیح داده است که ماجرای تصویب اساتمامه کانون نویسندگان به یک دوران یک ساله برمی گردد و هیچ ارتباطی با میهمانی مذکور نداشته و اساسا رایزن فرهنگی حتی قادر به خواندن آن نیست، اما نویسندگان کیهان «وظیفه» دیگری دارند. آنها باز هم در جواب به همین نامه ماجرای همکاری با بیگانگان را تکرار کرده اند.

در حاشیه این ماجرا پرونده دیگری هم برای کساوه گلستان، عکاس مشهور ایرانی در حال تدارک است. نامبرده متهم است که فیلمی از یک مرکز توانبخشی تهیه کرده و آنرا به تلویزیون «سی. ان. ان» فروخته است. اینک نشریات او را «خود فروشی» مینامند که فیلم خود را به «بیگانگان» فروخته است! همزمان کانون نویسندگان ایران در تبعید خبر میدهد که

نویسند و محقق بنام «کلیم ال توحید» در مشهد بازدید شد است.

براستی جنبش روشنفکری ایران، چه جاذبه و اقتداری دارد که برای خنثی کردن آن، این همه آدم ریز و درشت صف کشیده اند؟ این به اصطلاح فرهنگ اسلامی، چه لاشه نحیفی است که با این همه پزشک و پرستار و نگهبان و پاسدار، هنوز قادر نیست سر پای خود بایستد و برای «اعتلای» اش این همه بگبیر و ببند لازم است؟ واقعیت این است که

«فرهنگ» مورد پسند خودکامگان جمهوری اسلامی، مرده از گور بیرون کشیده ای است که به عصر ما تعلق ندارد. آنها که می کوشند با بریدن نفس اندیشمندان معاصر، به معجزه احمای یک لاشه فرتوت توفیق یابند، ره بجایی نخواهند برد. میتوان وزارتخانه ها را عریض و طویل تر کرد، سانسور، دشنام، کتاب سوزی و حبس و شکنجه را شدت بخشید. اما به حکم طبیعت، آنکه بالنده است، در خفسای گوشه های مستور زندگی هم می روید و سر بر می آورد. با وزیر و چماق بدست و سرباز گمنام زنده شدنی نیست!

کیهان هوایی - شماره ۱۳۱۴ صفحه ۲۴
چهارشنبه ۱۳۷۵ - ۲۵ دسامبر ۱۹۹۶

پس از شایعه پراکنجی مکرر در محافل غربگرا

گمشده مجله آئینه در آلمان پیدا شد

تهران - بخش خبر کیهان
هوایی - اول دی - ۲۱ دسامبر فرج
مجله آئینه - دبیر شورای تحریریه
نایدبدشدن به سر زانها افتاده
به استیلا شد که در این صند به
دنبال حل اختلافات خانوادگی
خود بوده است. این ماه از ایران خارج
وی روز ۱۲ آبان ماه از کانت پرواز
بود و شماره نیت و کارت پرواز
وسط وی نیز از همین امر
اما هوستان وی و از

شایعات! که به دفتر مجله نیز
رسیدند، از این حکایت نارید که
فرج سرکوهی در آلمان دیده شد
است.
آئینه همین شایعه دیگری
این صورت مطرح کرد که
سرکوهی به یکی از دوستان
خود در تهران نامه ای نوشت
حالی که آئینه شایعه میوه
مکن است که نوشتن
دوست شایعه باشد.
شخصی بود
که...

گفتگویی با علیرضا نوری زاده درباره انفجار الخبر در عربستان و

پشت پرده روابط تهران و ریاض

س - لطفا در ابتدای گفتگو، تفاوت‌هایی را که بین دو انفجار بزرگ در عربستان سعودی یعنی انفجار ریاض و بعد انفجار الخبر و در منطقه شیعه نشین طهران بود بازگو کنید.

ج - انفجار ریاض علیه یکی از مراکز تعلیماتی گارد ملی سعودی صورت گرفت که در آن شماری از مستشاران نظامی آمریکا نیز مستقر هستند. گارد ملی سعودی نیرویی است موازی ارتش، با امکاناتی کمتر اما جنگجویانی بهتر و آماده تر برای جنگیدن و دفاع از آل سعود. گارد ملی نوعی سپاه پاسداران رژیم سعودی است و افرادش از قبایل مختلفی که در پیدایی دولت سعودی با ملک عبد العزیز هم بجهت شدند، جذب می شوند.

ریاست گارد ملی دیر سالی است بر عهده امیر عبد اله ولیعهد سعودی میباشد که عربی متعصب، خوشنام و دور از آلودگیهای رایج شاهزادگان سعودی است. بنا به تولی که در عربستان رایج است در خاندان سعودی تنها عبد اله و فرزندانش و پسران ملک فیصل که یکی شان وزیر خارجه، یکی مسئول امنیت و اطلاعات، و دو دیگر فرماندار و سرپرست مرکز تحقیقات هستند به اصطلاح از مصلحین میباشند و انگ فساد به آنها نمی چسبد.

امیر عبدالله بعلت مواضع ناسیونالیستی و مخالفت هایش با اسرائیل و نزدیکی زیاد با غرب، گوسفند سیاه خانواده است. به همین دلیل انفجار مرکز گارد ملی در ریاض که به کشته شدن حد اقل پنج آمریکایی و حدود بیست سعودی و هندی و عرب مصری و سودانی و... منجر شد غیر قابل توجیه مینمود. چرا گارد ملی که افرادش بر مراتب کمتر از ارتشی ها با آمریکایی ها در تماسند؟ این سوال در آغاز مطرح شد ولی پس از تحقیقات، آشکار گردید که هدف اصلی، آمریکایی ها بوده اند که طبق یک قرارداد، کار تعلیم افسران گارد ملی را بر عهده داشته اند. چهار تن در این رابطه دستگیر شدند که طی اعترافات تلویزیونی خود آشکار ساختند ره به طریقت بنیاد گرایسی سنی یا سلف گرایسی داشته اند و متأثر از افکار اسامه بن لادن، میلیونر سعودی بوده اند که این روز ها در ننگرهار در شمال شرقی افغانستان امارتی برای خود برپا داشته و نیرویی نزدیک به پانصد تن از جنگجویان عرب به اصطلاح جهاد افغانستان در دهه هشتاد را دور خود جمع کرده و قصد براندازی آل سعود را با کنترل از راه دور و فاکس و کاست و اعلامیه دارد. بن لادن در جریان جنگ آزادیبخش کویت علیه حضور سربازان آمریکایی در سرزمین وحی بپا خاست و پس از فرار از سعودی از طریق یمن، به سودان رفت و چهار سالی در خرطوم بود. خانواده او که از میلیونر های سعودی هستند او را طرد کردند و دولت ریاض نیز ملیت سعودی را از او سلب نمود. او که چند میلیون دلاری در کیسه دارد و سرمایه گذارهای زیادی در سودان و پاکستان کرده در طول دهه هشتاد، با حمایت سعودیها و کمک آمریکایی ها، جنگجو برای مقابله با روسها اجیر می کرد و خودش نیز در پشاور سلطنتی برپا کرده بود و ماهی یک زن می گرفت. سال گذشته بر اثر

فشار های ریاض بر خرطوم، نظام گروهبان عمر البشیر یک شبه ژنرال شده سودان، که از برکات انفاص قدسی حجت الاسلام دکتر حسن الترابی (خمینی سودان و رئیس به اصطلاح پارلمان این کشور) هم برخوردار است، به بن لادن اشاره کردند که وقت رحیل است و ایشان به همراه سه همسر و یک دوجین فرزند و سی چهل همراه - ظاهرا از طریق تهران و مشهد - به افغانستان بازگشت و در کنف حمایت طالبان که توسط ژنرال حمید گل رئیس سابق رکن دوم ارتش پاکستان با دلار های آمریکایی و بعضا سعودی از رحم حوزه های علیمه پیشاور و لاهور و کراچی بصورت نوزاد های ناقص الخلقه بیرون آورده شده بودند قرار گرفت. از آنجا که در عربستان قوانین شریعت حد اقل در ظاهر طبق النعل بالنعل ساری و جاری است و حد و دست و گردن میزنند و رجال امر به معروف و نهی از منکر موسوم به «مطوع» همه جا هستند تا مبادا خللی به ارکان شرع محمدی وارد آید، لذا آدمهایی مثل بن لادن هر چقدر هم که از نفاق و فساد آل سعود می گفتند، نمیتوانستند راه بجایی ببرند. اما ورود آمریکایی ها یعنی کفار به ارض طیبه حرمین، از سوی آنها بعنوان تجاوزی به سرزمین مقدس الهی تلقی شد. بنابراین خطابه ها و بیانیه ها و کاست ها منتشر شد و فریاد و اسلاها و واشریعتا بپاخاست.

عده ای هم تحت تاثیر قرار گرفتند و آن چهار عامل انفجار ریاض از این جمع بودند که مواد منفجره را از طریق کویت وارد کشور کرده بودند و سر ضوب بعد از اعترافات تلویزیونی و صدور حکم محکمه شرع گردن شان در ملاء عام و نزدیک به محل انفجار زده شد.

انفجار الخبر اما مقوله دیگری بود. بهمین سبب نیز هم صدای بیشتری داشت و هم قربانیان بیشتری گرفت که سر به سی کشته و هشتاد مجروح زد. این بار مقرر نظامیان آمریکایی که شامل خانه های آنها و دفاتر و تشکیلات شان است و نیمی از ساکنانش را خلبانان و خدمه پرواز های جنگنده های آمریکایی مستقر در شرق سعودی تشکیل میدهند هدف قرار گرفت. یک راننده شیعه، کامیونی را با یک تن یا بیشتر مواد منفجره، پس از شکستن در کمپ و عبور از نخستین پست نگهبانی و بازرسی متوقف ساخت و خود موفق به گریز شد و همزمان دوستانش از درون یک اتومبیل سفید رنگ که بیرون کمپ بود با «کنترل از راه دور» کامیون را منفجر کردند.

میدانید که منطقه شرقی سعودی یعنی دمام و قطیف و دهران (ظهران) شیعه نشین است، با این همه سعودیها در ابتدا هیچ شکی نسبت به شیعه ها نداشتند.

س - چطور شد؟ مگر شیعه های طرفدار جمهوری اسلامی در گذشته متهم به خرابکاری نشده بودند؟

ج - چرا. اما در سالهای اخیر وضع شیعه ها فرق کرده بود. اولاً ملوک فهد پسر خود امیر محمد را به حکومت منطقه شرقی فرستاد و معروف است که

امیر محمد اهل صلح و سازش است. شیعیان مخالف آل سعود در آغاز انقلاب ایران تحت حمایت کسانی مثل محمد منتظری و محمد تقی مدرسی و برادرش هادی تشکیلاتی براه انداختند بنام «سازمان انقلاب اسلامی در جزیره العرب». عین همین سازمان برای بحرین و کویت هم بپا شد و اگر قطری ها و امارتی ها و عمانی ها بی نصیب ماندند از این رو بود که دستگاه امنیتی رژیم انقلابی، نتوانست شهروند شیعه ای از این کشور ها را جلب کند و دکانی هم برای آنها بپا کند. شیخ حسن صفار یک ملای جوان سعودی که در ایران درس می خوانید و زمانی افتخار شاگردی آیت اله سید محمد شیرازی را می کرد (همان شیرازی که امروز در قم تحت نظر است و دو پسرش مهدی و مرتضی اخیرا پس از یک سیال زندان و شکنجه به همراه شماری از شاگردان پدرشان به شکل مشروط آزاد شدند) ریاست سازمان را عهده دار شد. تشکیلات دیگری را نیز سپاه پاسداران بنام حزب اله سعودی راه انداخت که ریاستش بعهد برادران «راضی» بود (شیخ حسین و شیخ حسن). این دار و دسته ها با پول ایران به جمع آوری طرفدار پرداختند و البته اولین نقطه برای جلب طلبه ها و ملا های شیعه سعودی، دمشق بود که حافظ اسد با توجه به روابط ویژه اش با تهران، حضور این ها را با تسامح می نگریست و برای مقاصد خود (از جمله باج گیری از سعودیها) از آنها استفاده هم میکرد. در فاصله سال های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶ سازمان انقلاب اسلامی در جزیره العرب و حزب اله حجاز بعنوان ابزاری در دست سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات عمل میکردند. اما بعلت نداشتن زمینه در محل و وحشت مردم از دستگاه امنیتی سعودی، بیشتر از آنکه در منطقه شرقی حضور داشته باشند، از طریق روزنامه ها و مجلاتشان، در قم و دمشق و لندن، حاضر بودند و نشریه شان بنام های «الثورة الاسلامیه» و «الجزیره العربیه» و «بقیع» که این آخری بفارسی منتشر میشد، از طریق پست به داخل سعودی فرستاده میشد. پاکت ها اغلب از دمشق و لندن راهی سعودی و کشور های حاشیه خلیج فارس میشد تا شک برانگیز نباشد چون بدیهی است مجله ای که از تهران و باتمبر جمهوری اسلامی به سعودی ارسال شود هرگز به دست گیرنده نمی رسد.

باری، سعودیها مطابق خلق و سلوک شان خیلی بی سر و صدا و از طریق خاندان التویجری که بزرگ شان عبد العزیز بن عثمان، معاون امیر عبد اله در گارد ملی است و فرزند او با رتبه وزیر مشاور اول ولیعهد سعودی است، مذاکراتی را با شماری از شیعیان مخالف از اوایل سال ۱۹۸۸ آغاز کردند. تویجری ها با شیعیان روابط حسنه ای داشته اند. این مذاکرات گام به گام و آرام از چشم مقامات رژیم ایران دور ماند، بهمین دلیل وقتی با خبر بازگشت برادران راضی و سپس حسن الصفار و دستیارانش توفیق السیف و حمزة الحسن و میرزا الخویلی که این سه تن در لندن بودند و نشریه «الجزیره العربیه» را درمی آوردند به عربستان، روبرو شدند برای مدتی شوکه شدند. آن همه پولی که برای برپایی دکان حضرات صرف شده بود به باد رفت و آقایان رفتند و دست ملک فهد را بوسیدند و حق و حقوق خود را بازپس گرفتند. مصالحه شیعیان با آل سعود به اعتقاد من مهمترین موفقیت سعودیها در سالهای اخیر بوده است. حسن الصفار و یارانش، هم اکنون در منطقه شرقی زندگی میکنند و مشغول درس و وعظ و ارشادند و از مزایای اطاعت کردن از ولی امر سعودی نیز برخوردار میشوند به خارج می آیند، به زیارت زینبیه میروند و اعتنایی به قبله گاه سابق شان یعنی سفارت علیه جمهوری اسلامی در دمشق و برادر محمد حسن اختر، سفیر ولی

فقیه نمیکند، البته هنوز تعداد انگشت شماری از ملا ها و طلبه های شیعه سعودی در قم هستند و سی چهل تن نیز در خدمت حزب اله لبنانند و هر از چند گاه اعلامیه هایی با اسم «مرکز تبلیغاتی حریمین» یا «جمعیت علمای حجاز بیرون میدهند.

عاملان انفجار الخبر توسط همین جمع یکار گرفته شدند. شیخ جعفر مزروق که اسم کاملش «جعفر بن الحاج قاسم مزروق الشویخات» است و رهبری گروه خرابکار را عهده دار بوده، از جمله کسانی است که به ایران سفر کرده و در صالح آباد قم و سپس اردوگاه حزب اله در دره بقاع شرق لبنان دوره های تعلیمات نظامی فراگیر را، طی کرده است.

س - آیا این به این معناست که پشت قضیه انفجار باید دست حزب اله و بالمآل جمهوری اسلامی را جستجو کرد؟

ج - قضیه به این سادگی هم نیست. جمهوری اسلامی پس از ۱۸ سال آدمهایی دارد که میدانند آمریکا برای زدن آنها فقط دنبال بهانه و کلاه شرعی است. بنابراین بلون آنکه نقش سپاه در لبنان و سازمان اطلاعاتش را در ایران که هر سو می نگری انگشتش را می بینی، در ماجراجویی هایی چون انفجار الخبر انکار کنم، تردیدی ندارم که خیلی ها در رده های بالای رژیم از چند و چون کار بی خبر بودند. کسانی که کامیون پر از مواد منفجره را در الخبر ترکانند، یک گروه سی چهل نفره بودند که شماری از آنها در دهه هشتاد مدتی را در ایران گذرانده بودند ولی خط سیر حرکت آنها از لبنان و دمشق آغاز شده است و جمعی از طریق کویت و گروهی از راه بحرین و نیز مرز زمینی اردن در آمد و شد با کشور شان بوده اند.

س - با توجه به اطلاعاتی که در روزنامه های غربی خاصه آمریکایی درباره نقش ایران در این انفجار چاپ شد چرا سعودیها تا امروز از اشاره مستقیم به ایران خود داری کرده اند؟

ج - تا آنجا که اطلاعات من اجازه میدهد سعودیها حدود ۲۵ تا ۳۰ تن از عوامل شبکه تخریب را دستگیر کرده اند. شماری را در قتیف و جمعی را با کمک کویت و اردن و یمن و بحرین شکار کرده اند. سران شبکه اما متواری اند. محل یکی از آنها یعنی شیخ جعفر مزروق را سعودیها در لبنان پیدا کردند و خواستار استرداد او شدند. سوریها او را دستگیر کردند ولی در زندان به لقاء اله اش فرستادند. چون می ترسیدند با اعترافات او روشن شود که رژیم سوریه تا چه میزان در این ماجرا و بطور کلی پناه و مأوا دادن مخالفان آل سعود و آل خلیفه (بحرین) با رژیم جمهوری اسلامی همکار و همراه بوده است. البته گفتند طرف در زندان خودکشی کرده است. که من بعید می دانم شیعه پیرو اسلام انقلاب ناب محمدی خودکشی کند. ظاهرا شیخ مزروق پیش از ورود به لبنان، چندی در قم بوده است و وقتی سعودی ها او را از ایرانی ها طلب میکنند، تهران با دستپاچگی او را به سوریه می فرستد و وی از دمشق به بعلبک میرود.

رفسنجانی در مصاحبه اش با روزنامه الشرق الاوسط سعودی، به این نکته اشاره کرد که سعودیها او را از ما خواستند و بعد ما فهمیدیم وی در زندان دمشق فوت کرده است. بهر حال سعودیها پس از تکمیل تحقیقات و یافتن خطوط پنهانی که خرابکاران را از طریق حزب اله لبنان به سپاه پاسداران تهران وصل میکرد، تحت فشار شدید آمریکایی ها قرار گرفتند تا نتیجه تحقیقات خود را

ترتیب:

وضع اقتصادی جمهوری اسلامی هر روز وخیم تر می شود و بن بست اقتصادی نمایان تر می گردد. برای آشنا کردن و در جریان قرار دادن خوانندگان راه آزادی یا معضلات و وضع اقتصادی کشور، هیات تحریریه تصمیم گرفته است صفحه ویژه ای را به این موضوع اختصاص دهد.

آنچه در زیر می خوانید پیاده شده سلسله گفتارهای هفتگی اقتصادی آقای فریدون خاوند در بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه است که با جلب موافقت ایشان صورت گرفته و قدمی در راه تأمین مقصود بالاست. امیدواریم اقدام ما مورد پسند خوانندگان قرار بگیرد و اگر نظر و پیشنهادی در جهت بهبود و گسترش صفحه اقتصادی دارند از طرح آن مضایقه نکنند.

هیات تحریریه

گسترش روابط ایران و ترکیه علی رغم مخالفت آمریکا

در دیپلماسی نیز همانند زندگی عبادی، نمیتوان همه چیز را یک جا خواست و همه را راضی نگهداشت. وقتی ترکیه به گسترش همکاری با ایران کمر می بندد طبیعتاً از پیدایش تنش در روابط با ایالات متحده غافلگیر نمیشود. چند روز پیش در آنکارا اعلام شد نجم الدین ارباکان نخست وزیر ترکیه، در ژانویه ۱۹۷۷ دو تن از وزیران کابینه خویش را بنظور زدودن سوء تفاهم ها در روابط با آمریکا به واشنگتن می فرستد. در فهرست این سوء تفاهم ها گرم شدن روابط میان تهران و آنکارا جای برجسته ای دارد.

مرداد ماه گذشته، نجم الدین ارباکان، در پایان دیدار جنجال برانگیز سه روزه خود از ایران، یک قرارداد بیست میلیارد دلاری خرید گاز طبیعی از این کشور را امضا کرد، آن هم درست یک هفته بعد از تصویب قانون آمریکایی «داماتو» در مورد تشدید مجازات های اقتصادی علیه ایران. به گفته مقام های وزارت انرژی ترکیه، احداث خط لوله انتقال گاز در مسیر تبریز، ارزروم و آنکارا، سه ماه دیگر آغاز خواهد شد.

هنوز جنجال حاصل از امضای قرارداد گاز فرو نشسته بود که تهران و آنکارا در جریان سفر علی اکبر هاشمی رفسنجانی به ترکیه، هفت موافقت نامه اقتصادی در زمینه هایی چون راه و ترابری، کشتیرانی، حمایت از سرمایه گذاری متقابل بازرگانی و همکاری های مالی امضا کردند. ناگفته پیداست که واشنگتن از پیدایش این گرمای نامنتظره در روابط ایران و ترکیه که میتواند فضای تازه ای در خاورمیانه، قفقاز،

ایجاد تعادل های لازم نه فقط در سطح منطقه، بلکه حتی در درون بافتار های اقتصادی - سیاسی دو کشور کمک کند. آنکارا میتواند هر چه زود تر خود را از دگم های «ترکیه اروپایی» رها کرده و به فضای تاریخی و فرهنگی خویش نزدیک تر شود. ایران نیز میتواند از تجربه ترکیه که به این کشور امکان داد بدون نفت و گاز به اقتصادی نسبتاً پویا دست یابد درس ها بیاموزد.

ولی روابط اقتصادی ایران و ترکیه زمانی به نقطه غیر قابل بازگشت میرسد که از فراز و نشیب های سیاست داخلی آنها پیروی نکنند. دشواری در راه گسترش این روابط کم نیست. دو طرف تصمیم گرفته اند سقف تجارت سالانه خود را که در حال حاضر حدود هشتصد میلیون دلار است در پایان ۱۹۹۷ به دو میلیارد دلار برسانند. دستیابی به این هدف به تلاش فراوان نیاز دارد. بویژه آن که بر اساس آخرین آمار انتشار یافته درباره بازرگانی ایران و ترکیه، حجم تجارت میان آنها در سه ماهه اول ۱۹۹۶ کاهش یافته است. ایران نوزدهمین کشور صادر کننده به ترکیه و سی و دومین کشور وارد کننده از این کشور بوده است. همچنین ایران برای دستیابی به اروپا از راه زمینی نیازمند استفاده از راههای ترکیه است. در محافل اقتصادی تهران گفته میشود قرارداد گاز ایران و ترکیه حاوی شروط ضمنی و ناگفته ای است که یکی از آنها به مساله راههای ارتباطی مربوط میشود. ایران که گاز خود را با قیمتی کمتر از نصف قیمت جهانی در اختیار ترکیه قرار داده انتظار دارد این کشور در عوض آزاد راه استانبول - آنکارا را تا مرز ایران امتداد دهد. اگر چنین شود آزاد راه تهران - تبریز به شبکه راههای اروپا متصل خواهد شد. محافل ترکیه هنوز به این تقاضا پاسخ مثبت نداده اند.

آسیای مرکزی و آسیای غربی پدید آورد، ناخشنود است. بر خلاف نظر بسیاری از مفسران اروپایی و آمریکایی، گسترش روابط اقتصادی میان تهران و آنکارا ریشه ایدئولوژیک ندارد و تنها از اوجگیری حزب اسلامگرایی رفاه در صحنه سیاست ترکیه، یا دستیابی نجم الدین ارباکان به مقام نخست وزیری، سرچشمه نمیگیرد. پایه گذار اصلی روابط فعال اقتصادی میان دو کشور همسایه، در واقع تورگوت اوزال دولتمرد برجسته ترکیه است که در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی در مقام نخست وزیر و سپس رئیس جمهوری موقعیت ایران را بعنوان یک شریک ممتاز به خوبی تشخیص داد و حجم مبادلات بازرگانی با این کشور را تا دو میلیارد و نیم دلار بالا برد. بویژه آن که ایران، در بافتار گرفتاریهای ناشی از درگیری با عراق، بازار بسیار مناسبی برای کالا های ترکیه بشمار میرفت.

ولی در آغاز سالهای ۱۹۹۰ میلادی، همزمان با پایان عصر تورگوت اوزال، آسمان روابط ایران و ترکیه با ابر های سیاه پوشانده شد و دو کشور در زمینه های گوناگون، راه ستیزه جویی در پیش گرفتند، از رقابت بر سر آسیای مرکزی و قفقاز گرفته تا درگیری پیرامون داغ ترین مسائل امنیتی خاور میانه، تنش های سیاسی نمیتوانست افت روابط اقتصادی را در پی نداشته باشد. سازمان همکاری اقتصادی (اگو) که ایران و ترکیه را با هشت کشور دیگر منطقه مرتبط میسازد، از سطح فعالیت های تفننی بیشتر نفت و بازرگانی میان دو کشور نیز سخت از رونق افتاد.

زمامداری نجم الدین ارباکان به سردی در روابط دو کشور پایان داد و فصل تازه ای را بنیاد گذاشت. فعال شدن محور ایران - ترکیه میتواند به

گرد همایی نمایندگان هشت کشور مسلمان در استانبول که شنبه چهارم ژانویه به ابتکار نجم الدین ارباکان نخست وزیر ترکیه برگزار شد گام تازه ای است که دیپلماسی فعال آنکارا، پس از روی کار آمدن حزب رفاه، در راستای نزدیک کردن قطب های مختلف دنیای اسلام به یکدیگر برمیدارد.

ترکیه، ایران، بنگلادش، اندونزی، مالزی، مصر، نیجریه و پاکستان در گردهمایی روز شنبه، زمینه های پیدایش «گروه هشت کشور» در حال توسعه را فراهم آوردند. همانگونه که قدرتهای صنعتی در گروه موسوم به «هفت کشور» جمع شده اند. هدف «گروه هشت» پیشبرد همکاری اقتصادی فرامنطقه ای میان کشور های عضو در عرصه هایی چون بانکداری، سرمایه گذاری، خصوصی سازی، تکنولوژی و صنایع کوچک و متوسط است. هنوز فرجام ابتکار استانبول بروشنی مشخص نیست ولی از هم اکنون میتوان آنرا حاصل دو عامل دانست:

– نخست این که گرایش مبتنی بر تعلق داشتن به فضای اسلامی یکی از داده های بنیادی روابط بین المللی است و برخی جریان های سیاسی در دنیای اسلام تلاش می ورزند این همبستگی را در راستای گسترش مناسبات اقتصادی بکار بگیرند.

– عامل دوم، پویایی دیپلماسی ترکیه در بهره برداری از گرایش های متکی بر همبستگی اسلامی است. کشور آتاتورک که زمانی خائن به دنیای اسلام و مقلد بی چون و چرای غرب شناخته میشد، امروز بدون صرف نظر کردن از ساختار های لائیک و دموکراتیک خود، در بازگشت به فضای تاریخی اش شتاب دارد. نا گفته نماند که در سال ۱۹۸۷ ترکیه رسماً خواستار پیوستن به جامعه اقتصادی اروپا شد و در سال های بعد برای دستیابی به این هدف از هیچ تلاشی کوتاهی نکرد ولی این تلاش ده ساله به جایی نرسید و ترکیه پشت در های بسته اروپا مانند حال آنکه یونان بدون برخورداری بودن از شرایط لازم راحت و آسوده به بازار مشترک راه یافت.

در پی این شکست بخش وسیعی از افکار عمومی ترکیه به این نتیجه رسید که نهاد های اقتصادی نیز از بافتار های فرهنگی و مذهبی جدا نیستند. پیشروی حزب رفاه تا اندازه ای زاینده ناکام

ماندن طرح های اروپایی ترکیه است.

برغم آنچه برشمرديم، گروه هشت کشور اسلامی، حتی اگر واقعا سر و سامان بگیرد، تحول چشمگیری در روابط اقتصادی بین المللی بوجود نخواهد آورد:

اولا کشور های نامبرده مجموعه اقتصادی نیرومندی بشمار نمی آیند. البته در این مجموعه سه کشور مسلمان از پویایی چشمگیری برخوردارند. اندونزی، غول جمعیتی دنیای اسلام، امروز در جرگه چابک سواران آسیای است. کافی است اشاره کنیم تولید ناخالص سرانه این کشور در بیست و پنج سال اخیر دوازده برابر شده و ساختار بازرگانی آن در راستای صدور کالا های صنعتی و کشاورزی به جای نفت سرپا دگرگون شده است. مالزی مسلمان نیز که در سال های ۱۹۷۰ کشوری بود فقیر با اقتصادی وابسته به صدور کانسروی طبیعی، در پانزده سال اخیر یکی از کامیاب ترین تجربه های اقتصادی قرن بیستم را پشت سر گذاشته و آهنگ رشد شتابان دنیایی را خیره کرده است و اما ترکیه، برغم همه تنگنا های اقتصادی اش، توانسته است بدون برخورداری از نفت و گاز، با صدور کالا و خدمات، به سطح رشد قابل توجهی دست یابد. خارج از این سه کشور، باقی اعضای «گروه هشت» یا بسیار فقیرند و یا همانند ایران و نیجریه، ساختار های بازرگانی خارجی شان گرفتار نفت است.

عامل دومی که میتواند گروه هشت کشور را به ناکامی بکشاند خطر منزوی ماندن آن است. از میان کشور های عرب تنها مصر در گردهمایی استانبول شرکت جست، شاید به آن سبب که دنیای عرب ترکیه را وارث امپراتوری عثمانی میدانند و خاطرات تلخ را که حاصل رویداد های تاریخی است، هنوز از یاد نبرده است.

کشور های در حال توسعه غیر مسلمان نیز به احتمال زیاد گردهمایی استانبول را ابتکاری در جهت پیشبرد همبستگی درونی دنیای اسلام بحساب آورده و از پیوستن به آن خود داری خواهند کرد.

بهرتر است کشور هایی مانند ایران و ترکیه، بجای ایجاد اتحادیه های تازه، تلاش خود را در راه استحکام «سازمان همکاری اقتصادی» (اگو) بکار بگیرند.

اثرات احتمالی دادگاه میکونوس

در روابط آلمان و جمهوری اسلامی

بحران در روابط آلمان و جمهوری اسلامی ایران که با ماجرای دادگاه میکونوس به اوج رسیده و دگرگونی هایی در دیپلماسی اقتصادی تهران برج خواهد آورد؟ استراتژی ایران در روابط اقتصادی بین المللی، از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ تا کنون عمدتاً استفاده از تضاد میان آمریکا با رقبای اروپایی آسیای اش تکیه کرده است. طراحان این استراتژی معتقدند که کشور های بزرگ صنعتی در قبال جمهوری اسلامی از سیاستهای متفاوتی پیروی می کنند نباید همه آنها را با یک چوب راند. بر این اساس اروپا و ژاپن از محدوده «استکبار جهانی» خارج گردیده این اصطلاح لا اقل طی سالهای اخیر تنها دربار آمریکا بکار برده شده است.

در پی تصویب قانون آمریکایی داماتو در مرداد ماه گذشته و شدت گرفتن تنش های هفده ساله در روابط تهران و واشنگتن، محافل رهبری جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگری تاکید کردند که اتحادیه اروپا و قدرت های آسیایی، تهران را تنها نخواهند گذاشت و تحریم اقتصادی ایالات متحده، با کمک آنها، در هم شکسته خواهد شد. استراتژی های جمهوری اسلامی در چند سال گذشته آلمان را که شریک اصلی اقتصادی ایران است، متحد کشور خود تلقی کرده و آن را تکیه گاه عمده در برقراری روابط نزدیک با اتحادیه اروپا بشمار می آورند.

البته ناگفته نماند که روابط اقتصادی از پی آمد های تنش های سیاسی در امان نمی ماند و محور تهران – بن نیز چند بار متزلزل شده است. آبان ماه سال گذشته در پی پس خواندن دعوت دولت آلمان از علی اکبر ولایتی برای شرکت در کنفرانس «اسلام، اروپا» که قرار بود در حومه شهر بن برگزار شود، رسانه های تهران انتقاد های بی سابقه ای علیه آلمان عنوان کرده و خواستار تجدید نظر در مناسبات ممتاز دو کشور شدند. این رسانه ها دولت بن را متهم کردند که با تحمیل روابط بازرگانی غیر عادلانه به ایران، بازار این کشور را به تاراج برده و از اجرای قرارداد مربوط به تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر شانه خالی کرده است. ولی در حال حاضر با توجه به سیر تحول دادگاه میکونوس و دورنمای آن، انتقاد های گذشته علیه سیاست اقتصادی آلمان در قبال ایران با شدت بیشتری تکرار میشود.

روزنامه با نفوذ «رسالت» در شماره ۳۰ آبان ماه خود می نویسد: «طی سال های ۹۳ و ۹۴ میلادی سقف مبادلات ایران و آلمان به ترتیب ۳۴۶۰ و ۳۶۲۴ میلیارد دلار بوده است که اگر کسری تجاری ایران با آلمان را در نظر آوریم، در مجموع ۳۴۹۶ میلیارد دلار به نفع آلمان و به ضرر ایران بوده است. بنابراین در صورت قطع روابط اقتصادی، جمهوری اسلامی از این زبان رهایی یافته و آلمان نیز نقش خود را بعنوان بزرگ ترین شریک تجاری ایران در اروپا از دست خواهد داد. تجار آلمانی یک سابقه ۵۰ ساله در اقتصاد ایران دارند و کمپانی هایی از قبیل «زیمنس»، «آ.ا.گ.» و «بنز» در این خصوص بسیار ذی نفع هستند و در صورت عدم عذرخواهی دولت آلمان، از این پس بایستی برای خود فکری بکنند.»

روزنامه سلام نیز در سرمقاله ۲۷ آبان ماه خود به مقام های آلمان هشدار می دهد که «تجربه قطع رابطه با آمریکا بعنوان شریک اصلی تجاری ایران در سالهای وقوع انقلاب اسلامی باید نشان داده باشد که بن نیز هرگز نمیتواند روابط تجاری اش را با ایران بعنوان اهرم فشاری بر تهران بکار بگیرد.»

ظاهرا طراحان سیاست خارجی ایران قصد دارند برای مقابله با دگرگونی های احتمالی در روابط اقتصادی تهران و بن به دو اهرم عمده متوسل شوند: اول بهره برداری از رقابت درونی میان کشور های عضو اتحادیه اروپا و دوم تاکید بر گسترش روابط اقتصادی با آسیا.

رسانه های تهران در روز های اخیر تکرار میکنند که جمهوری اسلامی براحتی میتواند روابط ممتاز اقتصادی خود با آلمان را به سطح عادی کاهش داده و در عوض بر حجم مبادلات خود با فرانسه، ایتالیا و انگلستان بیافزاید. از سوی دیگر صفحات اقتصادی روزنامه های ایران سرشار از گزارش هایی است درباره دورنما های بسیار امید بخش در روابط اقتصادی میان ایران با کره جنوبی، مالزی، چین، ژاپن و سایر کشور های پویای آسیایی.

سیاست اقتصادی ناطق نوری در چشم انداز انتخابات ریاست

جمهوری

اگر مبارزه برای انتخابات ریاست جمهوری

ایران به روال کنونی ادامه یابد پیش بینی سرانجام آن کاری دشوار نخواهد بود. حجت الاسلام ناطق نوری رئیس مجلس شورای اسلامی چنان صحنه انتخابات را از حضور خود پر کرده که هر کس، حتی اگر از شم سیاسی ویژه ای نیز برخوردار نباشد، میتواند از هم اکنون وی را بر کرسی ریاست جمهوری ببیند. فرضیه ای چنین محتمل، طبعاً کنجکاری محافل اقتصادی را نیز برمی انگیزد. مردی که به احتمال زیاد تا چند ماه دیگر سکان فرماندهی دستگاه اجرایی جمهوری اسلامی را در دست خواهد گرفت، اقتصاد ایران را چگونه می بیند و مسیر آینده آنرا چگونه ترسیم میکند؟

رئیس کنونی مجلس شورای اسلامی یکی از رهبران اصلی «جامعه روحانیت مبارز تهران» است که در اواخر دهه ۱۳۶۰ خورشیدی در پایان جنگ ایران و عراق با برنامه های دولت میر حسین موسوی به مخالفت برخاست. گرایش های گذشته را زیر عنوان «کوپونیسم» محکوم ساخت و از هدف های هاشمی رفسنجانی در راستای پیشروی بسوی اقتصاد آزاد، پشتیبانی کرد.

بنابراین طرحهای اقتصادی بعد از ۱۳۶۸ که در قالب استراتژی تعدیل اقتصادی و برنامه «پنج ساله» اول تبلور یافتند، از حمایت کامل جامعه روحانیت مبارز و شخص حجت الاسلام ناطق نوری برخوردار بودند. پیوند کامل میان جامعه روحانیت مبارز و هواداران رئیس جمهوری که به تسلط جناح چپ نظام اسلامی بر دستگاه قانون گذاری کشور پایان داد، چند صباحی پس از تشکیل مجلس چهارم ادامه یافت. ولی از سال ۱۳۷۲ به بعد، با پیدایش دشواری های جدی در پیشبرد برنامه های اصلاحی، اختلاف نظر میان رئیس جمهوری و جناح اکثریت مجلس برهبری ناطق نوری، رو به گسترش نهاد.

در سال ۱۳۷۳ هنگام تدارک برنامه پنج ساله دوم، کشمکش میان دو جناح بر سر جهت گیریهای اقتصادی کشور بالا گرفت و از آن پس به یکی از زمینه های اصلی نبرد بر سر قدرت تبدیل شد. جناح اکثریت مجلس بارها تکنوکرات های پیرامون رئیس جمهوری را به باد انتقاد گرفت و آنها را مسئول اوجگیری بدهی های خارجی، شدت گرفتن نابرابری های اجتماعی، تورم لجام گسیخته و سایر دشواری های اقتصادی قلمداد کرد. امروز که رئیس مجلس نامزد نیرومند مقام ریاست جمهوری

است، نظریات وی درباره تجربه اقتصادی دولت رفسنجانی طبعاً اهمیت ویژه ای پیدا میکند.

این نظریات منظمًا در دو ارگان نیمه رسمی جامعه روحانیت مبارز انعکاس می یابند: یکی روزنامه «رسالت» و دیگری مجله «مجلس پژوهش» که توسط «مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی» انتشار می یابد. طرح خطوط اصلی برنامه اقتصادی رئیس کنونی مجلس دشوار نیست. ناگفته پیداست که ناطق نوری قاطعانه هرگونه بازگشت به سیاست های نخستین دهه بعد از انقلاب اسلامی را رد میکند. به بیان دیگر او همچنان هوادار سیاست «تعدیل اقتصادی» است که در سال ۱۳۶۸ به اجرا گذاشته شد و قرار بود به یک سلسله اصلاحات ساختاری در زمینه هایی چون تک نرخی شدن ارز، خصوصی سازی، تعادل بودجه و غیره منجر شود. ناطق نوری اصل «سیاست تعدیل» را می پذیرد ولی با چگونگی اجرای آن توسط دولت رفسنجانی موافق نیست. وی چندی پیش چکیده نظریات خود درباره کارنامه اقتصادی رئیس جمهوری کنونی را در یک جمله خلاصه کرد. او گفت: «اگر مجموعه سیاست های تعدیل بصورت زمانبندی شده در دستور کار قرار می گرفت و نظامات و ساختارها را بجایی می رساندیم که در آزاد سازی ها، یک باره مواجه با کسری بازرگانی خارجی و کسری بودجه شدید نشویم، طبعاً این مشکلات را امروز نمی داشتیم.»

خلاصه کنیم: رئیس مجلس خطوط عمده سیاست اقتصادی دولت رفسنجانی را می پذیرد ولی ناکامی های این سیاست را به حساب اجرای نادرست آن می گذارد. بر این اساس بنظر نمی رسد با نشستن علی اکبر ناطق نوری بر کرسی ریاست جمهوری، تحول چشمگیری در سیاست گذاری اقتصادی ایران بوجود آید.

ناکامی جمهوری اسلامی در

تحقق اقتصاد بدون نفت

صادرات غیر نفتی ایران که سال گذشته را با رکودی چشمگیر به پایان رساند، در چه وضعیتی قرار دارد؟

در این زمینه مقام های اجرایی جمهوری اسلامی نظر واحدی ندارند. محسن نوربخش رئیس

بانک مرکزی روز هفتم آبان ماه ارزش کل صادرات غیر نفتی این کشور تا پایان سال جاری خورشیدی را سه میلیارد دلار پیش بینی کرد، حال آنکه مهندس علمی سعیدلو معاون وزارت بازرگانی در امور صادرات، روز ۱۹ آبان ماه در گفتگو با روزنامه «رسالت» چاپ تهران این رقم را پنج میلیارد دلار ارزیابی میکند. با توجه به تحولات اقتصادی ایران طی دو سال اخیر و بازتاب های دو عرصه صادرات غیر نفتی که حجم آن در شش ماهه اول سال جاری از یک میلیارد و چهار صد میلیون دلار فرا تر نرفت، بنظر میرسد که پیش بینی دکتر نوربخش، یعنی سه میلیون دلار درآمد ارزی از محل کالا های غیر نفتی در ۱۳۷۵، بیشتر به واقعیت نزدیک باشد. افت صادرات غیر نفتی ایران که از نخستین ماه های سال گذشته آغاز شد در سال جاری همچنان ادامه دارد. اگر پیش بینی دکتر نوربخش درست باشد ارزش این صادرات پس از افزایش نسبتا قابل توجه در سال های ۷۲ و ۷۳ دوباره راه افول در پیش گرفته و به سطح سال ۱۳۷۰ باز می گردد. در صورتی که این تحول منفی همچنان ادامه یابد ایران بیش از پیش از هدف مهم اقتصادی جمهوری اسلامی، یعنی دستیابی به اقتصاد بدون نفت، دور خواهد شد.

دستیابی به اقتصاد بدون نفت مستلزم آن است که صادرات غیر نفتی از لحاظ تامین درآمد ارزی جای نفت را بگیرد. کشور های نفت خیزی مانند مکزیک و اندونزی در این راه به موفقیت های چشمگیری دست یافته اند. در عوض تلاش ایران برای تحقق این هدف تا کنون بجایی نرسیده است. البته سهم صادرات غیر نفتی در کل صادرات ایران از ده در صد در سال ۱۳۶۸ به ۱۴ در صد در سال ۷۰، ۲۱ در صد در سال ۷۲ و ۲۵ در صد در سال ۷۳ افزایش یافت. ولی از آن پس نسبت کالا های غیر نفتی به کل صادرات نفتی، به سراسیمه افتاد و به احتمال بسیار زیاد دوباره به ۱۴ در صد در سال جاری باز خواهد گشت.

البته کاهش این نسبت تا اندازه ای هم حاصل افزایش درآمد ارزی ایران از محل نفت در سال اخیر بوده است. در پی تحولات بازار جهانی انرژی، صادرات نفتی ایران از ۱۴ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار در ۱۳۷۲ به ۱۵ میلیارد در سال ۷۴ افزایش یافت و امسال نیز به احتمال زیاد به ۱۸ میلیارد دلار خواهد رسید. بعلاوه بر اساس آخرین

گزارش ها کاهش مصرف داخلی انرژی به ایران امکان داده است روزانه حدود یک صد هزار بشکه بر صادرات نفتی خود بیافزاید.

بر این اساس با توجه به بالا رفتن درآمد ارزی جمهوری اسلامی از محل صادرات نفت، این خطر وجود دارد که فرسایش صادرات غیر نفتی، آنگونه که باید، مورد توجه قرار نگیرد و حساسیت مسأله از دیده ها پنهان بماند. ناگفته پیداست که بازار نفت گرفتار نوسانهای دائمی است و اقتصاد ایران بار ها با شکاف های ویرانگر حاصل از سقوط جهانی انرژی روبرو شده است. رونق بازار نفت پدیده ای است مقطعی و گذرا حال آنکه گسترش صادرات غیر نفتی از اهمیت استراتژیک برخوردار است و ایجاب میکند که اقتصاد ایران از لحاظ ساختاری دگرگون شود.

یک اقتصاد دولتی که بازار های خود را بر دیگران می بندد چگونه میتواند با جابک ترین واحد های تولیدی جهان در بازار های بین المللی به رقابت برخیزد؟ راهای ایران از تسلط مطلق نفت نیامند بسیج توانایی های این کشور در خدمت ادغام فعالانه در اقتصاد جهانی است.

علل خوشبینی صندوق بین المللی پول از وضع اقتصادی ایران

صندوق بین المللی پول اوضاع کلی اقتصاد ایران را وخیم تلقی نمیکند و معتقد است این کشور توانسته است سخت ترین مرحله در بحران بدهی های خارجی خود را پشت سر بگذارد هر چند اقتصادش همچنان شکننده باقی مانده و نیازمند اصلاحات بنیادی است.

مقام های صندوق که در امور ایران و خاورمیانه تخصص دارند هفته گذشته پس از دیدار با یک هیأت جمهوری اسلامی گفتند انتظار می رود این کشور در سال ۱۳۷۶ نرخ رشد خود را به چهار در صد برساند و در عوض نرخ تورم خود را از پنجاه در صد به ۲۰ در صد کاهش دهد.

در یک سال گذشته صندوق بین المللی پول همانند بانک جهانی، موضعگیری نسبتا مساعدی در قبال تحولات اقتصادی ایران داشته و ارزیابی آنها

در مقایسه با بسیاری از کارشناسان ایرانی و خارجی خوشبینانه بوده است.

این خوشبینی بنظر ما از دو عامل منشأ میگیرد:

نخست آنکه سازمان های مالی بین المللی در موضعگیری خود نسبت به وضعیت اقتصادی یک کشور، در درجه اول توانایی یا ناتوانی آن کشور را در روبرویی با تعهدات خارجی اش، درنظر میگیرند. به بیان دیگر از دیدگاه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی مسأله اصلی آنست که یک کشور بتواند صادرات و واردات خود را از لحاظ ورود و خروج ارز سر و سامان بدهد و از پرداخت اصل و فرع بدهی های خارجی اش بازماند. هنگامی که در فاصله سال های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۳ بدهی های خارجی ایران اوج گرفت و این کشور با انبوه سر رسید های بتعویق افتاده روبرو شد، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی طبعاً زنگ خطر را به صدا درآورده و در بی تابی طلبکاران سهم شدند ولی از ابتدای سال ۱۳۷۴ به این طرف، تهران توانست موقعیت شکننده خود در بازار بین المللی را بهبود بخشد و به همین سبب سازمانهای مورد نظر دیگر، از آن که مبادا سر طلبکاران بی کلاه بماند، ترسی ندارند.

بهبود موقعیت ایران در بازار مالی بین المللی حاصل انت شدید واردات است که حجم آن در فاصله سه سال، به نصف کاهش یافت و تراز بازرگانی کشور و به تبع آن، تراز حساب های جاری خارجی مثبت شد. این پدیده همراه با وضعیت مساعد بازار نفت، ایران را از یک بالاش نسبتا راحت ذخیره ارزی، معادل هشت تا هشت و نیم میلیارد دلار برخوردار کرد و بهمین علت بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به این کشور نمره مثبت میدهند.

ولی در موضعگیری نسبتا مثبت دو سازمان مورد نظر در قبال ایران احتمالاً عامل دومی هم دخالت دارد که دارای ماهیت سیاسی است. از سال ۱۳۶۸ به بعد کارشناسان این دو سازمان در شکل گیری سیاست «تعدیل اقتصادی» با تکنوکرات های هوادار رئیس جمهوری همکاری نزدیک داشتند و بهمین سبب سفر های گهگاه نیمه پنهان آنها به تهران بار ها خشم و اعتراض جناح های رقیب هاشمی رفسنجانی را برانگیخت. بنظر

درباره تاریخ دستگیری کیانوری در بهمن ۱۳۶۱

ف. شیوا

کتاب پیش از انتشار از نظر چندین فرد صاحب نظر و مطلع از چند و چون قضایا و از جمله از نظر خود کیانوری گذشته است. پس از انتشار کتاب نیز تا جایی که من می دانم کسی توضیحی در تصحیح این نکته منتشر نکرده است.

در میان کسانی که به ادعای کیانوری در ۱۲ بهمن می بایست دستگیر شده باشند، حسین جودت، مریم فیروز، تقی کی منش، هوشنگ ناظمی (نیک آیین)، مسعود اخگر، ابوتراب باقر زاده، اسماعیل ذو القدر و یک فرد دیگر را این جانب در ۱۳ بهمن ملاقات و همراهی کرده ام؛ می دانم که عباس حجری آن شب در خانه اش بوده؛ اخگر را در ۱۴ بهمن نیز دیده ام و با فرد دیگر و کادری دفتر سازمان ایالتی حزب در تهران، تا ۱۶ بهمن ارتباط داشته ام. خود کیانوری را نیز در شامگاه ۱۳ بهمن دیده و در حاشیه جلسه هیئت سیاسی با او گفتگو کرده ام. اما درباره کیانوری نمی توانم یقین داشته باشم که بعد از همان جلسه در ۱۳ بهمن و یا حتی به گفته خودش در ۱۲ بهمن دستگیر نشده باشد، زیرا که در اطراف جلسه آن شب حادثی رخ داد که با دقت در آن ها می توان به این نتیجه رسید که شاید کیانوری درباره تاریخ دستگیری خود و مریم راست می گوید.

کیانوری و مریم همیشه بعد از همه وارد محل تشکیل جلسه هیئت سیاسی می شدند و پیش از همه آن را ترک می کردند. جلسه ۱۳ بهمن ۶۱ نیز از این نظر مستثنی نبود. پس از پایان جلسه در حدود ساعت ۹ شب کیانوری و مریم داشتند محل جلسه را ترک می کردند که خود را به آنان رساندم تا مطلبی را که طبری از من خواسته بود تا با کیانوری در میان بگذارم، به گوش او برسانم. کیانوری و مریم هر دو قیافه هایی به شدت خسته و گرفته و ناراحت و قدری رنگ پریده داشتند. کیانوری آشکارا ناراحت بود از این که ناگهان سر راه آنان سبز شده ام. با بی حوصلگی وهم چنان که نشان می داد که نمی خواهد بایستد و به حرف های من گوش دهد و این پا و آن پا می کرد، پاسخ های سربالایی به من داد (ن ک "پا گام های فاجعه، در روند دستگیری رهبری و کادریهای حزب توده ایران"، انتشارات حزب دمکراتیک مردم ایران، پائیز ۱۳۶۸) و با عجله بیرون رفتند. پس از آنان، حیدر مهرگان محل جلسه را ترک کرد و با فاصله کوتاهی پس از او باقر زاده، اخگر، ذو القدر و من با هم و با همین ترتیب از در حیاط وارد کوچه شدیم. چراغ های کوچه خاموش بودند و تنها نور ضعیفی که از پنجره های خانه ها بیرون می تابید، کوچه را اندکی روشن می کرد. بلا فاصله پس از خروج از خانه، نگاه من به باقرزاده افتاد که به سوی یک اتومبیل پیکان که در آن سوی کوچه و در فاصله ۵ - ۶ متری سمت چپ در پارک شده بود، می رفت و به خیال آن که اتومبیل من است، دستش را دراز کرده بود که در عقب سمت راننده را باز کند. من تمام مدت حرکات او را دنبال می کردم و هر لحظه منتظر بودم که با دری بسته مواجه شود و به سوی ما بازگردد. اما با شگفتی دیدم که او توانست در اتومبیل را باز کند، سرش را به داخل برد و می خواست سوار شود که دید سر نشینان آن کسان دیگری هستند؛ عذرخواهی کرد، در را بست و به سوی ما آمد. او پس از طی چند متر، اهسته گفت:

- پاسدار بودند. اسلحه هم داشتند.

ذو القدر گفت: یکی هم در فاصله دو قدمی سمت راست در توی تاریکی ایستاده بود. چیزی شبیه تفنگ به دست داشت. اخگر گفت: یکی هم درست روبه روی در، آن طرف کوچه روی یک کپه بلند خاک ایستاده بود.

به اتومبیل من رسیدیم و سوار شدیم. باقر زاده که به شدت در فکر بود، گفت: یعنی با ما کار داشتند؟ عجیب است! یک زن هم توی ماشین بود! و با یک شک و تردید، گویی با خود حرف می زد و به چشمان نزدیک بینش اعتماد نمی کرد، زیر لب

مطبوعات داخل و خارج ایران و کتاب هایی که درباره دستگیری اعضای رهبری و کادریهای حزب توده ایران در سیال ۱۳۶۱ سخنی به میان آورده اند، تاریخ وقوع آن را ۱۷ بهمن آن سال ذکر کرده اند؛ از جمله رجوع شود به روزنامه های "آزادگان" و "کیهان" ۱۸ بهمن ۱۳۶۱. تهیه کنندگان کتاب "سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی" (جلد اول، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۰) نیز که به پرونده های دستگیر شدگان و بسیاری اطلاعات سری دیگر دست رسی داشته اند، می نویسند:

"... با پی گیری و هشپاری نهاد های اطلاعاتی... در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ اولین گروه از رهبران و کادریهای درجه اول حزب دستگیر می شوند." (صفحه ۲۲۶. در همه جای این نوشته تاکید از من است. ش. ۰)

تردید نمی توان داشت که تهیه کنندگان و ویراستاران و ناشر کتاب "خاطرات نور الدین کیانوری" و یا شخصی که قریب به یک سال یا او مصاحبه کرده و "۱۰۳ نوار کاست" (ص ۱۰) از این مصاحبه ها پر کرده است، اگر به پرونده کیانوری دست رسی نداشته اند، دست کم مطبوعات روزانه و منابع گوناگون را می دیده اند و از جمله کتاب "سیاست و سازمان..." را دیده و خوانده اند. خود کیانوری شکی در این خصوص باقی نمی گذارد و می نویسد:

"انتقاد کنندگان به حزب توده ایران به چند گروه تقسیم می شوند:
... گروه پنجم - شامل محققین مدعی بررسی عمیق تاریخی است. نمونه بسیار جالب توجه کار این گروه، اثری است که اخیراً به نام "سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی" چاپ و منتشر شده است. ("خاطرات نور الدین کیانوری - موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نگاه"، تهران، ۱۳۷۱. ص ص ۲۰ و ۲۱)

با این حال خود کیانوری که می بایست بهتر از هر کس دیگری تاریخ دستگیری خود را بداند و مصاحب او و ویراستار کتاب، در چهار جای مختلف کتاب "خاطرات..." تصریح می کنند که کیانوری و سایر اعضای رهبری و کادریهای حزب در ۱۲ بهمن دستگیر شده اند (ص ص ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۲ و ۵۵۶). برای نمونه پرسشگر می پرسد:

"... به نظر شما، علت دستگیری شما در ۱۲ بهمن ۱۳۶۱ و انحلال حزب توده توسط نهاد های قضایی در اردیبهشت ۱۳۶۲ چه بود؟ (ص ۵۴۹)

و کیانوری بی هیچ اعتراضی نسبت به این تاریخ، پاسخ او را می دهد و سپس خود او در جایی دیگر تصریح می کند:

"دستگیری من و گروه اول رهبران و کادریهای حزب در ۱۲ بهمن ۱۳۶۱ بود... (ص ۵۵۲)

بعید به نظر می رسد غلط چایی در چهار جای مختلف به یک شکل تکرار شده باشد. سند اصلی نیز نوار ضبط صوت بوده است و احتمال اشتباه در خواندن دست خط نویسنده را می توان منتفی دانست. به علاوه شکی نیست که فرم های چاپ شده

آشکار کنند. این فشارها به صورت مختلف اعمال میشود. از یک سو به روزنامه‌ها اخبار دست داشتن ایران را در انفجار می‌رسانند و از سوی دیگر با اعزام مکرر وزیر دفاع و وزیر خارجه و روسای اف.بی.سی.آی و سی.آی.ای به سعودیها، به متحدان خود یادآور میشوند که هر چه زودتر باید اسرار انفجار الخبر را که به مرگ شهروندان آمریکایی منجر شده فاش سازند. سعودیها که معتقدند از سازشهای پشت پرده و مسالمت جویی ضرری ندیده‌اند، نخست از طریق محمد رضا نوری حسینی شاهرودی سفیر رژیم در ریاض و سپس در دیدار با محمد کاظم خونساری، مدیر کل خاورمیانه وزارت خارجه جمهوری اسلامی به اهل ولایت فقیه یادآور شدند که ما همه داستان را می‌دانیم اما همانطور که در سال ۱۹۸۶ پس از کشف ۱۵۰ کیلو ماده سمکس در کیف زوار حج، صدای ماجرا را در نیواوردیم، اینبار نیز حاضریم سکوت کنیم و بهانه دست آمریکایی‌ها ندهیم تا شما را بکوبند. منتها اینبار شرطاً و شروطاً... از این مرحله به بعد ما شاهد یک تحول ناگهانی در روابط تهران و ریاض هستیم. سفیر رژیم شجاعت ملک فهد و ولیعهد عبداله و وزیر دفاع سلطان و وزیر کشور نایف را در مقابل فشارهای استکبار می‌ستاید. رفسنجانی با الشرق الاوسط مصاحبه میکند، فائزه هاشمی به عربستان میرود، سهمیه حاجیان ایرانی افزایش می‌یابد و حملات روزنامه‌های رژیم به آل سعود متوقف میشود.

س - یعنی ما از این بی‌عده شاهد صلح و تفاهم تهران و ریاض خواهیم بود؟

ج - برای یک دوران کوتاه، چون تهران و ریاض هر دو مدعی امارت اسلامند. یکی خادم حرمین شریفین است و دیگری خود را ولی امر مسلمانان جهان می‌داند. حال آنکه حتی هم مذهبان شیعه اش نیز حتی در خود ایران، جلو ولایتش اما می‌گذارند. سعودیها در افغانستان، لبنان، آسیای میانه، سودان و بسیاری از کشورهای مسلمان در آسیا و آفریقا، با ایران سرشاخند و اصولاً همانطور که دو پادشاه در اقلیمی ننگینند، در ولایت اسلام (اگر قاتل به ولایتی باشیم) دو ولی امر نمیتوانند حکم برانند. بویژه آنکه یکی از این دو وهابی است و مومن به قول «مات فات» و دومی صاحب کرامت و معجزه است و جانشین فردی که بارگاهش امروز از بارگاه امام هشتم پر شکوه تر است و نذر و نیازی که نثارش میشود افزونتر از مداخل بارگاه ثامن الائمه.

آن یکی اعتباری برای قبر هیچ امامی قائل نیست و این یکی مفتخر است که در ولایت او ۱۴۹۰ امامزاده اصیل و با شجره مدفونند... بله، قصه دراز است و فرصت کوتاه

گفت: مریم بود؟ و اضافه کرد: نکند کیا و مریم و حیدر را گرفته اند؟ و باز زیر لب تکرار کرد: مریم بود؟
به این نتیجه رسیدیم که تا سر کوجه ای که خانه حجری (مسئول تشکیلات تهران) در آن بود برویم و باقرزاده این صحنه را برای او تعریف کند. باقرزاده رفت و بازگشت و گفت که به نظر حجری پاسداران با ما کاری نداشته باشند و شاید خانه دیگری را در آن کوجه زیر نظر گرفته بودند.
آیا من درباره تاریخ جلسه اشتباه نمی‌کنم؟ حافظه انسان خطا کار است و هرگز نمی‌توان، به ویژه پس از گذشت نزدیک ۱۵ سال، نسبت به عدم خطای حافظه یقین کامل داشت. اما من کوشیده‌ام که این تردید را به یقین نزدیک تر کنم:

• جزئیات فوق و تاریخ‌ها را در تابستان ۱۳۶۲ روی کاغذ آوردم.

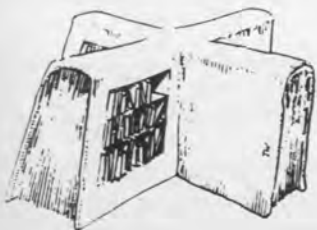
• جلسه هیئت سیاسی هر هفته یک بار تشکیل می‌شد و کیانوری نیز همین را نوشته است ("خطرات..." ص ۵۱۲). جلسه "پوشش و پاسخ" کیانوری نیز یک هفته در میان و در همان هفته جلسه هیئت سیاسی برگزار می‌شد، زیرا که کیانوری می‌خواست آخرین تحلیل‌هایش از اوضاع سیاسی روز، تازه به تازه و پیش از گرد هم آیی اعضای هیئت سیاسی به اطلاع آنان رسانده شود تا او نیازی به بحث در این باره در جلسه نداشته باشد. "پوشش و پاسخ" در روزهای شنبه و جلسه هیئت سیاسی در روزهای چهارشنبه برگزار می‌شد. من که مأمور ضبط صحبت‌های کیانوری در "پوشش و پاسخ" بودم، یقین دارم که آخرین جلسه "پوشش و پاسخ" در روز شنبه ۹ بهمن برگزار شد و متن پیاده شده این نوارها نیز که بعداً به شکل تحلیل درون حزبی انتشار یافت، تاریخ ۹ بهمن را دارد. باز یقین دارم و شاهد دارم که در روز شنبه ۲۳ بهمن ۱۳۶۱ قرار بود که "پوشش و پاسخ" بعدی برگزار شود. من در محل قرارم با کیانوری هم حاضر شدم تا اطمینان حاصل کنم که آیا او هم، به خیال خودم، در یک شنبه گذشته، یعنی ۱۷ بهمن دستگیر شده است یا نه. در نتیجه، آخرین جلسه هیئت سیاسی می‌بایست در روز چهارشنبه ۱۳ بهمن تشکیل شده باشد.

• ارتباط من با بسیاری از افراد نام برده در بالا آن قدر تنگاتنگ بود که امکان نداشت روزی بدون ملاقات با یکی یا چند نفر از آنان سپری شود. بنابراین یقین دارم که آنان را یک و حد اکثر چهار روز، و نه یازده روز، پیش از یورش ۱۷ بهمن دیده‌ام.

حال می‌توان پرسید: آیا کیانوری و مریم را همان شب ۱۳ بهمن، بعد از جلسه هیئت سیاسی گرفتند؟ اگر همان تاریخ ۱۲ بهمن که کیانوری و مصاحبش ادعا می‌کنند، درست است، آیا کیانوری و مریم را از بازداشت گاه به محل جلسه آورده بودند و منتظرشان ماندند تا برشان گردانند؟ در این صورت چرا و با چه مأموریتی؟ □

هشدار دادند که کاهش واردات، بدان گونه که در دو سال و نیم گذشته انجام گرفته در دراز مدت قابل دوام نیست. ساختار موازنه پرداخت‌های خارجی ایران شکننده است و تا اندازه زیادی به صدور نفت و گاز بستگی دارد. اقتصاد ایران همچنان نیازمند اصلاحات بنیادی است از جمله در زمینه تک‌نرخ کردن ارز، آزاد سازی بازرگانی خارجی و اعطای استقلال بیشتر به بانک مرکزی.

بیرسد در بافتار ویژه انتخابات ریاست جمهوری که امنه‌گریش در آن چندان گسترده نیست، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پنهان نمی‌کنند که اگر حق انتخاب میداشتند، در فراهم کردن زمینه‌های نرم برای تداوم کار دستگاه اجرایی کنونی تردید میکردند.
با اینهمه نمایندگان صندوق بین‌المللی پول ر گفتگوی هفته گذشته خود با هیات ایرانی،



گفتگوی راه آزادی با حمید احمدی

درباره «طرح تاریخ شفاهی جنبش چپ ایران»

مصاحبه از: ب. شاهنگ

حمید احمدی، از چهره های آشنا و پر سابقه جنبش چپ ایران که در سال های اخیر به کار تحقیق و پژوهش پیرامون تاریخ این جنبش روی آورده و محصول این سال های پر تلاش را بصورت چندین جلد کتاب و نیز مجموعه ای از اسناد تاریخ جنبش چپ ایران منتشر نموده است، در عین حال از مدت ها پیش دست به کار «طرح تاریخ شفاهی جنبش چپ ایران» زده است که تا کنون در نوع خود بی نظیر می باشد.

ما حاصل این طرح تهیه بیش از ۴۰۰ ساعت مصاحبه با ۴۰ تن از شخصیت ها و فعالین جنبش چپ ایران، متشکل از اعضای رهبری یا کادر های طراز اول بیش از ۲۰ حزب یا سازمان چپ ایرانی است. تمامی این مصاحبه ها بر روی نوار ویدیویی ضبط شده است.

شرکت حمید احمدی در نهمین کنفرانس بین المللی تاریخ دانان شفاهی که در ماه ژوئن ۱۹۹۶ در دانشگاه گوتنبرگ سوئد برگزار شد، ما را بر آن داشت تا با وی در این زمینه به گفتگو بنشینیم.



راه آزادی: پیش از پیدایش اصطلاح تاریخ شفاهی در ادبیات سیاسی ایران، روایت شفاهی در تاریخ نگاری دوران معاصر تا حدودی رایج بوده است. پیدایش مقوله تاریخ شفاهی چه در عرصه بین المللی و چه در عرصه کدام روند را طی کرده است؟

حمید احمدی: استفاده از روایت های شفاهی نه تنها در عرصه تاریخ نگاری وقایع نویسی بلکه اصولاً انتقال فرهنگ در میان افراد جامعه ما در طول سده نسل به نسل دیگر از این طریق صورت گرفته است. حتی تا امروز با اینکه سواد آموزی طی چهار دهه اخیر در جامعه ما بطور نسبی رشد چشمگیری (در سال ۱۳۳۵ حدود ۸۵ در صد جمعیت ایران بی سواد بودند و این رقم در ۱۳۷۵ به ۲۱ در صد کاهش یافت) اما هنوز انتقال فرهنگ و اندیشه از راه بی در مقایسه با فرهنگ کتبی، سهم معینی را خاصه در میان توده مردم دارد. نقشی که روایت های شفاهی در شکل دهی دانش شنیداری و انتقال آنها به بخشی از فرهنگ به اشکال گوناگون مانند قصه، حماسه، اسطوره و غیره به، هنوز جا دارد که سالیان دراز روی آنها مطالعه و پژوهش شود. اصولاً ترین منابع فردوسی در شاهنامه، روایت های شفاهی است که از طریق نقال ها به مردم گسترش یافته بود و یا در عرصه تاریخ نگاری بعنوان مثال کتاب بوف «تاریخ طبری» (از محمد بن حریر طبری متولد ۲۲۴ ه. ق) محصول نوعی از روایت های شفاهی است که او در طی سالها مسافرت های طولانی ت به گرد آوری آنها شده بود و بدون آنکه برای آن دسته از روایت ها که با بر های گوناگون از موضوع یا واقعه واحد عنوان شده بود، مزیتی قائل شود، را منعکس کرد. نمونه دیگر از دوران کهن، میتوان به اشاره از کتاب «ملوک و انبیا» (از حمزه اصفهانی، وفات ۳۵۰ ه. ق) نام برد و آنچه را که او از

شرح احوال سلاطین ساسانی در این کتاب آورده، در واقع منبع او، روایت های شفاهی از روحانیون زرتشتی است.

اما در ارتباط با دوران معاصر از روایت شفاهی بطور عام و از جمله از روایت شفاهی برخی شخصیت های سیاسی و یا اجتماعی بطور خاص درباره موضوع و یا واقعه مشخصی بعنوان مأخذ، در کار تحقیق و نیز در زمینه مطالعه مسائل تاریخی توسط محققین استفاده شده است. همچنین در رابطه با انتشار خاطرات سیاسی که بشکل روایت شفاهی بوده (البته نه با روش مصاحبه و ضبط صوت) تعداد انگشت شماری از شخصیت های سیاسی در حکومت و نیز خارج از حکومت در سده اخیر می شناسیم که خاطرات سیاسی شان از این طریق نقل و بعد از حیات شان بصورت نوشتار منتشر شد (۱) و همچنین تعدادی از خاطرات سیاسی که با روش مصاحبه ضبط و تا کنون منتشر شده و می شناسیم از هفت هشت مورد بیشتر نیست. (۲)

این تعداد از خاطرات سیاسی بشکل روایت شفاهی و یا با روش مصاحبه ضبط گردیده صرفاً تک خاطره گویی های سیاسی بوده اند و لذا در چارچوب مقوله ای بنام «طرح تاریخ شفاهی» (ORAL HISTORY PROJECT) تعریف نمی شوند. در طرح تاریخ شفاهی، محقق با گزیدن موضوع مطالعه که در چارچوب هدف یا هدف های پژوهش است، با مشارکت گروهی از روایت کنندگان که هر یک حلقه ای از یک زنجیره و یا زنجیره های بزرگتری از موضوع تحقیق را تشکیل می دهند و بر حسب خویشاوندی و وابستگی گذشته شان با هدف یا هدف های تحقیق انتخاب میشوند، اقدام به تولید مجموعه تاریخ شفاهی مورد نظر میکنند. بنابراین مقوله ای بنام «تاریخ شفاهی» برای ما ایرانیان موضوعی جدید است. نخستین فعالیت ها در این عرصه به سال های بعد از انقلاب ۱۳۵۷ مربوط میشود که تنها در خارج از کشور توانست موضوعیت پیدا کند و عملی شود.

پس از توضیح مختصری درباره پیدایش مقوله تاریخ شفاهی در عرصه بین المللی به این نمونه اشاره خواهم کرد.

اصولاً شیوه تحقیقات تاریخی همانند خود تاریخ پدیده ای است در حال حرکت و جریان.

مقوله تاریخ شفاهی یکی از پدیده های جدید از جمله برای دستیابی به رهیافت های تازه ای در مطالعات تاریخی است. نخستین فعالیت در این عرصه بنا موضوع تاریخ سیاسی و بطور مشخص با ضبط خاطرات سیاسی روی نوار شروع شد. در واقع این فعالیت با اختراع ضبط صوت و با استفاده از این تکنیک جنبه عملی پیدا کرد و عمدتاً در طول سه دهه اخیر بسط و توسعه یافت و افق های تازه ای پیشروی پژوهشگران و از جمله تاریخ نگاران گشود. اختراع ضبط صوت انقلابی در کار تحقیق میدانی و از جمله در زمینه مطالعات میدانی تاریخ بوجود آورد. از دهه ۱۹۷۰ به بعد، از آن تحت عنوان «جنبش تاریخ شفاهی» (ORAL HISTORY MOVEMENT) یاد می کنند.

نخستین ابتکار در این زمینه در سال ۱۹۴۸ توسط پرنسور (آلن نونیز) (Allan Nevins) انجام گرفت. او در جریان مطالعه اسناد تاریخی مورد نظرش در دانشگاه کلمبیای آمریکا بفکر استفاده از ضبط صوت برای ضبط و گردآوری خاطرات افتاد. به دنبال چنین فکری بود که او نخستین طرح در زمینه تاریخ شفاهی را به ضبط و گردآوری خاطرات سیاسی گروهی از شخصیت های سیاسی و عمدتاً بازنشسته آمریکایی اختصاص داد. اصطلاح (ORAL HISTORY) از این مقطع به بعد رایج شد و در سال های اخیر در زبان فارسی به «تاریخ شفاهی» ترجمه شده است. از اواسط سال های ۱۹۶۰ تحقیق با روش تاریخ شفاهی از عرصه مطالعه تاریخ سیاسی به عرصه های دیگر چون تاریخ اجتماعی، جامعه شناسی، قوم شناسی و فولکور و شاخه های متعددی از علوم اجتماعی و انسانی کشیده شد و گسترش پیدا کرد. دهه ۱۹۷۰ دوره تاسیس و رشد مراکز و انستیتو های مطالعاتی تحت نام «تاریخ شفاهی» بعنوان یک رشته در چندین دانشگاه آمریکا، اروپا و کانادا بود. در همین دوره در چند کشور آمریکای لاتین و اندک شمار از کشورهای آسیایی و آفریقایی فعالیت های محدودی در زمینه تاریخ شفاهی آغاز شد. در میان کشورهای آمریکای لاتین، کشور مکزیک در همکاری مشترک با «جامعه تاریخ شفاهی کانادا» فعالیت های نسبتاً گسترده ای در این زمینه داشت. از فعالیت های دهه ۱۹۷۰ همچنین میتوان از تاسیس «جامعه بین المللی تاریخ

شفاهی» و انتشار نشریات متعدد اختصاصی در این زمینه را بمثابة بزرگترین فعالیت های بنیانگذاری یاد کرد. طی دو دهه اخیر تحقیق با روش تاریخ شفاهی ابعاد نوین و گسترده ای پیدا کرد و حاصل آن انتشار هزاران مجموعه از طرح تاریخ شفاهی اجرا شده، کتاب ها، رساله ها، نشریات، مقاله ها و ایجاد آرشیو پر شمار صوتی و از اواخر سال های ۱۹۸۰ اقدام به ایجاد آرشیو های ویدئویی شروع شده است. در روند فعالیت های گسترده در این زمینه در طول دو دهه نسل جدیدی از تاریخ دانان شفاهی ظهور کردند که موجب تحولات بزرگی در رشته شدند و این نسل هم چنین خالق مدل های تئوریک (Theoretical Models)، مدل های مصاحبه (Interview Methods)، مدل های سنجش (Models Questions) و هم چنین متدلوژی های تحقیق بودند. بعنوان مثال تحقیقات آکادمیک در این عرصه در فاصله سال های ۹۵ - ۱۹۹۳ شامل ۱۴۵ پروژه تحقیقی توسط تاریخ دانان شفاهی جهان بوده که در نهمین کنفرانس المللی تاریخ شفاهی (از تاریخ ۱۶ - ۱۳ ژوئن ۱۹۹۶ در دانشگاه گوتنبرگ تشکیل گردید). معرفی و ارائه شد.

اما درباره سابقه اجرای طرح تاریخ شفاهی در ارتباط با ایران:

واقعیت این است، هر تحقیقی که به حوزه مسائل سیاسی، اجتماعی انسانی و فکری مرتبط میشود در جامعه ای میتواند آزادانه عملی شود و تا پیدا کند که در آن آزادی عقیده و بیان و انتقاد آزاد که از الزامات آزادی اندیشه فکری است قانونیت پیدا کرده باشد و واقعا به آن احترام گذاشته شود. متأسفانه با رژیم پهلوی ها و نه پیش از آن و نه در رژیم کنونی چنین شرایطی نبوده و نبود بنابراین در شرایط حکومت های استبدادی نمیتوان انتظار آزادی تحقیق تاریخ اجتماعی داشت و از الزامات واقعی اجرای طرح تاریخ شفاهی بمثابة یکی از عرصه های تحقیق، وجود چنین شرایط و فضایی است. از این که طی ۱۵ گذشته امکان اجرای دو سه طرح تاریخ شفاهی فراهم آمده، در واقع بنا بویژه زندگی در شرایط مهاجرت بوده است.

اما در ارتباط با نخستین طرح تاریخ شفاهی:

پس از سقوط رژیم سلطنتی، برای بررسی نظام سیاسی آن رژیم و سقوط آن، یک طرح تاریخ شفاهی در دانشگاه هاروارد برای تهیه مصاحبه ها ۸۰۰ ساعت بمدت ۶ سال از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۶ به اجرا در آمد و از هر روزه بطور متوسط شش ساعت و نیم مصاحبه گرفته شد و روی نوار ضبط گردید و بد ترتیب خاطرات سیاسی آنان گردآوری شد. این نخستین طرح تاریخ شفاهی بود در ارتباط با ایران اجرا شده است. در این طرح هدف هایی منظور بوده است و در اینجا آنرا عیناً از نوشته دکتر حبیب لاجوردی مدیر این طرح نقل میکنم: «هدف اولیه طرح عبارت بود از جمع آوری و حفظ خاطرات شخصی افراد که در وقایع و تصمیم های مهم سیاسی ایران از دهه ۱۹۲۰ تا پایان دهه ۷۰ نقش عمده بازی کرده بودند. ما عمدتاً هم خود را در تاریخ سیاسی ایران متمرکز کردیم، نه به این جهت که می خواستیم موضوع مورد بررسی را، با در نظر گرفتن محدودیت امکانات خود، تا ژرفا بکاوییم. به بیان روشن تر، هدف طرح این بود اطلاعات کافی مربوط به مقولات سه گانه زیر را فراهم آورد:

۱ - بدست دادن تصویر روشن تری از طرز کار واقعی نظام سیاسی در این آنگونه که عاملین همین نظام آن را به چشم دیده اند. فی المثل تصمیم های

شعر رضا مقصدی:

هوایی تازه در ادبیات

مهاجرت

ناهید کشاورز

آفرینش و خلق یک اثر جدی ادبی در خارج از کشور از یک سو به دلیل نبود طیف گوناگون و وسیع شنوندگان و خوانندگان و از سوی دیگر عدم برخورد سازنده و نقادانه منتقدینی که نسبت به ارزش هنری و ادبی اثری، با دلسوزی برخورد کنند کار دشواری است.

شرایط خاص فعلی مهاجرین، هنر و ادبیات آن را هم به بازار مکاره ای تبدیل کرده است که هر کس می باید با درک و ژرف اندیشی شخصی خود متاعی برگزید. کمیت نسبتاً بالای خلق آثار ادبی هم در عین حال نتوانسته است به غنای فرهنگی پیشین خوانندگان چیز زیادی بیافزاید. چاپ یک نوشته و کتاب در مواردی نه به ارزش ادبی آن که به امکانات مالی نویسنده مربوط میشود بی آنکه حتی امکان بازنگری و ویراستاری جدی هم در کار باشد. گاه گویی نویسنده، بیشتر در شتاب عرضه کار است تا وسواس و دلسوزی برای واژگان فارسی و کاربرد رعایت اصول صحیح نگارش آن. این فضا نه تنها خواننده را دچار سرگیجی و سردرگمی می کند که کار هنرمند را هم دشوار می سازد.

یکی از ویژگی های آثار ادبی در خارج از کشور به نوعی زندگی در گذشته است. نگاهی دائم به پشت سر داشتن است. نویسندگان و هنرمندان چنان درگیر غم غربت و درد و رنج ناشی از دوری از وطن و انعکاس آن در آثار شان هستند که شاید در سال های بعد به جز اندکی آثار خلق شده در این زمینه با دشواری بتوان از نگرش به آثار نوشته شده به فضای زندگی و شرایط واقعی زیست در مهاجرت دست یافت. هنر و ادبیات تنها به نشان دادن گوشه ای از زندگی مهاجرین که همانا غربت آن است می پردازد. ادبیات مهاجرت بنوعی هنر اندوهگساری های بزرگ برای زمان های از دست رفته و یا آرمان ها و آرزو های بریاد رفته است. شاید هم بنوعی هنر بی امید و آینده. هنری که سمت و سوی نگاه آن بیشتر به گذشته است تا حال و آینده.

در آشوبه ادبیات خارج از کشور از جمله هنرمندانی که خوش درخشیده است رضا مقصدی است. هر چند که شعر او زائیده این شرایط است اما عمر شاعری او بسیار سالمند تر از این هاست. سی سال است که با وسواس شعر می گوید. وسواس نه تنها در انتخاب واژه ها و بیان مفاهیم که در بیان

احساسات شاعرانه اش و در ترکیب زندگی شاعرانه اش با دنیای شعریش.



شعر مقصدی هر چند که بیان لطیف غربت غریب انسان مهاجر است اما در عین حال پناهگاهی است که پناهجویان عاشق را در خود جای می دهد. شعر او بیان زیبای لحظات و فضایی است که هر چند واقعیت عریان و تلخ زندگی باور آن ها را دشوار می سازد اما ذهن شاعر با سماجت به باور آن ها دل بسته است. دنیای درونی شاعر دنیای پاک و دست نخورده ای است که گهگاه با واقعیات بیرونی فاصله ای جدی دارد و آنچه را که او از رخداد های بیرون میگیرد، گویی ابتدا می باید از صافی لطافت شاعرانه او گذر کند تا به باور های روحی درونی شده شاعر در آیند.

مقصدی همچون پناهجویی دلگیر از غم غربت پای در گریز دارد. گریز او نه همچون فروغ فرخزاد، گریزی به سالهای گذشته که بیشتر به فضا های گذشته ای است که در مکان هایی دور از او وجود داشته اند. گریز او به طبیعت ساده و دست نخورده ای است که حقیقت در آنجا پنهان است.

از تیره ترانه شالیزار

از خطه منی

آنجا که ابر را

با شاخه های خاطره

پیوندیست

و سبزه سفال

آیینی دار دانش باران است

«بارانی دیگر»

(از کتاب کسی میان علف ها در فصل منتظر است)

شعر مقصدی شعر باور های جدی است. باور هایی که به گمان شاعر، بودنشان به دلیل پاکی ذاتی آن هاست. او هر چند که عشق به زیبایی و کمال انسانیت را باور دارد و هستی اش در گرو آن هاست اما امید دست یابی به آن ها را مثل واقعیت یافتن همه لحظات پاک و احساسات انسانی را ندارد. این از جمله تفاوت هایی است که بطور مثال، شعر او با شعر فروغ دارد. هر چند درک فروغ از محیط پیرامونش درکی خشن و واقعی تر بود اما امید دگرگونی و یافتن حتی روزنه هایی در شعر او بیشتر است. باور های مقصدی دست نیافتنی تر هستند:

درون خانه عقرب

میان حفرة مارم

و طول تاریکی

صدای پای مرا

به ژرفنای مفاکی گرسنه

می سپرد

نه سیب را چیدم

نه روشنایی انار

به انتظار من است.

پرَم

بر صاعقه خورد

سرم

به لانه زنبور

و باغ من

به ناگهان، به جهان سپیده می نگرد

و نا شکفته

فرو

می میرد.

نه...

اعتمادی نیست

بر این شکوفه تاریک

نه...

اعتمادی نیست

گلوی نازک گل

پر از براده پائیز است

«شکوفه تاریک»

از کتاب (کسی میان علف ها در فصل منتظر است)

حضور بی دریغ طبیعت در شعر مقصدی و واژگان ساده و صمیم شعر اوست که گهگاه رگه هایی از شعر سپهری را هم در آن می یابی («اشکان آویشن» در نقدی بر اشعار او در نشریه «عاشقانه») در این مورد مینویسد:

«فراز هایی از شعر مقصدی، انسان را به یاد

سهراب سپهری می اندازد. مرز او با سپهری در آن است که

زبان سپهری بلور آجین و درون ساخت شعر او عارفانه و

تصویری است. سپهری از عالم و آدم فاصله می گیرد و با

آرامش سخاوتمندانه ای به آن جویبار درون جوش خویش می

اندیشد که اگر «گوش» را به «گوشواره» بیاویزد، باکی

نیست. چه او می خواهد در چنان بافتی بیاندیشد و زندگی

کند که حتی تپش قلب سنگ را می شنود و ترس دیوار را

نیز اندازه بگیرد. مناسباتی را که سپهری می جوید سرشار

از ایثار است و سکوت و گستردگی انبوهانه عشق. عشقی

نه بیانگر تعلق و نه بازتاب نفرت. نه تعلق به آن و نه نفرت

از این. شعر مقصدی چه معنایی و چه واژگانی، اینجا و

آنجا با این خصلت ها پیوند می زند. با توجه به آن که در

این ابعاد، مقصدی همان تحول ذهنی را پشت سر گذاشته

است که سپهری گذاشته. با همین دلیل پایه های اندیشیدگی

این دو از یکدیگر فاصله می گیرد.»

پشت یک خاطره آبی

کفش هایم را کندم

آب

در حافظه برگ

سفر می کرد

نور

در سینه پروانه نفس می زد

علف

از عاطفه آبتن بود

«عشق را دیدم آبی بود»

از کتاب (کسی میان علف ها در فصل منتظر است)

تصاویر شعری مقصدی هر چند تصاویری در

آمیخته با طبیعت و جغرافیای مشخص انسانی است اما

زبان شعری او بنوعی فرا سرزمینی است. برای همین شعر او

در ردیف شعر کسانی قرار دارد که شعر شان نه تنها درکی

همگانی در میان ایرانیان فراهم می آورد بلکه میتواند

گسترده ای وسیع تر از آن هم را دربر گیرد.

مقصدی نامی شناخته برای هواداران شعر خوب چه

در داخل و چه در خارج از ایران است. از او تا کنون شعر ها

و نوشته های بسیاری در داخل و خارج از کشور به چاپ

رسیده است. کتاب های چاپ شده از او در سال های اخیر «با
آینه دوباره مدارا کن»، «کسی میان علف ها دو فصل
منتظر است» و «نفس نازک نیلوفر» است که در کتاب آخر
به بیان تازه شعری روی آورده است. گویی حوصله های تنگ
و زمانهای کوتاه و روح خسته شاعر سرایش چنین شعر هایی
را بهتر تاب می آورند:

ای کاش

می توانستم

آوازی از دهان تو باشم

.....

بگو:

برهنه بگو

زبان عاطفه

عریانی است

(از کتاب نفس نازک نیلوفر)

هر چند فروتنی و خلوت نشینی شاعر او را به کم
گویی درباره خودش کشانده است. اما دیگران آنچه را که
شایسته شعر اوست دریافته اند.

هوشنگ ابتهاج «سایه» درباره اش می گوید:

«هر کدام از این شعر های کوتاه (در مجموعه نفس
نازک نیلوفر) به تنهایی خود باغی است و می تواند
سرمشق خوبی برای شاعران دیگر باشد.»

چنانکه می دانیم سیمین بهبهانی علاوه بر آفرینش
مضامین نو در شعر، واضح وزن های تازه ای در شعر فارسی
است وی در مصاحبه اخیرش با کیهان چاپ لندن رضا
مقصدی را یکی از ادامه دهندگان این عرصه می شناسد.

محمد رضا شفیعی کدکنی می گوید:

«مقصدی از صدا های موثر شعر جوان ایران است»
و دیگر اینکه در وانفسای سال های نفس گیر غربت،
هنر و ادبیات بالنده روزنه ای است به باغی که هوای تازه آن
نفسی گرم و گیرا برای ادامه زندگی است و مقصدی شاعری
است با هوایی تازه و حرفی نو، حرف و هوایی که دل دردمند
ما را جانی تازه می بخشد.

.....

ای سالهای گمشده، ای آه...

از من که در حوالی پائیزم

تا سایه سار خاطره آن درخت سیب

چندین بهار، فاصله مانده است

دستم دراز نیست
تا آن انار جنگلی دور دست را
بر میل دیرساله زنبیلم -

بسپارم

وان دانه تمشک

از مزه دهان من، دور است دور.

آیا دوباره

بر من نسیم صبح

در ساحل صبوری مهتاب می وزد؟

و در حضور من

بانوی آفتاب

آغوش تابناک نوازش را

بر خوشه های نارس شالیزار -

خواهد گشود؟

من دور مانده ام

از دختری که دامن بی تابش

در روز های بازار

حسی غریب را

با بوی سرخ سیب -

می آمیخت.

از خانه یی که خواب خوش خردسالیم

- در ظهر آفتابی ایوانش -

فیروزه یی چو تیله من بود

از پله های کهنه دکانی

که سالها

روز نخست مدرسه ام را

تا

بوی خوش مرکب چین می برد.

وز شرم ناسزا وار

وقتی که در خیابان

سیمای پر ابهت «ناظم» را

از گوشه های چادر مادر -

می دیدم.

به مسائل داخلی یا خارجی چگونه اتخاذ و به آن عمل می شد.

- ۲ - چه واقعیاتی در پس تصمیم ها و رویداد های مهم سیاسی نهفته بود
- ۳ - حصول جزئیات بیشتر درباره پیشینه، خصوصیات و اشتغال چهره صاحب نفوذ سیاسی در دوره مورد بررسی.»

در همین سال ها که اجرای این طرح در دانشگاه هاروارد جریان داشت ط تاریخ شفاهی دیگری در ارتباط با گروهی از زنان ایرانی مقیم آمریکا از ۱۹۸۲ بنام تاریخ شفاهی زنان ایران در «بنیاد مطالعات ایران» آغاز شد. اطلاع من در این باره در حد مطلبی است که مهناز افخمی در نشریه «نیمه دیگر» (شماره ۱۴) نوشته است. در آنجا گفته شده: «از ابتدا برنامه ای برای مصاحبه با زنان ایرانی در خارج از کشور بویژه زنانی که در ایران عهده دار مشاغل مهم بوده اند در تصمیم گیری های عمده تأثیری قابل توجه گذاشته اند و یا در حرکت ها گوناگون زنان ایران نقش رهبری ایفا می کرده اند، تنظیم گردید و بتدریج به مرحله اجرا رسید.» در آن نوشته اظهار شده جمعاً ۴۶ مصاحبه که ۲۰ مصاحبه با زنان سرشناس مانند اولین سفیر زن، نماینده مجلس، رئیس انجمن شهر، روزنامه نگار و... و ۲۶ مصاحبه با زنان عادی انجام گرفته است. متأسفانه درباره هدف یا هدف های این طرح و میزان متوسط ساعت مصاحبه با روایت کنندگان و چگونگی انتشار آنها، اطلاعی بدست نیاوردم. درباره هدف از این مصاحبه ها، این عبارت آن نوشته آمده است: «در سال های اخیر مصاحبه های تاریخ شفاهی زنان را با این هدف تنظیم کردیم که داستان زندگی مردم مان از دیدگاه زنان و از زبان زنان طرح ارائه گردد.»

بعد از این دو طرح که نام بردم، طرح «تاریخ شفاهی ویدیویی سه نسل اپوزیسیون ایران و در مرحله نخست جنبش چپ ایران از دهه ۱۹۲۰ تا دهه ۱۹۹۰ سومین طرح تاریخ شفاهی سال های اخیر است. آن بخشی را که تا کنون انجام داد عبارت از تهیه ۴۰۰ ساعت فیلم ویدیویی گرد آوری خاطرات سیاسی و سرنوشت شخصی چهل شخصیت و فعال سیاسی با روش مصاحبه (بطور متوسط از هر راول ده ساعت) که شامل سه نسل از فعالین جنبش چپ ایران و از اعضای مرکزیت کادر ها و یا اعضای سیاسی ۲۰ حزب و سازمان چپ بوده و یا هنوز هستند. به متوسط نسل اول ۸۷ سال، نسل دوم ۷۱ سال و نسل سوم ۴۹ سال است. متأسفانه در جریان این مرحله اجرای طرح، سه نفر از روایان که در لیست برنامه مصاحبه قرار داشتند، فوت کردند: شادروان اکبر شاندرمنی، سیاوش کسرایی و محمدجعفر محبوب. تا آنجا که من اطلاع دارم متأسفانه هیچ کدام موفق به نوشتن خاطرات شان نشدند.

ادامه دارد



من دور مانده ام
از جاری نسیم سرایشیب جلگه ها
از صبحگاه چک چک سرد سفال ها
از عطر نان

که اینک

در سفره گشوده ذهنم
در جستجوی پونه و ریحان است.

□

با من پرنندگان
در این غروب غربت غمگین
آواز نا شنیده یی دارند.

اینجا

هر شاخه، حسرتی ست
کز آه بامدادی ما
می پروید.

پرواز

در نیمروز هلهله بالهای ماست
در شامگاه
هر چشم، آرزوی درخشان آفتاب.

آه...

ای حس عاشقانه کمیاب!

پیراهن صمیمی عشقم
بر شاخسار یاد چه کسی مانده ست؟
در کوچه های ماه

آیا هنوز هم

بی تابی تغزل این دل
رنگین ترین طنین صدا هاست؟

تاملاتی درباره هویت چپ

(بخش سوم)

بابک امیر خسروی

موضع ما در قبال سرمایه داری چیست؟

۱ - مرزبندی با «سوسیالیسم واقعا موجود» و «لنینیسم، تردید در تحقق بودن سوسیالیسم پنداری مارکس پس از گذشت یک قرن و نیم از انتشار نیلست کمونیستی، بهیچوجه بمعنی توجیه و حقانیت دادن به نظام سرمایه داری ناذیده گرفتن معایب ذاتی آن نیست. دستاورد های نسبتا چشمگیر را در برخی شور های پیشرفته سرمایه داری معاصر دیدن، اما تاریخ پیدایش و تکوین آن را با خون و شمشیر به رشته تحریر درآمده است، ناخوانده و عبرت نگرفته از نظر داشتن رنج و محنت ها و ظلم های فراوانی که سرمایه داری طی این چند قرن سر مردم آورده است، از خاطر زدودن. تاریخ پر ادبار و خونین استعمار را به موشی سپردن. بخاطر موفقیت های بزرگ و تحسین برانگیز چند کشور سرمایه داری، به دشواری های زندگی روزمره و هشدار دهنده و گاه حل نشدنی همین راجع، از قبیل: بیکاری مزمن و فزاینده بویژه در میان جوانان، اعتیاد، زندگی در رابط زیر خط فقر میلیون ها خانوار، بیماری های روانی گوناگون و افسردگی بین ناشی از فشار زندگی و سرخوردگی ها که میلیونها انسان را رنج می دهد، توجه مانند، دور از انسانیت و واقع بینی است.

توجه به واقعیت های بالا برای چپ آزادمنش (دمکرات) اهمیت زیادی دارد. زیرا می باید با هشیاری کامل بدون این که همه نظام سرمایه داری را به این شبه های واقعی منفی آن تقلیل دهیم و یا فقط مجنوب دستاورد های مثبت سرمایه داری در کشور های پیشرفته صنعتی گردیم، استراتژی خود را در پیکار برای عدالت خواهی و آزادی بطور واقع بینانه از درون جامعه سرمایه داری با توجه کامل به جنبه های مثبت و منفی آن تلویح کنیم.

۲ - نفس سرمایه داری بر بهره کشی انسان از انسان استوار است و کسب سود حد اکثر و انباشت سرمایه و ثروت انبوهی به هر ترفند، انگیزه اصلی و هدف کارفرماست. لذا اگر سرمایه دار را به حال خود بگذارند و عامل بازدارنده ای نباشد، تا میتواند استثمار و یکه تازی میکند. تا قادر است از آزمندی و ثروت بوزی باز نمی ایستد. در حقیقت تعادل نسبی اجتماعی، نظم و قانونیت جوامع شرفته صنعتی، وجود قانون کار مترقی و بیمه های اجتماعی، حقوق زشتگی، تعطیلات سالانه، تقلیل ساعات کار به هشت و حتی کمتر، کمیته ای کارخانه ها و موسسات، حق اعتصاب، تشکیل سندیکا ها، توجه به محیط زیست و حمایت از آن و دیگر دستاورد های دمکراتیک، محصول مبارزات بسیار ولایی و گاه خونین زحمتکشان و نیرو های مترقی، سوسیالیست و کمونیست این شور ها بوده است. نگاهی به شرایط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان در یکی از قرن گذشته (در این باره مطالعه ی پژوهش مستند انگلس در کتاب «وضع طبقه کارگر در انگلستان» و جلد اول کاپیتال مارکس، در آن بخش که چگونگی باشت سرمایه در هلند، انگلستان و سایر کشور ها را به طرز غم انگیز و تکان دهنده ای شرح می دهند بسیار آموزنده است. هر دوی این کتابها به فارسی

برگردانده شده اند) و سپس مقایسه آن با وضع حاضر، نشان می دهد چگونه در سایه پیکار سازمان یافته مردم و زحمتکشان میتوان جلو بسیاری از یکه تازی ها و مظالم سرمایه داران را گرفت. و با برقراری ضابطه های قانونی و دخالت دادن نهاد های مختلف و کنترل و مواظبت دائمی سندیکا ها و توده های زحمتکشان جامعه را بسوی تعادل نسبی و در مسیر عدالت اجتماعی سوق داد. خلاصه همه چیز بسته به نیروی متشکل زحمتکشان و سایر نیرو های ترقی خواه و در گرو آگاهی و سطح فرهنگ آن ها و کل جامعه است.

۳ - نزاع دائمی سرمایه داران و کار فرمایان برای کسب سود حد اکثر و ثروت انبوهی از راه استثمار بیشتر از یک سو و کارگران و زحمتکشان برای بالا بردن دستمزد ها، کاهش ساعات کار، بهبود شرایط زندگی و کسب امتیازات اجتماعی از سوی دیگر، پاندولی است که زنجیر عدالت را به چپ یا راست به نوسان درمی آورد. در واقع همه دستاورد های جامعه در زمینه عدالت اجتماعی و آزادی در گرو این مبارزه و بسته به تناسب نیرو ها در هر لحظه است. این نزاع همان مبارزه طبقاتی است که در زبان و ادبیات چپ رایج است. مبارزه طبقاتی یک واقعیت اجتماعی و عینی است، نه زائیده ذهن این و آن. بدیهی است تقلیل مبارزه طبقاتی در جوامع سرمایه داری به پرولتر ها و بورژوا ها که هر یک در حد خود اقلیت این جوامع را تشکیل میدهند، کافی و دقیق نیست ولو اینکه مبارزه طبقاتی میان این دو، حاد ترین و بهترین نماد جامعه سرمایه داری باشد. اقتضای میانی این جوامع که هفتاد در صد یا بیشتر جمعیت فعال را تشکیل می دهند در مبارزه برای عدالت اجتماعی و آزادی نقش بسیار مهمی دارند و در این پیکار اشتراک منافع جدی میان آنها و کارگران وجود دارد.

۴ - آنچه در بند ۱ و ۲ آمد بعد طبقاتی سرمایه داری و وجه ظالمانه و غیر انسانی سیمای اوست. چپ آزادخواه با تمام نیرو آنرا محکوم می کند و پیکار با این وجه ذاتی سرمایه داری و خنثی کردن آن را وظیفه دائمی و رسالت خود می داند. اما نظام سرمایه داری بمتابه صورتبندی اقتصادی - اجتماعی، و بورژوازی در کسوت یک طبقه اجتماعی، نقش دیگر و مترقی در تاریخ بشر ایفا کرده که بی توجهی به آن دور از عینیت و زیانبخش به استراتژی پیکار چپ آزاد منش برای آزادی و عدالت اجتماعی است. نظام سرمایه داری نتیجه جادوگری یا پیامد یک کودتا بدست گروه و دسته خاص ویا یک پدیده شیطانی نیست. نظام سرمایه داری نوین پیامد مستقیم پیشرفت علو و تکنیک و تکامل نیرو های مولده و نتیجه انقلاب صنعتی در انگلستان در قرن هیجدهم است. بی تردید اگر ماشین بخار کشف نمی شد و بدنیاال آن دستگاه و ماشین آلات مکانیکی اختراع نمی گردید نه از سرمایه داری مدرن خبری بود و نه از پرولتاریای «گور کن» آن! و ایضا نه زیر بنای مادی وجود داشت تا بر پایه آن اندیشه و تئوری سوسیالیسم و «سوسیالیسم علمی» نشو و نما کند. همانقدر که سرمایه داری محصول علم و پیشرفت صنعت است. بنابراین ظهور سرمایه داری از دیدگاه تاریخ تمدن بشر تحول مثبتی است.

مارکس و انگلس حتی از «نقش انقلابی بسیار مهم» بورژوازی در تاریخ سخن می گویند.

واقعیت تاریخی مهم دیگر این است که آزادی و دموکراسی، مقوله های همزاد سرمایه داری مدرن و بورژوازی طلایه دار آن بوده است. درست است که بورژوازی از شعار آزادی، رهائی خود از قید و بند فئودالی را و از آزادی بازرگانی، آزادی خرید و فروش کالا از جمله نیروی کار انسان را در نظر داشت. از دموکراسی نیز هدف او کسب قدرت و رسیدن به حکومت بود. اما قطاری که با لکوموتیو آزادی و دموکراسی محدود و «دم بریده» مورد نظر بورژوازی براه افتاد، دیگر ممکن نبود. در ایستگاه آزادی بازرگانی و «دموکراسی طبقاتی بورژوازی» مرحله آغازین آن متوقف ساخت. این قطار با فشار و دینامیسم ناشی از مبارزات مردم براه خود ادامه داد و به بلندی هایی رسید که اینک در بسیاری از کشورها شاهد آنیم. سرود آزادی و حقوق بشر را بورژوازی یاد مستان داد. بورژوازی فرانسه با اعلامیه حقوق بشر و شهروند، مصوب ۱۷۸۹. و این شعار به میدان آمد: «انسان ها آزاد به دنیا آمده و آزاد زیست میکنند و در برابر قانون مساوی اند.» و یا «اصل حاکمیت اساسا در حاکمیت ملت نهفته است. هیچ هیات و هیچ کس نمیتواند قدرتی اعمال کند که ناشی از ملت نباشد.» بورژوازی با شعار آزادی و برابری بود که توانست توده های زحمتکش را به میدان بکشاند. منتها آنگاه که این شعارها به مانعی در برابر منابع طبقاتی او مبدل گردید بمقابله آن برخاست. اما دیگر دیر شده بود! بورژوازی سلاحی در دست زحمتکشان قرار داده بود که پس گرفتن آن امکان نداشت و علیه او بکار رفت.

۵ - معضل ذهنی چپ آزادیخواه قبول یا رد مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری نیست. مبارزه طبقاتی واقعیت عینی این جوامع است و همه جا و هر روز عمل میکند. آنچه مشغله ذهنی ما و مورد ستیوال و تردید است، اظهار نظر قطعی در سرنوشت و فرجام این مبارزه است. بر کسی پوشیده نیست که مقوله مبارزه طبقاتی کشف مارکس نیست و معرف مکتب او نیز نمی باشد. خود مارکس نیز چنین ادعایی نداشت. مشارکت ویژه او در این مبحث، عبارت از اثبات این حکم بود که مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری بالاجبار به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد و این امر یعنی، حکومت پرولتاریا بنویسه خود گذار بسوی زوال طبقات و برقراری جامعه بی طبقه کمونیستی است. اما در بخشهای قبلی خاطر نشان کردیم که جبر تاریخی نهفته در تئوری بالا، یعنی فروپاشی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم بجای آن، که پایه گذاران «سوسیالیسم علمی» در حیات خود انتظار وقوع آنرا داشتند زیر ستیوال رفته است. هنوز پس از گذشت یک قرن و نیم، پیروان آنها نومیدانه چشم به انتظار آتند. شایان ذکر است که برنشتین از همان حوالی سال ۱۸۹۶ خصلت «علمی» نظریه ناگزیر بودن سقوط سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم را در سلسله مقاله های خود تحت عنوان «درباره سوسیالیسم» زیر ستیوال برد.

اگر اشتباهات بالا پژواک واقعیت هاست، اگر سوسیالیسم مارکس در ایران شدنی نیست و قدر مسلم نظام جانشین جمهوری اسلامی نمی باشد و تا دهه ها زمینه و پیش شرط هایش در کشور عقب مانده ایران فراهم نخواهد شد، در این صورت آیا منطقی نیست که این بحث های انتزاعی و مکتب خانه ای درباره سوسیالیسم، شکل و مضمون و راه دستیابی به آنرا بعهده همان نسلهای بعدی بگذاریم که احتمالا موضوع بحث روز آنها خواهد بود؟ با این سرعت که جهان پیش می رود، پیش بینی آن دشوار نیست که در اثر تغییراتی که در دهه های بعد

روی خواهد داد چشم انداز های تازه ای گشوده خواهد شد که تمام فرضیات تحلیلات کنونی ما را نقش بر آب خواهد کرد.

آیا مفعول و منطقی نیست که چپ ایران بجای این بحثهای پایان ناپذیر و تخریبی، نیروی خود را متمرکز سازد تا به مسائل روز جامعه ایران پاسخ دهد شایسته و عملی بیاید، کشور را از شر یک رژیم ارتجاعی قرون وسطایی برهاند. طرح برنامه های مطالعه شده و اساسی در ریشه کن کردن فقر، بیسوادی و جهت بهبود زندگی محرومان، تامین کار برای همه، بهداشت برای همه، مسکن برای همه و کاهش فاصله طبقاتی، در یک کلمه: برقراری عدالت اجتماعی تا جا که ممکن است، همت بگمارد: مگر مضمون اجتماعی و انسانی جامعه آرمانی سوسیالیسم پنداری ما جز تحقق همین ارزش هاست؟

۶ - موضوع و نگرش ما به جامعه سرمایه داری و تحولات آن، حاصل ملاحظات و تاملات بالاست. ما دیگر به سرمایه داری و حاکمیت خصوصی وسایل تولید و توزیع بگونه یک «شر» نمی نگریم که می باید هر چه سریع تر به هر ترفند از آن خلاصی جست. بلکه آن را به مثابه واقعیت اقتصادی - اجتماعی می بینیم که برای رشد و توسعه اقتصادی کشور، لازم و ناگزیر است و نسل ها به آن نیاز داریم. در بازسازی ایران فردا به سرمایه های خصوصی ایرانی و خارجی به تجربه و آزمودگی و قدرت سازمان دهی و مدیریت و دانش آنها نیاز جدی داریم. در ایران فردا بجای اتخاذ سیاست های چپ روانه و «رادیکال» و فراری دادن آن مختصری که هم اکنون از این بخش موجود است، باید تدابیری اندیشید که سرمایه های فرازی و مغزها و متخصص ها با اطمینان خاطر به کشور بازگردند فعالیت این بخش و سود معقول باید مورد حمایت قانون باشد و امنیت سرمایه سود تامین گردد. این به معنی آزاد گذاشتن بی بند و بار سرمایه داران برای چپاول و استثمار بی رحمانه کارگران و زحمتکشان و عامه مردم و ایجاد هرج و مرج اقتصادی نیست. چپ آزادی خواه با لیبرالیسم اقتصادی مخالف است. وظیفه دولت آزادی خواه و ملی ایران فرداست که با اتخاذ تدبیر قانونی و استفاده از اهرم ها و سیاست اقتصادی از سلطه لیبرالیسم در اقتصاد کشور جلوگیری کند تا سرمایه ها و انبوخته ها و سرمایه های انسانی در مسیر سالم و بازسازی اقتصاد ملی ارشاد شوند.

ساختار اقتصادی ایران آزاد همچنان بر پایه همزیستی سه بخش دولتی خصوصی و تعاونی استوار خواهد ماند. مساله مهم تنظیم مناسبات و مشخص کردن سهم و قلمرو فعالیت تک تک آنها در کل اقتصاد کشور است. سیاست ارشادی دولت و بخش دولتی اقتصاد، بی آنکه به یک دستگاه قدر قدرت و همه جانش حاضر مبدل شود، میتواند و باید نقش تعیین کننده ای در برقراری تعادل در جامعه و در پیکار برای عدالت اجتماعی ایفا نماید.

۷ - تمام چهره دستی و فرزانی چپ آزادی خواه در این است که بتواند پیکار برای عدالت اجتماعی و آزادی را از درون نظام سرمایه داری و در جهانی که جز سرمایه داری نیست سازمان دهد و کل جامعه را در جهت آرمانهای خویش متحول سازد. در ایران آزاد میتوان با اتخاذ یک سیاست منسجم و ریشه ای، پیکار برای عدالت اجتماعی و آزادی را با موفقیت پیش برد. می توان در کل جامعه از لحاظ فرهنگی اثر گذاشت تا بپذیرند که بدون حرکت در جهت تامین عدالت اجتماعی بر بستر آزادی و مردم سالاری، میهن ما هرگز ردی آرامش و سعادت نخواهد دید و تشنجات اجتماعی و منازعات اجتناب ناپذیر طبقاتی اقتصاد کشور را فلج خواهد کرد و دود آن چشم همه را آزار خواهد داد.

کدام چپ؟

چی که تاریخ دارد،

و با حرکت تاریخ پیش می رود!

رضا مرزبان

است دور نمی اندازد؟ این سنگ اندازی، و این نوع سنگ اندازی ها، تنها از یک کینه عمیق طبقاتی خبر می دهد نه هیچ چیز دیگر. و توجه را از چپ بودن طرف، منحرف می کند و به سوی هدفی که طرح دعوا دنبال می کند، می کشاند. بخصوص که می داند «کمونیست» پیش از آن که به مارکس آلمانی و لنین روسی تعلق داشته باشد، به کمونارهای فرانسه، مربوط است و از نام آنهاست که هویت تاریخی خود را آغاز می کند. اعتراض به «کمونیسم لنین و استالین» عذر موجهی برای توجیه ضد کمونیست بودن نیست.

جنگ راست با چپ که «سمبول» آن - از دهه دوم قرن حاضر - احزاب کمونیستی بوده اند، تازگی ندارد. و تقریباً سلاح ها همیشه شبیه است. در درون چپ هم این جنگ ها تازه نیست. در داخل حزب کمونیست از هر نوع و در هر کشور اختلاف و برخورد و انشعاب و تصفیه بوده است و در آینده هم خواهد بود. اما کسی که کمونیست می شود در کمونیست بودن خودش، شک نمی کند. و درباره هویت خویش، از دیگران به ستوال برنی خیزد. چرا که به تنها چیزی که می تواند اطمینان داشته باشد کمونیست بودن خود اوست. و همین معیار هست که به او شهادت برخورد با دیگران کمونیست و غیر کمونیست می بخشد. و روزی که در اصولی که او را به عنوان کمونیست معرفی کرده است، شک کند، جدایی راهش از کمونیسم، آغاز می گردد و حسابش را که با درون خویش پاک کرد، به اعلام جدایی می پردازد؛ کاری که طی این قرن در جهان و از جمله ایران امری رایج بوده است. یکی دیروز کمونیست بود، امروز دیگر نیست. یکی دیروز مبارز چپ بود، امروز جایگاهش را در جبهه میانه یا راست می جوید و این بودن ها و نبودن ها، هویت تاریخی کمونیسم را زیر ستوال نمی برد، بلکه به هویت کسانی که در مسیر خویش به تغییر جهت پرداخته اند، مربوط می شود. و این هویت نیز، هویت اجتماعیشان است، هویت گرایش های آنهاست.

چپ در جهان، دارای تاریخی است که همان هویتش را می سازد، و «کمونیسم» به علت دامنه وسیع مبارزات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود، که با پیروزی های چشمگیر تاریخی همراه شد، جلوه مقدم چهره چپ است. منطق روشن مارکس در تبیین مبارزه، و مطالبه جهانی محرومان، و تاکید وی بر حضور مبارزه طبقاتی در جوامع انسانی، به کمونیسم، شأن حضور جهانی بخشید. «اقتصاد سیاسی» مارکس، نورافکنی بود که بر تاریخ تمدن افتاد، و انقلاب فکری را در قرن نوزدهم - متناسب با انقلاب صنعتی - پیش راند. همراه با کشف پیوستگی های جهان و طبیعت، سرمایه داری که به قدرت تحول صنعتی، دست خود را بر سراسر جهان دراز کرده بود، دانش مبارزه اجتماعی را برابر خود یافت. دانشی که بسیاری پر شتاب جهانگیر شد و زحمتکشانش را، در سراسر جهان برای مبارزه بسیج کرد.

از «هویت یا هویت های چپ در ایران» پرسیده اید. از قضا چند سال پیش نشریه خود تان به تفصیلی درین زمینه نظرم را نوشته ام و باز می نویسم. اما می دانم چه اتفاقی افتاده که به تازگی مسأله «هویت» و گره «هویت» مد روز کث های اجتماعی ما شده است. آنچه در رژیم جمهوری اسلامی مطرح می شود، آسانی قابل درک و توجیه است؛ آنجا نظام جا نیفتاده و نا سازگار با فرهنگ و تضای زمان جامعه ایرانی، در تلاش همه جانبه یک «متا مورفوز» عام تصاعی است و تمام ابزار های حکومت را از زور و زر و اختناق و تبلیغ، به کار ساخته است تا به مردم ایران، بقبولاند که آنها دارای هویتی «عربی - اسلامی» جدا از سراسر جهان هستند که خود شان تا امروز از آن بی خبر بوده اند، هویتی که در عین حال نه اصالت عربی دارد و نه اصالت اسلامی. و با کوتاه نظری، بر این باور است که آنچه را «شاه اسماعیل صفوی» با تیزی شمشیر «تزلبش» های امرا گردش به مردم شهر های بزرگ و کوچک تلقین و تلقیح کرد، پس از پانصد سال، بار دیگر «آخوند» می تواند با نیش چاقو و ساطور و زنجیر و آتش کلاچنکف زب الله و «انصار حزب الله» و ترغیب و تخویف و تکفیر مردمان، رنگ و ماب بدهد و جاری سازد. و در این راستا از هیچ جنایت و خیانت ملی و بین ملی کوتاهی نمی کند.

به موازات این موج حادثه تاریخی و گذرا، در جامعه ایرانی درون کشور جریان های روشنفکری میانه رو، به منزله نمایش نوعی مقاومت، گاه و بیگاه لحنی ملایم از «هویت ملی» در ایران می پرستند. اما این ستوال بعنوان یک ریه محکم در دست بازمانده سرسپردگان به سلطنت و به رژیم انقراض یافته نشسته است که کارایی پیدا می کند؛ و آنها هستند که از این ستوال دژی سحر آمیز و چندین هزار ساله برای پاسداری گذشته خویش می سازند؛ هویت نزد آنان، ظنر رژیم، درست به معنای زنده کردن و جان دادن به افسانه چندین هزار ساله تاریخ شاهنشاهی» است. و با طرح این ستوال می خواهند مرده بی هویتی را که در گورستان تاریخ رها شده است بار دیگر بر اسب قدرت بنشانند و در رکابش به حکومت از دست رفته، دست یازند. رویایی که در زوال و خلا، هستی می سازد و مرده بی هویت آنان را به افسانه و جعل تاریخی وصله می زند.

اما از درون چپ، شک کردن در هویت چپ، تازگی دارد. راست می تواند می کند: هم چپ را نفی می کند و هم برای این نفی کردن به تشکیک رو می زند. «لیبراسیون» روزنامه صبح پاریس همین چند روز پیش، به مناسبت تشکیل بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه، این راه را انتخاب کرده بود؛ طرح عوا که: چرا حزب کمونیست دست از کمونیست بودن خود بر نمی دارد و در سوسیالیست ها ادغام نمی شود؟ و این نام را که یادآور جنایات استالین و لنین

مارکس و انگلس، پایه های بین المللی وحدت مبارزه آنها را استوار ساختند، نخستین مطالبات و سازماندهی ها در همان نیمه دوم قرن نوزده، بیگانه از نفوذ کلیسا، و بره پروری آن، جا افتاد و در اروپا و آمریکا، کارگران به عنوان نیرو و بازوی انقلاب جهانی به میدان آمدند. در آغاز قرن بیست، لنین در حزب سوسیال دموکرات روسیه، به تدوین و اجرای استراتژی انقلاب زحمتکشان پرداخت و در سال ۱۹۱۷ اساس نخستین دولت کارگری جهان، در یک پنجم کره زمین، گذاشته شد. و با آن که از همه سو در کام محاصره جهان سرمایه داری بود، با حمایت جهانی زحمتکشان و روشنفکران مدافع آنها موضع خود را محکم کرد و نقطه امید زحمتکشان جهان و ملل مستعمره آسیا، آفریقا، امریکای لاتین شد. یک جنگ جهانی را از سر گذراند و از آن پیروز بیرون آمد. پیروزی بر فاشیسم، با پیروزی های بزرگ دیگر برای جهان زیر ستم و تهاجم سرمایه داری همراه شد. اما سرانجام پس از ۷۴ سال، کار نخستین دولت آرمانی زحمتکشان جهان به انحلال کشید. و به دنبال آن، پایکوبان نظام جهانی سرمایه داری آغاز گشت. و تب استثمار در جهان با شتاب بالا گرفت. نظام سرمایه داری، با تمام توان خود به تبلیغ برخاست که دوران کمونیسم پایان یافت! در حالی که دوران کمونیسم هنوز در جهان آغاز نشده است. تجربه انقلاب اکتبر یک سیاه مشق بود. و در همین سیاه مشق آموختنی ها کم نیست.

این واقعه تاریخی برای چپ در ایران، از آن رو که در درون، اسیر گردبادی سیاه و ویرانگر بود، بیش از سایر جنبش های چپ در جهان، تکان دهنده و سرسام آور شد. هر چند دیگر از سالها پیش انبوهی از کمونیست های ایرانی، به آیین دولت آرمانی بدبین بودند، ولی آنچه اتفاق افتاد به دلیل بزرگی واقعه، مخالفانش را نیز به اندازه کسانی که هنوز به آن چون قبله انقلاب جهانی می نگریستند، دچار سرگشتگی کرد. و مثل هر دوره شکست، و بزرگ تر از هر دوره شکست، پراکنده اندیشی و خود گم کردگی برانگیخت. سؤال از هویت چپ، به نظر من، این گونه است که در واقع به سؤال از هویت خویش باز می گردد.

اگر قبول کنیم که انحلال بلوک شرق، و انحلال دولت اتحاد جماهیر شوروی، به معنای انحلال آرمان خواهی کمونیستی نیست و فقط یکی از تجربه های این آرمان خواهی است - تنها نمونه آن - که در مرحله معینی با شکست رویارو شده است، بحث از هویت چپ، خود به خود منتفی می شود. و ضرورت بحث درباره مسائل اصلی تر مرحله تازه مبارزه در سطح ملی و جهانی، جای آن را می گیرد. برای نمونه: بینیم همان «جنایت های لنین و استالین کمونیست» روزنامه لیبراسیون، چه ارمغانها با خود برای زحمتکشان جهان آورد و چه تحولی در روابط بین المللی ایجاد کرد؟

مگر می شود آن همه تحول و تغییر و پیشرفت تاریخی در تمدن را که انقلاب اکتبر به دنبال داشت نا دیده گرفت، و از تاریخ جهان جدا ساخت یا هدیه نظام ستمگر سرمایه داری به تاریخ پنداشت! و تمام کنش ها و واکنش های انقلاب را در تعارض جهانی با آن، در سیاهه جنایتکاری رهبران انقلاب ثبت کرد؟ مگر ممکن است بی آن که وقایع مورد داوری را در ظرف زمان و مکان آنها قرار دهیم، به نقد تاریخی بنشینیم؟ مردمانی که تاریخ را متحول ساخته اند، همیشه مشروط عوامل و شرایط زمان و مکان خویش بوده اند. هرگز سیر تاریخ را در آسمان رقم نزده اند، مردمی در روی زمین، و با امکانات و دریافت های زمینی و با ابزار های زمینی و در عرصه تنازع زمینی، چرخ های حرکت تاریخ شده اند.

نقد پردازی که امروز و با عیار های روز چهار نسل پس از انقلاب اکتبر، بر وقایع می نگرد، و رویداد ها را نیز یک سویه می نگرد، در بهترین حالت، مد است. دبیر کل امروز حزب کمونیست فرانسه، اگر حتی یک نسل پیش از ایستادگی مقام کنونی بود، داوری امروز خود را از وقایع گذشته نداشت. او، یک «لنینیست» ثابت قدم و مومن بود. کسانی هم که او را به رهبری برمی گزیدند، معتقدان چون و چرای «لنینیسم» بودند. و هر کس که با این استراتژی کسب قدرت پرولت به مخالفت برمی خاست، ضد کمونیست، و عامل آگاه و مستقیم یا نا آگاه واسطه سرمایه داری به شمار می آمد. درک و شناخت و حکم زمانه چنین بود. پایان قرن نوزده، اصل رهبری پرولتاریا در ویران سازی جهان کهنه، و ایجاد دنیا نو، که از تبعیض و نا برابری خالی باشد، روشن ترین و مطلق ترین هدف آرمان تمدن شد و تا پایان جنگ جهانی دوم، حزب کمونیست، در تمام کشور های جهان کانون برجسته ترین اندیشه وران و آرمان خواهان جانباز و سرشته از ایمان بر پیش بردن نبرد نا برابر رنجبران و گنجوران ماند.

انقلاب، «جنگ تمیز» و «ضد عفونی شده» (پنتاگون) در خلیج فارس نبود؛ نبرد بی گذشت و بی امان جباران بین المللی با پایه گذاران نخستین تأسیس حاکمیت زحمتکشان بود. کسانی که جسارت ورزیده و بخشی از دژ نظام ستم را ریخته بودند، بابت عدالت خواهی شان، نمی توانستند اندرز مسیح را به کار بندند و با هر سیلی که از دهای زخمی نظام سرمایه داری بر سیما شان فرود می آورد گونه دیگر را پیش بیاورند که: «بفرما بزن!» خشونت در سرشت زمانه بر عصری بود چون دیگر اعصار گذشته، بافته از خون و رنج و تساوت که قانونمند خود را بر روابط فردی و اجتماعی یک سان جاری می ساخت. جنگ قدرت تا زمانه بود و نیروی تازه بی که می خواست در چنان زمانه یی خود را ثابت کند نمی توانست ابزار و مصالح رایج دوران خود به کار نگیرد. حمله صلح دولت انقلابی پس از جنگ اول، محور گردش کار جامعه ملل شد ولی سرانجام جنگ از منطقه تا قاره و جهان، نظام سرمایه داری بود که به ملل دنیا تحمیل کرد.

حتی امروز و پس از هفتاد سال اثر بخشی انقلاب اکتبر بر تاریخ و فرهنگ و تمدن جهان، انسان و حقوق انسانی او هم چنان شوخی و بازیچه بازیگران عرصه قدرت جهانی است: فاجعه ویتنام، فاجعه فلسطین و لبنان و مسأله اسرانبلیار فاجعه های مکرر آفریقا، و به موازات آن ها، فاجعه اروپای شرقی (که دایره یوگسلاوی هنوز پایان نیافته است)، فاجعه افغانستان، و فاجعه آفرینی های ازبکستان دست در سرزمین های آسیایی به جای مانده از آوار اتحاد شوروی، که همه جلاله دست های پوشیده در دستکش اطلس از بیرون گود آنها را رقم می زند و هر جریر لازم باشد، همان طوطی بلبل زبان دافع و مداح «حقوق بشر» ناگهان دیو تنومند از کفش افسانه ها می شود و با چندین سر از ماورای دریا ها فرود می آید و در صحنه ظاهر می گردد؛ و هزاران هزار «بشر بی حقوق» را می سوزاند و خاکسته به می کند یا میلیون میلیون از این نوع «بشر» را «به عذاب قهر نظم نوین» دچار می سازد، در قرن نوزده اتفاق نیفتاده است، جریان عادی زمانه ماست که که می کشد با محکم دمیدن در ساز «جنایات کمونیسم» از قبح فجایع نفرت انگیز و مداوم خود بکااهد. هیچ انسان آگاه، این آشوب تبلیغاتی را به جد نمی گیرد.

با برچیده شدن اتحاد شوروی و حکومت سوسیالیسم در اروپای شرقی عصر تازه یی از کلنیالیسم در جهان پا گرفته است. پراکنده اندیشی که از راست یا در جنبش چپ دامن زده می شود، در خدمت گم و گیج کردن وجدان های بیدار

نگاهی دیگر به فاجعه افغانستان

قسمت دوم

محسن حیدریان

سیاست مصالحه ملی دکتر نجیب الله

هر تغییر و دگرگونی در کرملین و زندگی سیاسی شوروی تأثیری بلادرنگ در اوضاع افغانستان داشت. با ظهور کارپاجف در آسمان سیاست شوروی نغمه های اعتراض به «اشتباه» شوروی در افغانستان بلند تر و رساتر شد. درست یکسال پس از کارپاجف، کرملین تصمیم به رفع «اشتباه» سیاست خود در افغانستان گرفت. نتیجه این تصمیم برکناری ببرک کارمل دبیر کل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جایگزینی نامبرده با دکتر نجیب الله رئیس سازمان امنیت و خدمات اطلاعاتی افغانستان «خاد» بود. نجیب الله بلافاصله پس از احراز مقام دبیرکل حزب بنا به توصیه و نقشه تازه «حزب برادر بزرگ» اصلاحات سیاسی و برنامه ای گوناگونی را در حزب و کشور پیش کشید. اما نه شخص نجیب و نه دستگاه حکومتی اش هیچ گونه مشروعیت قانونی و معنوی نداشتند. این موضوع همه کوششهای توافق جویانه و انعطاف آمیز او را از همان ابتدا با بن بستی پایه ای روبرو می ساخت. نجیب الله وارث قدرت و ادامه دهنده راه حکومت شوروی ساخته و تحمیلی ترکی - امین و سپس کارمل بود و خود وی شخصا در راس سازمان مخوف و آدم کش «خاد» نقشی سرکوبگرانه بازی کرده بود. اماممتر از این ها ادامه وابستگی بی چون و چرای دستگاه نجیب الله به «برادر بزرگ»، حزب کمونیست شوروی بود که از نگاه اکثریت بزرگ مردم افغانستان عامل اصلی کشتار و مهاجرت میلیونها افغانی وطن دوست و ویرانی این کشور تلقی می شد. سیاست «مصالحه ملی» بدون شک عاقلانه و درست بود، اما موانع اساسی پیش گفته و در راس آن وابستگی نظام کودتائی نجیب الله، کوچکترین شانس برای تحقق آن باقی نمی گذاشت. به همین دلایل اساسی بود که سیاستهای اعلام شده نجیب الله یعنی «مصالحه ملی»، اعلام عفو عمومی و تغییر نام حزب به «حزب وطن» و دیگر نرمش ها و عقب نشینی ها، کوچکترین علاقه ای در جنبش گسترده مقاومت مردم افغانستان بر نیانگیخت، اما تنها جناح تند رو داخل حزب را که خواهان بازگشت ببرک کارمل از «تبئیدگاه» مسکو بود، عصبانی تر میکرد و دستگاه حکومتی و ارتش را که برای سرپاز گیری به خشن ترین شیوه های بگیر و ببند دست میزد، متزلزل تر، ترس خورده تر و از نظر روانی و معنوی درهم شکسته تر می کرد. باید بیاد داشت که نجیب هم بدلیل تمایل شدید قدرت جونی فردی و هم گسترش اعتراضات در درون حزب دانسا بر سرکوب کادرها و سازمانهای حزبی می افزود و از جمله نقش کبیته مرکزی و هیئت سیاسی حزب را تا حد یک رل تشریفاتی کاهش داده بود. از سوی دیگر جنبش مقاومت و «جهاد» عمومی افغانها عزم خود را به ادامه پیکار جزم تر می کرد و به پیشروی خود علیه «حکومت غاصب» نجیب الله ادامه می داد. در سال ۱۹۸۹ سرانجام زیر فشار غرب و شکست سیاسی و نظامی، شوروی پس از حدود ۱۰ سال - مجبور به امضا قرارداد ژنو و آغاز به خروج قوای نظامی اش از خاک افغانستان گردید. آخرین مرحله خروج تا آوریل سال ۹۲ بدرازا کشید. اما بخشی از مشاورین غیرنظامی و هم چنین کارکنان تدارکات نظامی تا سقوط نجیب به حضور خود در افغانستان ادامه دادند. در همان اولین مراحل آغاز خروج اشغالگران مناطق بسیاری از کشور بدست جنبش مقاومت افتاد و علیرغم تبلیغات بسیار دریا مصالحه ملی جهادگران

گیزه های واقعی «برادر بزرگ»

تند اندازی شوروی به افغانستان سرنوشت آینده این کشور را از اساس تغییر و نطفه پس رفت و بی ثباتی را برای چندین دهه در این سرزمین کاشت. تجاوز که پرده دوم سناریوی کودتای ثور بود نه تنها جنبه نظامی که بسیار اثر از آن و اهمیتی استراتژیک داشت. حضور دهها هزار مشاور نظامی و نظامی و مداخله خشن نه تنها سیاسی که اقتصادی و ایدئولوژیک و اداری آنهم کشوری که در تاریخ خود هیچگاه تسلیم قدرتهای خارجی نشده بود، معنایی مستعمره سازی افغانستان نداشت. تنها در چنین زمینه ای است که واکنش جبارآمیز و طغیان عمومی توده های افغانی در برابر این سلطه جونی آشکار را می توان درک کرد و توضیح داد. طبق دکترین برژنف دفاع از «متحدین وستان» اتحاد شوروی جزو وظایف بنیادی و «حق ویژه» این کشور بود. اما گیزه های واقعی «برادر بزرگ» دستیابی به منابع انبوه گاز طبیعی دست نخورده افغانستان و همچنین اهمیت ژئوپلیتیک این کشور در چشم انداز دوران جنگ سرد بود. مهمتر از اینها اما طرح های جهانجویانه شوروی بود که دست یابی به آنها یانوس هند و گسترش سلطه خود در آسیای میانه، یعنی میراث طمع ورزی یک براتوری با سابقه دوپست ساله، جانمایه اصلی آنرا تشکیل میداد. در چنین چشم اندازی دست اندازی به افغانستان باید همچون ادامه تاریخی الحاق جمهوریهای آسیای میانه به خاک آن امپراتوری سلطه جو تلقی شود. این واقعیت تنها یکسال پس توسط رئیس وقت سازمان ک گ ب تایید شد. در تعقیب این استراتژی بود که تعداد قوای نظامی شوروی از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ به ۱۱۸۰۰۰ نفر مجهز به شرفته ترین تسلیحات نظامی افزایش یافت. از یاد نباید برد که قوای نظامی آمریکا در تجاوز به ویتنام از نصف این رقم هم کمتر بود و حد اکثر به ۵۵۰۰۰۰ نفر می رسید. ارتش شوروی طی ۱۰ سال حضور در افغانستان عامل کشتار و زگی میلیونها افغانی و ویرانی این کشور بود و چنان خشونت و بیرحمی در سازمان اشغال از خود نشان داد که تنها با عملیات امریکائی ها در ویتنام قابل مقایسه است. آزمایش سلاحهای جدید و انواع فرآورده های تکنولوژی نظامی روسی و سایرین مناطق غیر نظامی و زحمتکش بی پناه افغانی با هلکوتر، کاربرد سلاحهای کنترل از راه دور، تبدیل سراسر این سرزمین به میادین مین که هنوز هرروزه جان کودکان افغانی را می گیرد، جزو عملیات هفتگی اشغالگران شوروی در افغانستان بود. اما کرملین هرگز تصور نمی کرد که کنترل مسلحانه افغانستان چنان مقاومت گسترده و فراگیر افغانها و واکنش افکار عمومی جهانی روبرو شود که به اعتبار این کشور صدماتی بمراتب بیشتر از تجاوز سال ۵۶ به مجارستان اعمال ۶۸ به چک السلوواکی وارد کند. به همین دلیل بود که از سال ۱۹۸۴ در میان دولت پایکان ارتش و حزب کمونیست شوروی بتدریج نغمه هائی شروع به برخاستن کرد که اشغال نظامی افغانستان را یک «اشتباه» می خواند. نباید از یاد برد که در آن سالها به اعتراف منابع روسی - که بسیار کمتر از ارقام واقعی است - بیش از ۱۴۰ هوایمائی نظامی شوروی ساقط و ۱۵۰۰۰ تن از قوای آن کشته شده بودند و یک کلام ارتش و حکومت شوروی هم از نظر نظامی و هم معنوی و سیاسی از جهادگران افغانی به سختی شکست خورده بودند.

افغانی به نبرد خود ادامه میدادند. بطوریکه در لحظه خروج آخرین سرباز شوروی تنها نیی از خاک کشور زیر کنترل قوای دولتی بود. با وجود خروج قوای نظامی شوروی رژیم نجیب الله در همه زمینه های سیاسی، اقتصادی و تسلیحاتی وابسته به خالق آن باقی مانده بود. بعنوان نمونه طبق برآورد موسسه پژوهشهای بین المللی صلح، حکومت نجیب الله درحالیکه از نظر فقر جزو سومین کشور فقیرترین جهان بود، از نظر واردات تسلیحاتی - از شوروی - پنجمین کشور جهان بود. درینک کلام شوروی کوشش می کرد که اگر همه افغانستان را از دست داده است از طریق مصالحه ملی، بخشی از نفوذ و سهم خود را در تحولات بعدی این کشور تا حد ممکن حفظ کند و یا دست کم مدتی دیگر بر عمر دولت بی رمق نجیب بیافزاید. اما حوادث اوت سال ۱۹۹۱ مسکو و کودتای جناح تند رو حزب کمونیست شوروی علیه کارباچف تاثیر اساسی در تجزیه قوای نظامی دولت کابل داشت و ستون فقرات آنرا در هم شکست. چند ماه بعد استعفای نجیب الله تحت عنوان «کمک به روند صلح» تنها تیر خلاصی بر پیکر نیمه جان حکومت دست نشانده کابل بود که در عمر ۱۴ ساله خود نمونه فاجعه باری از آمیزش وابستگی تمام و کمال به شوروی با نقش تخریب گر یک ایدئولوژی وارداتی و وصله نجیب در یک کشورناموزون و رشدنیافته موزائیکی با فرهنگ اسلامی را به نمایش خوبنار گذاشت. ما ایرانی ها اما خوشبختانه این شانس تاریخی را داشته ایم که چنین سناریو وحشتباری هرگز نتوانست در کشورمان از حد ذهن و نقشه کسانی مانند کیانوری ها و آرزوهای دیرین «حزب کبیر لنین» فراتر رود. بهر رو این درایت نجیب الله را نباید فراموش کرد که شرایط را برای انتقال قدرت به ربانی و احمد شاه مسعود که نسبت به دیگر گروههای افغانی معتدل تر و مستقل تر بودند مهیا کرد و از اینراه تلاش پاکستان را در دخالت مستقیم در این کشور دست کم تا مدتی ناکام گذاشت.

جنبش مقاومت افغانستان از جهاد تا پیروزی

برای یک افغانی ساده دل مبارزه علیه حکومتی دست نشانده که با توسل به زور و توپ و تانک «شیطان سرخ» به حرم او تجاوز کرده یک وظیفه نه تنها ملی و وجدانی که تکلیف شرعی هم بود. بنابر این واکنش انفجارآمیز و طغیان عمومی توده های افغانی قبل از هر چیز یک مقاومت خودانگیز و «جهاد علیه کفر» بود. این طغیان قاطبه توده های افغانی باید مبارزه رهانی بخش در راه یک حکومت مستقل به حساب آید که در کشوری با بافت مذهبی و فرهنگی افغانستان نمی توانست خصوصیت نیرومند اسلامی و سنتی نداشته باشد. تاکید بر جهاد در دفاع از دین و کشور و سنتهای اسلامی رهبران این گروهها و جنبشها در گسترش پایه های این نهضت در دور افتاده ترین نقاط و جلب وسیع ترین لایه های دهقانان، یعنی بیش از ۸۵ درصد اهالی کشور، اهمیت بسیار بزرگی داشت. اما دیگر مشخصات اصلی این جنبش را که مهر و نشان خود را در اوضاع این کشور بجای گذاشته میتوان چنین بر شمرد:

الف- تنوع و چندگانگی بافت قومی و قبیله ای افغانستان یکی از بنیانهای اصلی شکل گیری گروههای گوناگون شرکت کننده در این جنبش بوده است. در این کشور مناطق وسیعی هنوز می توانند همچون قرتها پیش بدون نیاز و رابطه با دولت مرکزی خود را اداره کنند. این خصوصیت موزائیکی سبب پیدایش طبیعی دهها حرکت خودجوش محلی با «قوماندانها»، رهبران و منافع و گرایشات قومی و قبیله ای و مذهبی در جریان جهاد گردید. اما بعد از آزاد سازی کشور بعلت ضعف شدید فرهنگ مدنی و روحیه مدارا باعث ستیز های گاه خونین میان

جناحهای اصلی این جنبش شد. به سخن دیگر اگر این عدم تمرکز و پارچگی در مبارزه مجاهدین علیه نیروی نظامی متمرکز و تا دندان مسلح اشغال از نقاط قوت یک جنبش چریکی گسترده و مردمی بشمار میامد، اما پس از سازی کشور تاثیر منفی بزرگی بر ضرورت همکاری و تفاهم گروههای متعدد متخاصم این جنبش بجای گذاشته است. تا همین امروز نیز همه کوششها بر ایجاد تفاهم و توافق ملی در میان آنها به نتیجه نرسیده است. درباره کنترل منطقه مختلف قومی توسط «قوماندانهای محلی» ریز و درشت از دهها گروه و فرقه محلی و قومی میتوان نام برد: اسماعیل خان در هرات، ذبیح الله در بلخ، وحدت برهبری عبدالملی مزاری که سازمان شیعیان هزاره جات است و پاسداران انقلاب جناح رادیکال این حزب است که در وابستگی به ایران شهر دارد از گروههای محلی صاحب نام بشمار میایند. گروه اسماعیلیه که در زیر حکومت نجیب الله یک سازمان مسلح دولتی بود و سپس در سال ۱۹۹۲ هم ژنرال دوستم به نیروهای جنبش مقاومت پیوست و اکنون یکی از نیروهای «جنبش ملی» در بدخشان و کاپیسا را تشکیل میدهد از گروههای غیر مذهبی است. ج نجات ملی برهبری سبقت الله مجددی که سنی های نقش بندی ستون اصلی در دوران مبارزه با اشغالگران را تشکیل میدادند و بعد از سقوط نجیب قدرت در دست گرفت، اما در سالهای اخیر دچار چند پارگی شده است. حرکت انقلاب اسلامی برهبری محمد نبی محمدی که روحانیون سنی هسته اصلی آن بود، در میان پشتوها نفوذ داشته اما همچون جبهه نجات در سالهای اخیر به چند گروه مختلف تجزیه شده است. حرکتها و نیروهای اصلی پیکار بر سر کسب قدرت در افغانستان را با درنگ بیشتری ملاحظه خواهیم کرد. اما بطورکلی گروههای اسلامی تشیع که سخنگوی ۲۵ درصد شیعیان از جمعیت این کشورند اعدتا هزاره ها اقلیتی از مجموعه این نیروها را تشکیل میدهند.

ب - یکی از جنبه هائی که در مبارزه و سرنوشت بعدی جنبش مقاومت تاثیر بسیار منفی داشت، حضور ناگزیر رهبران آن در تبعید ایران و پاکستان و بویژه تکیه آنها به کمکهای مالی و نظامی و سیاسی خارجی بود. این عامل تا آنجا عمل کرد که حتی تعدادی از رهبران این جنبش را به یک میانجی تسلیحاتی میان کشورهای کمک کننده مثل امریکا، چین، مصر، عربستان سعودی و پاکستان توده های جهادگر این جنبش تبدیل نمود. بعنوان مثال یکی از علل رشد ناگهانی گروه طالبان توجه ویژه ای سی سی سازمان امنیت پاکستان به آن می باشد. بطور کلی ای سی سی همواره مهمترین کانال تحویل سلاحهای دریافتی خارجی به سازمانها و گروههای جنبش مقاومت و جهاد بوده است. فراموش نباید کرد که تبدیل افغانستان به یک مخزن بزرگ از انواع تجهیزات نظامی و مهمات شرقی غربی و رشد گروههای تا دندان مسلح نقش بسیار منفی در دستیابی به یک راه حل مسالمت آمیز داشته است.

ج - نقش همسایگان و قدرتهای منطقه ای در حوادث افغانستان بر بستر شرایط داخلی و جغرافیائی آن قابل توجه بوده است. پس از برافتادن دستگاه نجیب الله، دولت ربانی را هندوستان و روسیه و اروپا و ایران به رسمیت شناختند. اما در دولت مهم پاکستان و عربستان که صاحب نفوذ بسیار در منطقه اند و با صلاح دید غرب بویژه امریکا کمکهای گسترده ای در راه براندازی حکومت کمونیستی کرده بودند، با دولت ربانی بطور واقعی کنار نیامدند. نقش این قدرتها در سرنوشت افغانستان بسیار فراتر از کمکهای مالی و تسلیحاتی بوده است. قدرتمندان پاکستان همواره بخاطر منافع سرشار اقتصادی این آرزو را داشته اند

«متن کامل نوشته‌ای که از سوی نشریه کار، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با سانسور قسمت‌های مهمی از آن منتشر شده بود»

اگر ملکی مرده است؛ ما هنوز زنده ایم

علی اصغر حاج سید جوادی

مدیر مسئول : علی کشتگر

نشانی :

Mr. TRAORE
9 rue du MORNAM
75011 paris - FRANCE

تلفن : ۲۲۷۷۶۲۶۰

فاکس : ۲۲۷۷۶۲۲۱

«متن کامل نوشته‌ای؛ که از سوی نشریه کار، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با سانسور قسمت‌های مهمی از آن منتشر شده بود»

اگر ملکی مرده است؛ ماهنوز زنده ایم

علی اصغر حاج سید جوادی

«چپ حق ندارد به اخلاق؛ که تنها ذخیره ستمدیده‌هاست خیانت کند»

برتران پوار دلپش - نویسنده و عضو فرهنگستان فرانسه

باشد ناهمانگ می باشد.

به این جهت چون ملکی رهبر اصیل ترین جریان چپ ایران بود که من افتخار عضویت آن را داشتم؛ با این نوشته از کسی دفاع می کنم که به یاران و شاگردان خود آموخت که در زندگی نمازگزار هیچ کعبه و مسجد و کلیسائی نباشیم و برای برویم که هیچ مسجد و کلیسا و کعبه و حزب و بتخانه ای با آن سر سازش ندارد و بدانیم که در این راه منتظر هیچ نوع حق شناسی و انصاف و عدالت جز فحش و تهمت و دشمنی نباید باشیم؛

اینک جواب من به آقای همداد کارگر محترم و عضو قدیمی حزب توده و خطاب من به شما هیئت محترم تحریریه ارگان سازمان مرکزی فدائیان خلق ایران (اکثریت):

- چون حزب توده هنوز حساب خود را پس از آنهمه خیانت‌ها؛ با جریان انشعاب سال ۱۳۲۶ و مغز متفکر آن خلیل ملکی به صورتی که در نوشته های آقای همداد به چشم می خورد؛ در راستای سرانجامی که به آن در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و پس از آن رسید روشن نکرده است؛

- چون هنوز سازمان فدائیان خلق ایران به عنوان یک جریان چپ؛ با تمام گشت گذار در پهنه نظر و عمل (تئوری و پراتیک) در زمینه مهمترین حادثه نظری و عملی جریان چپ پس از شهریور ۱۳۲۰؛ یعنی جریان انشعاب در حزب توده و چند و چونی آن به هیچ اتخاذ روشی و هیچ پویش و جستجوئی و هیچ قضاوت و داوری دست نزده است و نمی خواهد بزند.

- چون هنوز با نقل نوشته هائی از قبیل نوشته آقای همداد در روزنامه ارگان سازمان همچنان سایه ورشکسته و فروریخته حزب توده بر فراز شیوه بینش و نگرش سازمان فدائیان اکثریت به چشم می خورد.

- چون توضیح هیئت تحریریه در بالای نوشته آقای همداد عضو قدیمی حزب توده از نظر من خواننده بهیچوجه در زمینه اطلاع از نظر سازمان اکثریت نسبت به جریان انشعاب در حزب توده یعنی تنها جریان چپ موجود در ایران آن روز؛ قانع کننده نیست.

- چون سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ با حزب

هیئت تحریریه محترم نشریه کار ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)؛

این نوشته جوابی است به مقاله آقای احمد همداد کارگر و عضو قدیمی حزب توده ایران زیر عنوان (مار این است که من نوشته ام - درباره اصالت چپ)، در شماره ۱۲۲ چارشنبه ۱۵ آذر ۱۳۷۴؛ و خطابی است به شما که به قول خودتان بخش زیادی از مقاله آقای همداد را خلاصه و یا حذف کرده اید؛ اما بخش مربوط به تکرار چهل ساله تهمت ها و ناسزاهای حزب توده را از قلم آقای همداد به شادروان خلیل ملکی؛ به عنوان جواب به نوشته آقای دکتر علی راسخ منتشر کرده اید؛ بدون اینکه توضیح بدهید که چرا آن قسمت از مطالب حذف شده از نوشته آقای

همداد؛ باز هم به قول خودتان در توضیح بالای نوشته (از نظر شما کمکی به حل مسائل امروز نمی کنند...) و اما آیا تکرار تهمت های چهل ساله حزب شکست خورده توده به خلیل ملکی از قلم آقای همداد؛ که شما چاپ آن را در نشریه خود مناسب دانسته اید؛ از نظر شما به حل مسائل امروز کمک می کند؟، و توضیح ندادید برای خواننده نشریه که تکرار تهمت های حزب توده به ملکی که از دوران انشعاب و جدائی ملکی از حزب توده در سال ۱۳۲۶ تا امروز همچنان ادامه دارد چه کمکی به حل مسائل امروز می کند؟، و اصلاً از نظر شما مسائل امروز چیست که ارگان یک سازمان چپ؛ به خود اجازه می دهد که بدون اینکه عقیده و نظر خود را درباره ملکی بیان کند (که هرگز نخواست است که بیان کند) یا مصلحت ندیده است که بیان کند؛ زیرا روزگاری با حزب توده پیمان بسته بود و هنوز از بقایای میکرب این پیمان خلاص نشده است) کینه چهل و هشت ساله حزب شکست خورده در عرصه سیاست ایران را نسبت به مردی که از سال ۱۳۲۶ با قلم و قدم خود و با شجاعتی که در آن روزگار همپا و همتا نداشت؛ این شکست را پیش بینی می کرد منعکس نماید؟ این شیوه نگاه به مسائل امروز بطور مطلق با اخلاق چپ ناسازگار و با روش نشریه ای که اولین وظیفه اش باید انتقال آگاهی های درست و مستند به خواننده

سازمان فدائی اکثریت را حتی در دو سطر در بالا یا در ذیل مقاله کارگر محترم چاپ می کردند تا خواننده ای که حتی اگر از نظر سن و نسل هم در نظر گرفته شود سالهای درازی از آن دوران فاصله دارد؛ بداند که از نظر سازمان چریکهای فدائی خلیل ملکی کیست و نشریه ای که تهمت های اسنادی به او را چاپ می کند؛ به اعتبار رگان یک سازمان با سابقه تا چه اندازه به این تهمت ها و نسبت ها و تحریف ها ارزش می گذارد؟

بنابر این سنوالم اصلی من این است که راستی چرا شترسواری را دلا دلا می کنیم؟ چرا امروز مردانه پرونده ها را باز نمی کنیم؟ چرا اصولاً سازمان شما به نام یک جریان چپ در قبال این همه نامردمی و ناجوانمردی حزب توده نسبت به خلیل ملکی و یاران او کیفیت اندیشه سیاسی و اجتماعی نیروی سوم و سوسیالیست های جداشده از حزب توده، یعنی نسبت به صادقانه ترین و واقع بین ترین جریان مرفقی چپ ایران در سنگر دفاع از سوسیالیسم و دفاع از نهضت ملی و دولت دکتر مصدق؛ اظهار نظر نمی کند؟ دشمنی - زب توده؛ دشمنی با ملکی نبود؛ بلکه دشمنی با جریان اصیلی از اندیشه سوسیالیسم بود که راه خود را سالها قبل از گزارش کنگره بیستم خروشچف از راه سوسیالیسم استالینی و انترناسیونالیستی پولیت بوروی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی جدا کرده بود.

حال اگر ملکی مرده است؛ ما مشتای از یاران او؛ برای دفاع از آن جریان و از اندیشه گرانقدری که امروز از کوره حوادث تاریخی اصالت خود را ثابت کرده است هنوز زنده ایم.

اگر شما یعنی سازمان چریکهای اکثریت و احیاناً آقای فرخ نگهدار هنوز به قول خود در نوشته بالای نوشته آقای احمد همداد؛ تذکرات آقای دکتر راسخ را ادعاهای ایشان در مورد ملکی می دانید؛ چرا رو در رو نمی نشینیم و حرف آخر را راست و پوست کنده نمی زنیم و چرا ارگان اکثریت و اندیشه آقای نگهدار از طریق غیر مستقیم و از قلم آقای احمد همداد؛ به تهمت های حزب توده به ملکی مهر تائید می زند؟ چرا نباید سازمان چریکهای فدائی اکثریت نظر خود را به طور صریح درباره جریان انشعاب در حزب توده و اندیشه سیاسی - اجتماعی ملکی و یاران او درباره سوسیالیسم اظهار کند؟ چرا نباید سازمان شما؛ یا در پای قضاوت حزب توده و بیژن جزنی و پویان در زمینه خیانت ملکی و یاران او به جریان چپ ایران و الزامات تاریخی - سیاسی آن دوران بایستد و به همراه حزب توده همکاری خلیل ملکی و یاران او را با شاه و آمریکا و انگلیس تائید کند و یا اعتراف کند که این همه اتهامات و برچسب ها و این همه القانات مسموم و زهر آگین بود که حزب توده نه

در زمینه همکاری ملکی با شاه و آمریکا بلکه در دفاع از وابستگی خود به روسیه شوروی اختراع کرده بود؛ و این همه دشمنی و سخن پراکنی که امروز نمونه آن در نشریه ارگان سازمان شما بدست خوانندگان شما می رسد؛ نسبت به افراد با اخلاص و ایمان به سوسیالیسم و حرمت و حیثیت حقوق انسان؛ از سوی حزب توده و رادیکالهای محفلی چپ؛ به خاطر این بود که ملکی و یاران او نه نوکر شاه بودند و نه مزدور استالین؛ و عقیده نداشتند که هر کس با شیوه های سوسیالیستی استالین مخالف است الزاماً طرفدار امپریالیزم آمریکاست. و قبول نداشتند که قطعاً و حتماً راه سوسیالیسم از کعبه مسکو می گذرد و هر کس که بر این بتکده سر فرود نیارد و نماز نگذارد در صحنه گسترده تلاش بشریت برای رهائی از چنگال سرمایه داری وحشی جهان جایی ندارد.

چرا آقای فرخ نگهدار در کیهان لندن می نویسد که جلال آل احمد نماینده چپ ایران نبود؟ اولاً جلال آل احمد در کجا ادعا کرده بود که نماینده چپ ایران است؟ و ثانیاً مگر آقای نگهدار نمی داند که جلال آل احمد به درستی از چپ آن روز ایران یعنی از حزب توده به خاطر وابستگی آن به روسیه شوروی و دشمنی با استقلال و آزادی ایران جدا شده بود. آل احمد یکی از انشعاییون سال ۱۳۲۶ از حزب توده بود؛ زیرا فهمیده بود که مهاد حزب توده ایران به دست سفارت شوروی است که به وسیله کلنل قیبروف یعنی عبدالصمد کامبخش افسر رسمی کا - گ - ب - شوروی رهبری می شود؛ در این چپ وابسته؛ یعنی حزب توده چه افتخاری وجود داشت که آل احمد نماینده آن باشد که امروز شما به خود اجازه می دهید که صفحات تشریه ارگان سازمان خود را در آینه چهره زشت خصومت و کینه حزب توده نسبت به معتبرترین نماینده انشعاب از آن قرار دهید؟

چرا آقای فرخ نگهدار در کیهان لندن می گوید که جزنی و پویان این مسئله را در موقع خود روشن کرده اند؛ جزنی و پویان چه چیزی را در زمینه جریان مرفقی و چپ مخالف حزب توده و مخالف وابستگی چپ ایران به روسیه شوروی روشن کرده اند که اکنون قابل طرح و بررسی برای آقای نگهدار و سازمان اکثریت نیست؟

اگر شما هنوز مهمترین مسائل مربوط به سرنوشت چپ ایران و آثار نکبت بار رهبری آن را در ادوار مختلف و در طیف های مختلف برای رسیدن به یک داوری واقعی بررسی نکرده اید و یا این بررسی را به مصلحت خود نمی دانید؛ چگونه انتظار دارید که با دیگرانی که از رهگذر اعتقاد به حفظ هویت و اصالت اندیشه خود نسبت به سوسیالیسم و استقلال و آزادی مردم ایران؛ جز تهمت و ناسزا و کینه و خصومت از مدعیان چپ نما و یا فریب خورده های دنیای توهنات انترناسیونالیسم پرولتری استالینی ندیده و نشنیده

اند به گونه ای همکاری و اتحاد در راه مبارزه با رژیم ولایت مطلقه فقیه برسید؟ حیرت انگیز است که آقای فرخ نگهدار و سازمان شما در برنامه سیاسی و تحلیل های ایدئولوژیک خود سلطنت طلبان (بخوانید پهلوی طلبان) را به عنوان نیروی سیاسی می شناسید که باید در جبهه ضد رژیم جمهوری اسلامی به حساب گذاشته شوند؛ یعنی نیروی که واژگونی آن هدف اصلی انقلاب ایران بود؛ اما در صفحات ارگان خود یکی از فرزانه ترین و صادقترین عناصر آزادیخواه و دموکرات چپ ایران را به چوبه اتهامات و ناسزاهائی می بندید که برای اولین بار مشتم و وابستگی و تابعیت کورکورانه حزب توده ایران را از روسیه شوروی باز کرد و برای اولین بار قبل از تپوها و ناگی ها و دوپچک ها و میلان جیلاس ها؛ ماهیت خودکامگی سوسیالیسم استالینی را در نوشته ها و تحلیل های عمیق خود برملا کرد.

گناه نابخشودنی ملکی و یاران او این بود که به این واقعیت تلخ رسیده بودند که ایران در سیاست خارجی روسیه و در کنار مرزهای امپراطوری آن؛ دو سرنوشت محتوم و تغییرناپذیر بیشتر نداشت؛ یا سقوط در دامان روسیه و تبدیل شدن به قمری از اقطار امپراطوری شوراهای؛ یا ادامه زندگی در چارچوب نظام استبداد خودکامه و فاسد سلطنتی که در نتیجه هرگز به آزادی و رشد و توسعه نرسد و به صورت الگو و مدل خطرناکی برای بیداری جمهوری های اقطار؛ همسایه ایران یعنی قفقاز و آسیای مرکزی در نیاید.

این گناه یعنی مبارزه برای رهائی ایران از سلطه خودکامگی شاه بدون افتادن در دامان امپراطوری روسیه از سوی هیچیک از دو قطب جهانی ابرقدرت شرق و غرب و همچنین دست نشاندهان و تابعان داخلی آنها یعنی حزب توده و دربار قابل بخشایش نبود.

اما گناه بزرگتر شخص ملکی در انتخاب راه نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق پس از کناره گیری از حزب توده؛ همان ارزیابی خردمندانه و دوراندیشانه او از این واقعیت بود که ملت ایران در اعاده حقوق از دست رفته و پایمال شده خود؛ توان پیکار با سه دشمن را در یک زمان و در یک جبهه ندارد؛ در حالی که رهبران حزب توده با تمام نیروی خود با دولت دکتر مصدق و اصل ملی شدن سراسر صنعت نفت در راستای سیاست شوروی مخالفت می کردند و بخش عظیمی از نیروی فعال و پویای جامعه یعنی نسل جوان را در پیکار با استعمار انگلیس و دربار نه فقط متفعل و بی اثر کرده بودند؛ بلکه عملاً به مخالفت با نهضت و اخلاص در کار مبارزه دولت دکتر مصدق و برانگیختن اعتصاب ها و تظاهرات واداشته بودند. در نتیجه دکتر مصدق و دولت او و آزادیخواهان ایران از سه

طرف مورد حمله قرار داشتند و در سه جبهه به نبرد ناگزیر بودند. یعنی در جبهه خارجی با انگلیس و سرانجام انگلیس و آمریکا و در جبهه داخلی با دربار و همدستان آن و با حزب توده که شیوه او در مخالفت با دکتر مصدق و ملی شدن سراسری صنعت نفت با سیاست شوروی همگام بود. گناه ملکی این بود که از ماهیت مخالفت حزب توده با جریان ملی شدن سراسری صنعت نفت و جنبش مردمی به حمایت از مبارزه دکتر مصدق با دانش و تجربه عمیق اجتماعی خود آگاهی کامل داشت و میزان و عمق عوام فریبی در شیوه های تبلیغاتی حزب توده را زیر پوشش ایدئولوژی مارکسیسم لنینیستی درک کرده بود. در این شیوه های فریبنده چپ نمائی و انقلابی گری بود که حزب توده با نامردی و وقاحتی بیشرمانه دکتر مصدق را در نشریات گوناگون وابسته به خود نظیر به سوی آینده و چلنگر و غیره نوکر حلقه بگوش امپریالیزم و استعمار و آلت دست آمریکا معرفی می کرد؛ و در این شیوه نامردمی بود که در تفکر چپ ایران یعنی در جوانان پرشور و آرمانخواه حزب توده؛ اعتقاد به سوسیالیسم و مارکسیسم با اعتقاد به روسیه شوروی درهم تنیده شده بود؛ آقای همداد کارگر قدیمی عضو حزب توده از اصالت چپ حرف می زند؛ آری اصالت چپ در آن روزگار یعنی روزگاری که حزب توده شکل مار را از منبرهای تبلیغاتی خود برای جوانهای مملکت به عنوان مار اصیل نوشته بر کاغذ ترسیم می کرد؛ همین پیوند نامبارک سوسیالیسم اصیل با توتالیتریزم و خودکامگی استالینی بود که حزب توده کباده کشی آنرا در صحنه سیاست ایران بعهده گرفته بود؛ و به هیچ راه مستقلی برای چپ ایران جز دنباله روی از دژ زحمتکشان جهان رضایت نمی داد. در این معرکه های مارگری حزب توده بود که ملکی ها را از عاقبت و سرانجام نهضت آزادی بخش ایران به رهبری دکتر مصدق که در سه جبهه خارجی و داخلی به مبارزه کشیده شده بود به شدت نگران می کرد.

معما در این جا بود که مردم توهمی درباره سیاست انگلیس و استعمارگران و همدستان داخلی آنها یعنی دربار و وابستگان آن نداشتند؛ اما بازی فریبکارانه حزب توده که در لباس مخالفت با امپریالیزم و استعمار و دربار؛ و در لوای سوسیالیسم و مارکسیسم؛ نهضت ملی و دولت دکتر مصدق را به اتهام و خرابکاری به نفع امپریالیزم و دربار تضعیف می کرد تماشائی بود. ملکی با نگاه به ظرفیت ها و واقعیت های حاکم بر جامعه و نقاط ضعف و قوت رهبری نهضت و حریفان و میزان و پایه و مایه مقاومت مردمی؛ به عمق فریبکاری رهبران حزب توده در جدا کردن قشرهای وسیعی از نیروی جوان مملکت از نهضت ملی و مبارزه ضد استعماری دکتر مصدق پی برده بود؛ هنر ملکی در اندیشیدن

منطقی و درست مسائل بحرانی جامعه و نهضت ملی تنها در توجه به سنجش قوای دشمنان نهضت یعنی انگلیس و آمریکا و دربار و حزب توده نبود؛ بلکه با تکیه به واقع بینی و قدرت تحلیل خود از ضعف های درونی نهضت و شیوه سازمانی جبهه ملی و کیفیت مشکلات دکتر مصدق در هماهنگ کردن همکاری افراد و گروههای ناهماهنگ و ناسازی که به اسم جبهه ملی و حامیان دولت و نهضت در مجلس شورا و در صحنه سیاسی مطرح بودند نیز به خوبی آگاهی داشت و از نتیجه طبیعی این گونه پراکندگی ها و تضادها در روش و شیوه های فردی و گروهی رهبران نهضت و گروه های وابسته به آن به شدت نگران و بیمناک بود. ملکی با تجربه و دانش اجتماعی و سیاسی خود می دانست که هیچ جنبشی بدون سازمان و رهبری و برنامه به پیروزی نمی رسد و تنها با تکیه بر احساسات پرشور مردم و حمایت گروهها و اصناف پراکنده جامعه نمی توان در سه جبهه با دشمنان خارجی و داخلی مبارزه کرد؛ حزب توده با سلاح سوسیالیسم و شعار مبارزه با امپریالیزم حمایت شوروی را در پشت سر خود داشت و دربار با تکیه بر حمایت انگلیس بر ارتش و شهربانی و ژاندارمری و مرتجعین با نفوذ مذهبی و مالکان و نمایندگان آنها در مجلس مسلط بود؛ و دکتر مصدق چون از اساس به آزادی معتقد بود در دوران حکومت او؛ هر دو جناح چپ و راست یعنی حزب توده و مرتجعین طرفدار دربار در انتشار نشریات و مطبوعات آزاد بودند و علاوه بر خرابکاریهای عملی با تبلیغات خود بهر گونه که می خواستند در لجن مالی و تهمت زدن و ناسازگونی و تحریف حقایق بر علیه دولت دکتر مصدق و شخص او کوتاهی نمی کردند. گناه ملکی این بود که می دانست نقش ویرانگر حزب توده فقط در مخالفت با دولت دکتر مصدق و در نتیجه با نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران؛ به نفع انگلیس تمام نمی شود؛ بلکه آزادی حزب توده در فعالیت بر ضد دولت دکتر مصدق و آزادی مطبوعات و تبلیغات گسترده آن در برانگیختن تظاهرات و اعتصابات زیر پوشش سوسیالیستی و حمایت از منافع کارگران و با شعارهای ضد آمریکا و ضد امپریالیسم؛ برای ماشین تبلیغاتی و سیاسی انگلیس سوخت مناسبی تهیه می کرد تا آمریکا را از پیشرفت کمونیسم در ایران و فراهم شدن زمینه تسلط شوروی بر ایران و ناتوانی دکتر مصدق در مقابله با نیروی فعال حزب توده و نارضایتی قشرهای محافظه کار طرفدار غرب از دولت مصدق؛ به وحشت اندازد و در نتیجه زمینه همکاری آمریکا با انگلیس پس از یاس از تسلیم دکتر مصدق در حل مسئله نفت؛ در برانداختن دولت او و اجرای نقش کودتا فراهم شود. زیرا آمریکا در دوره ریاست جمهوری هاری ترومن

رئیس جمهور دموکرات؛ اصولاً با حل مسئله نفت ایران از طریق کودتا و برکناری دولت مصدق موافق نبود؛ بر خلاف وزارت خارجه آمریکا کاخ سفید طرفدار ادامه مذاکرات با دولت دکتر مصدق تا رسیدن به یک راه حل مورد رضایت طرفین بود؛ اما دولت انگلیس با محاصره دریائی و جلوگیری از فروش نفت ایران و امتناع از قبول هیچگونه راه حلی که به اصل ملی شدن صنعت نفت و حاکمیت ایران بر منابع نفت و اکتشاف و استخراج و تصفیه و فروش لطمه نزنند؛ آنقدر تعلل کرد تا دوران ریاست جمهوری ترومن به پایان رسید و ژنرال آیزنهاور از حزب جمهوریخواه به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد؛ آیزنهاور در اولین سخنرانی خود پس از انتخاب؛ اخطار کرد که آمریکا در مقابل پیشرفت کمونیسم در خاورمیانه ساکت نخواهد نشست؛ این اخطار به طور مستقیم به عنوان چراغ سبزی بود برای دست بکار شدن برادران دالس در مقام وزیر خارجه و ریاست سازمان سیا (جان فوستر دالس و آلن دالس) تا با همکاری با ماموران انگلیسی و مزدوران ایرانی آنها توطئه سقوط دولت دکتر مصدق و سرکوبی نهضت ملی آزادخواهی مردم ایران را تدارک به بینند. جدا شدن دکتر بقائی و مکی و کاشانی و حائری زاده از جبهه ملی و علنی کردن مخالفت خود با دکتر مصدق و پیوستن آنها به اردوی دشمنان نهضت ملی ایران یعنی دربار و انگلیس و قرار گرفتن در کنار مرتجعین مجلس شورا نظیر جمال امامی ها و دکتر طاهری ها و ربودن سرلشگر افسارطوس رئیس شهربانی بوسیله بقائی و افسران بازنشسته و حادثه نهم خرداد ۱۳۳۱ و حمله گروه چاقوکشان برادران رشیدیان به منزل دکتر مصدق و هماهنگ شدن گروههای مخالف نهضت پیرامون دربار و سرلشگر زاهدی؛ حوادث پیاپی و دنباله داری است که زمینه تدارک و اجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را هموار می کرد و اما در این مدت حزب توده و رهبری آن چشمانش را به روی این حوادث که بر علیه نهضت ملی و دولت دکتر مصدق در کار بود بسته بود و همچنان با تمام امکانات تبلیغاتی و سازمانی خود در جهت مخالفت با دکتر مصدق و در زیر پوشش مبارزه با امپریالیزم گام برمی داشت. گناه ملکی این بود که با هشجاری و بینش عمیق اجتماعی و سیاسی خود از عمق این جریانات و سرانجام مصیبت بار آن و نقش خانانان حزب توده آگاهی داشت و با فراست و دوراندیشی خاص خود وقوع کودتا را پس از واقعه سی تیر ۱۳۳۱ و بازگشت مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری صریحاً در نشریات نیروی سوم پیش بینی می کرد و به دولت دکتر مصدق انجام راههای عملی برای جلوگیری از وقوع یک توطئه تازه را توصیه می کرد؛ از قبیل ایجاد یک هسته رهبری متمرکز سیاسی به

ریاست دکتر مصدق برای هماهنگ کردن فعالیت سازمانها و گروههای طرفدار نهضت و بسیج توده های مردم از طریق تشکیل کمیته های محلی آمادگی برای دفاع پس از حادثه سی تیر ۱۳۳۱ که توطئه دربار و انگلیس برای برکناری دکتر مصدق و نخست وزیر قوام به شکست انجامید برای ملکی مسلم شده بود که انگلیس و دربار صحنه سیاسی ایران را بدست دکتر مصدق رها نخواهند کرد؛ و برای ملکی مسلم شده بود که دولت دکتر مصدق با ادامه راه قبل از حادثه سی تیر ۱۳۳۱ در شیوه رهبری و سازماندهی توان مقابله با دربار و حزب توده و انگلیس و آمریکا را نخواهد داشت و در جزوه شماره سه - نیروی سوم صریحاً به دولت دکتر مصدق هشدار داد با این حملات روشن که قبل از اینکه مکی ها و زاهدی ها با انجام کودتا پرونده ملی شدن صنعت نفت را به نفع انگلیس به بندند؛ در فکر خروج از بحران و بن بست و جلوگیری از اجرای توطئه کودتا باشند. در این جا بازم باید به ماری که آقای احمد همداد کارگر قدیمی حزب توده در روزنامه ارگان سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت برای اغفال خوانندگان این نشریه در شرح اصالت چپ ایران (بخوانید حزب توده) در فضای بیکران تهمت و افترا رسم می کند اشاره کنم به این ترتیب که آقای همداد با تکیه بر بایگانی یا انبارگونی های حزب توده؛ ملکی را به همکاری با دکتر بقائی - تهم می کند؛ اما نمی گوید که این همکاری از کجا شروع شد و به چه علت شروع شد و در کجا این همکاری به پایان رسید و به چه علت به پایان رسید؟ زیرا اگر تاریخ حوادث و علل حوادث به این گونه که اخلاق و شرافت حکم می کند ورق زده شود در نتیجه به این جا ختم می شود که بدون ذکر جزئیات؛ ملکی از آنجائی با بقائی دست همکاری داد که بقائی در خدمت نهضت ملی و همگام دکتر مصدق در مبارزه برای ملی شدن سراسری صنعت نفت بود و ملکی در جانی از دکتر بقائی و حزب زحمتکشان او جدا شد که بقائی پیوند خود را از جبهه ملی و دکتر مصدق گسیخت و به اردوی دشمن یعنی به طرفداران دربار و انگلیس پیوست؛ یعنی به صورتی غیرمستقیم در جهت سقوط دولت دکتر مصدق و پایمال شدن آرمانهای ملت ایران در مبارزه با استعمار و در نتیجه در استقرار حاکمیت ملی؛ در کنار حزب توده قرار گرفت. تعجب و حیرت من در این است که چگونه بقائی و بقائی ها وقتی در لجن زار خیانت به آزادی و استقلال ملی و مردمی درمی غلطند، اصلاً نباید قبول کرد که روزگاری آنها هم ممکن است طرفدار استقلال و آزادی ملی و مردمی بوده باشند؛ اما امروز وقتی آقای فرخ نگهدار و نگهدارها دم از آزادی و استقلال ملی و مردمی و دموکراسی و نظام پلورالیستی می زنند باید قبول نکرد که روزگاری

آنها جز برقراری یک نظام خودکامه و توتالیترالیستی مطابق الگوی شوروی و تخطئه هرگونه آزادی اندیشه جدای از ایدئولوژی مارکسیستی استالینی فکر و ذکر نداشته اند؟ البته این عقیده حزب توده و عضو قدیمی آن کارگر محترم آقای همداد است منتهی این عقیده را حزب توده و تفکر توده ای تا آنجائی که به نفع خودش می باشد مخدوش می کند؛ یعنی آقای همداد تا آنجا پیش نمی رود که از خودش سؤال کند با همه این که ما تاریخ را به سبک تاریخ نویسان دوره استالینی و برژنفی آنطور که به مصلحت خود می دانیم می نویسیم و حوادث آن را آنطور که خود می خواهیم تفسیر می کنیم؛ اما در کنار هم نشستن و دست ییعت دادن حزب طراز نوین طبقه کارگر توده با رژیم ولایت مطلقه فقیه را چگونه می توانیم از حافظه جمعی نسلی که هنوز به زیر خاک نرفته است و خود شاهد و خود قربانی این بزرگترین مضحکه تاریخ انقلاب ایران است حذف کنیم؟ همین نمونه از اصالت چپ یعنی حزب توده که کارگر محترم عضو قدیمی سنگ آن را به سینه می زند خود مشتکی است نمونه از خروارها اصالت هائی که رهبری حزب توده در ارتقا و تعالی چپ ایران در عرصه تئوری و پراتیک (عمل و تجربه) از شهریور ۱۳۲۰ تا امروز به منصف ظهور رسانده است. اما گذشته از حزب توده و جریانهای بعدی چپ در برچسب های گوناگون مائونی و آلبانی؛ از چپ ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ و از متن انشعاب از حزب توده در سال ۱۳۲۶ چپ دیگری نیز وجود داشت که به سوسیالیسم معتقد بود؛ اما روسیه شوروی را یک نظام سرمایه داری دولتی می دانست از نظر اقتصادی و نظام توتالیتر و خودکامه ای می دانست از نظر سیاسی؛ و معتقد نبود که جهان به دو نیروی نیک و بد و خیر و شر و سیاه و سفید و زشت و زیبا تقسیم شده است و معتقد نبود که مقوله تضاد در نظام بی طبقه توحیدی کمونیسم از بین می رود و معتقد نبود که انسانها تغییر نمی کنند و همه چیز مطلق است و همه چیز نباید طبق رای رفیق استالین اگر با ما نباشد بنابراین بر ما خواهد بود. آن چپ در آن روزگار با این بینش؛ راه منطقی و انسانی و ملی و میهنی خود را در این می دید که در کنار نهضت ملی و دکتر مصدق به ایستد و در جنگ ملت ایران در سه جبهه انگلیس و دربار و حزب توده با تمام توان خود شرکت کند. انتخاب ملکی در همکاری با دکتر بقائی به خاطر دکتر بقائی نبود بلکه به علت این بود که بقائی در کنار مصدق بود و در جهت این نزدیکی به تاسیس حزبی و انتشار روزنامه ای مبادرت ورزیده بود که برای ملکی و همفکران او در جهت فعالیت تشکیلاتی و در زمینه نشر و تبلیغ اندیشه و تفکر اجتماعی و سیاسی مترقی و مخصوصاً به خاطر مبارزه با افسونهای مخدر انقلابی و سوسیالیستی استالینی

حزب توده فضائی قابل تنفس به شمار می رفت. آن هنگام که بقائی به لجن زار خیانت به نهضت ملی در افتاد ملکی و همفکران او از او جدا شدند و حزب زحمتکشان ملت ایران نیروی سوم را تاسیس کردند؛ نیروی سوم ارائه دهنده سوسیالیستی بود نه بر الگوی تقلیدی از روسیه و نه تابع و معتقد به انترناسیونالیسم پرولتری استالینی و نه پشت کرده بر کلیه الزامات و ضرورتهای مربوط به یک جامعه محصور در سنت های فرهنگی کهنه مذهبی و بومی؛ در آن روزگار وقتی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت دکتر مصدق را ساقط کرد ملکی و همفکران او در نیروی سوم در کنار نهضت ملی و دکتر مصدق بودند و نه دکتر بقائی. آیا آنهمه رهبران حزب کمونیستی که استالین به دروغ و پرونده سازی به عنوان جاسوس و توطئه گر و ضد انقلاب در محاکمات قلابی بدست جوخه آتش سپرد همانهایی نبودند که در سالهای انقلاب اکتر و سالهای قبل از آن انقلابیون نامدار و یار و یاور لنین بشمار می رفتند. آیا کارگر محترم عضو قدیمی حزب توده می تواند رفیق استالین و رفیق مولوتوف را محکوم کند که چرا روزی در کنار رفیق بوخارین و رفیق کامنف و رفیق زینوویف می نشستند؟ آیا آقای همداد که در اصالت چپ یعنی حزب توده حماسه سرائی می کند می تواند حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و رفیق استالین را محکوم کند که چرا با هیتلر قرارداد عدم تجاوز بست و چرا به اعتبار این قرارداد ارتش های سرخ و نازی خاک لهستان را به دو قسمت تقسیم کردند و چرا در پروتوکل های مخفی این قرارداد؛ هیتلر کلیه سرزمین ها و کشورهای آن سوی مرزهای جنوبی امپراطوری روسیه و از جمله ایران را به عنوان منطقه نفوذ روسیه شناخت و چرا روسیه به همراه انگلیس و آمریکا خاک ایران را در شهریور ۱۳۲۰ اشغال کردند و چرا با آنکه طبق قرار می بایست پس از شش ماه خاتمه جنگ هر سه دولت قوای خود را از خاک ایران خارج کنند؛ رفیق استالین از اجرای این قرار سر باززد و از تخلیه مناطق شمالی و شمال شرقی ایران خودداری کرد و اگر ترومن رئیس جمهور آمریکا با اخطار به استالین برای تخلیه خاک ایران مداخله نمی کرد قسمتی از خاک ایران به زیر پرده آهنین کشیده می شد؟ آیا رفیق محترم کارگر عضو قدیمی حزب توده فراموش کرده است که چرا حزب توده با ملی شدن سراسری صنعت نفت که طرح دکتر مصدق بود مخالفت می کرد و به جای آن ملی شدن نفت جنوب را مطرح می کرد؟ برای این که دکتر مصدق و یاران او در تلاش لغو امتیاز تحمیلی انگلیس بر نفت جنوب بودند که گامی بزرگ در اعاده استقلال سیاسی و اقتصادی ایران بود؛ درحالی که دولت شوروی با فرستادن هیئتی به ریاست کافتار اوزه معاون وزارت خارجه آن

کشور به ایران خواهان انعقاد قراردادی برای گرفتن امتیاز اکتشاف و استخراج نفت شمال بود. آیا کارگر محترم هرگز از رهبران حزب توده پرسیدند که حزب توده به چه علت به جای حمایت از طرح قانونی دکتر مصدق در اقدام ضدامپریالیستی او برای لغو امتیاز نفت جنوب و غیرقانونی بودن اعطای هرگونه امتیاز استعماری به بیگانگان و در نتیجه ملی شدن سراسری صنعت نفت از پیشنهاد شوروی برای گرفتن امتیاز حمایت کردند. واحسان طبری متفکر و مفسر سیاسی حزب توده در روزنامه ارگان حزب در حمایت از درخواست روسیه نوشت که مصلحت ایران ایجاب می کند که منافع همسایه شمالی نیز نظیر همسایه جنوبی تامین شود... یعنی حزب توده به صراحت تن دادن بوضعی را به ملت ایران تنوع می کرد که از صدوپنجاه سال قبل دو امپراطوری انگلیس و روسیه تزاری به ملت ایران تحمیل کرده بودند.

گناه ملکی مخالفت با این درجه از وابستگی حزب توده به سیاست شوروی و افشا کردن این وابستگی بود. سؤال ما از کارگر محترم این است که اگر ملکی خائن بود؛ آیا دکتر مصدق هم که روزنامه های حزب توده او را سگ حلقه بگوش استعمار لقب داده بودند؛ خائن بود؟ آیا مصدق هم که روزگاری بقائنی را در کنار خود داشت؛ همکار بقائنی بود؟ آنچه را که ملکی می فهمید و می دانست ولی رهبری حزب توده و امثال عبدالصمد کامبخش یا کلنل قنبروف افسر سازمان اطلاعات دولت شوروی نمی خواستند جوانهای پرشور انقلابی و متعصب به تفکر چپ ایران دریابند؛ پوشیده در تبلیغات سیاست شوروی و سوسیالیسم استالینی بود؛ حزب توده برای روسیه آلت و پایگاه نفوذی بیش نبود؛ ناسزاهائی که پس از انشعاب رادیوی مسکو و باکو نظر ملکی و همفکرانش می کردند بهمین علت بود که حزب کمونیست شوروی به شدت با هرگونه شکاف در احزاب کمونیست و با تظاهر هرگونه شک و تردید در رهبری دژ زحمتکشان جهان مخالفت می کرد؛ دولت شوروی هم به اندازه سران حزب توده از ملکی و از گسترش هرگونه تفکر چپ مستقل در جهت ارتقای اندیشه اجتماعی و سیاسی مردم ایران متنفر بود؛ در این تنفر و کینه حزب توده و روسیه تنها نبودند بلکه جناحهای حاکم ایران و وابستگان به سیاست آمریکا و انگلیس نیز در این دشمنی شرکت داشتند؛ این نفرت و کینه در آنجائی به شدت رسید که ملکی و همفکران او در روند طبیعی تفکر اصیل و مترقی و پیشگام چپ در کنار دکتر مصدق و نهضت ملی ایران قرار گرفتند؛ شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ واقعیت این کینه را با این گفته برملا کرد که «مصدقی ها از توده ایها خطرناکترند» واقعیت نیز همین بود؛ زیرا در تحلیل جامعه شناسی سیاسی

ایران؛ بدون تردید چپ مستقل و آزادی خواه یا سوسیالیست هائی که پیشان در ریشه جهان وطنی استالینی گرفتار نبود؛ در مبارزه رهائی ملت ایران برای آزادی و استقلال و عدالت؛ می بایست در کنار عناصر دموکرات و ترقیخواه ملی قرار داشته باشند. مبارزه دکتر مصدق و ملیون و سوسیالیست های مستقل نظیر ملکی و همفکران او با استعمار و استبداد بر خلاف حزب توده هدف و جهتی استراتژیک داشت؛ و روش ها و تاکتیک های این مبارزه باید به شکلی تنظیم و اداره و رهبری می شد که هدف قربانی وسیله نشود؛ چرا؛ برای این که مبارزه در سه جبهه و حمله به سوی نهضت ملی و گرایش چپ مستقل از سه جهت صورت می گرفت؛ حزب توده با شعارهای چپ و اقبال نسل های جوان به مسائل اجتماعی و سیاسی طبعاً برای هیئت حاکمه و دربار که پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال نظامی ایران در موضع ضعف قرار گرفته بودند مورد قبول نبود؛ آنچه که دربار و هیئت حاکمه را؛ به بدبینی و احساس نگرانی نسبت به حزب توده و ادار می کرد وابستگی مسلکی و سیاسی این حزب به روسیه شوروی بود. آنچه که به حزب توده در صحنه سیاسی ایران آن روز در میان نسل های جوان و روشنفکران و ترقیخواهان قدرت و امتیاز و نفوذ می داد وابستگی به مارکسیسم کمونیسم و همان نزدیکی و وابستگی به روسیه شوروی یا رهبر زحمتکشان جهان بود. اما این وابستگی و دنباله روی حزب توده از روسیه؛ در محاسبات و معاملات سیاسی؛ حزب توده را از اتخاذ یک هدف استراتژیک مستقل یعنی مبارزه برای استقلال و آزادی و دموکراسی و گسترش اندیشه سوسیالیسم در هماهنگی با شرایط اجتماعی و سیاسی ایران محروم می کرد. حزب توده یک حزب متعلق به توده های ایرانی نبود بلکه با تشبه به این تعلق و تمسک به سوسیالیسم؛ آلت سیاست خارجی روسیه شوروی در ایران بود. نگاهی به سرنوشت حزب توده مخصوصاً در مراحل مربوط به پیوند این حزب به جمهوری اسلامی ثابت می کند که حزب توده با آرمانهای ملت ایران چقدر بیگانه و نسبت به سیاست روسیه شوروی چقدر وابسته بود.

رفیق همداد فراموش می کند که قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پس از توطئه های مکرر دربار برای سقوط دولت دکتر مصدق؛ حزب توده به وسیله ارگانهای خود به مردم مژده می داد که ما کودتا را به ضد کودتا تبدیل می کنیم؛ اگر قبول کنیم که این ادعا بر اساس اتکای حزب توده به سازمان افسری آن حزب بود؛ اما بودیم و دیدیم که حزب توده نه اینکه کودتا را به ضد کودتا تبدیل نکرد؛ بلکه صدها نفر از برجسته ترین جوانان فداکار ایران یعنی افسران سازمان وابسته به حزب را بدست

شکنجه گاههای فرماندار نظامی و جوخه های اعدام و زندانها و سرانجام به آوارگی خانواده های آنان در داخل و خارج رها کرد؛ زیرا در سیاست روسیه شوروی نه سرنوشت حزب توده اهمیت داشت و نه سرانجام هزاران هزار طرفدار حزب؛ آنچه برای روسیه اهمیت داشت این بود که نهضت استقلال طلبی و ضد استعماری و ضد استبدادی ایران به رهبری دکتر مصدق هرگز به پیروزی نرسد؛ به این جهت سران حزب توده بدون کسب اجازه از سفارت روسیه نمی توانستند کودتا را به ضد کودتا تبدیل کنند و انتظار سازمان افسری حزب را برای ورود به صحنه برآورده سازند.

این که ملیون و آزادیخواهان و مبارزین قدیمی جنبش سوسیالیستی ایران نظیر ملکی از نظر شاه خطرناکتر از توده ایها بودند برای این بود که رهبران و وابستگان به نهضت ملی و سوسیالیست های ایرانی قبله گاهی جز مردم ایران و استقلال سیاسی و اقتصادی ایران نداشتند و بر سر شیوه اندیشه و عمل آنها نمی شد در جای دیگری جز با خود آنها به گفت و شنود نشست؛ در این جاست که به اتهام دیگر رفیق محترم عضو قدیمی حزب توده می رسیم یعنی به ملاقات ملکی با شاه. آری ملکی با شاه ملاقات کرد و این ملاقات به پیشنهاد شاه بود؛ و برخلاف ادعای دروغ آقای همداد ملکی نه قبل از ملاقات و نه پس از ملاقات؛ خبر این دیدار را پنهان نکرده بود؛ بلکه این ملاقات با اطلاع و با موافقت سران جبهه ملی انجام شد و گزارش آن ملاقات و جریان گفت و گو را نیز ملکی پس از ملاقات به اطلاع دکتر مصدق در احمدآباد رساند.

آری رفیق محترم ملکی با شاه ملاقات کرد؛ اگر یک بار دیگر اساننامه حزب توده را بخوانید می بینید که در آن اساننامه حزب توده با قبول نظام سیاسی ایران و به عنوان یک حزب قانونی در چارچوب یک نظام قانونی موجودیت خود را اعلام کرد؛ رسم بر این است که انسانها در یک مملکت حق دارند در چارچوب قانونی یک نظام سیاسی زندگی کنند و اما حق دارند با شیوه ها و روش های حاکمیت آن نظام در چارچوب قانون مخالف باشند و این مخالفت را با استفاده از امکانات قانونی آن نظام به صورت فعالیت سیاسی یا تشکیل حزب و یا نمایندگی در پارلمان و یا انتشار روزنامه و طرح افکار و اندیشه های خود مطرح نمایند. در آن روزگار نظام سیاسی ایران نظام پادشاهی بود و در آن نظام پادشاهی حزب توده و سایر سازمانها و احزاب و افراد اگر با شیوه های حکومت و سلطنت که در حقیقت دخالت سلطنت در حکومت برخلاف قانون اساسی بود؛ مخالف بودند اما با اصل نظام و موجودیت نظام مخالف نبودند و اگر هم بودند این مخالفت را در اساننامه های خود نمی توانستند بگنجانند و در

شیوه تبلیغ و فعالیت و طرح برنامه‌ها و پیشنهادها خود نمی‌توانستند بکار ببرند. این وضع در همه‌جای دنیا و در همه نظامهای سیاسی برقرار است مگر آنکه گروهی و سازمانی با اصل موجودیت نظام مخالف باشد و در این صورت وقتی چارچوب قانون حاکم بر جامعه این مخالفت را محکوم و مجازات می‌کند به ناچار ای آن سازمان و گروه؛ راهی جز فعالیت سیاسی یا مسلحانه مخفی باقی نمی‌ماند. اما نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق و گرایش‌های چپ و معتدل وابسته به آن در نشرهای مختلف اجتماعی در آن روزگار و حتی حزب توده هم مخالف با نظام پادشاهی نبودند و برای جانشینی آن نظام هیچ نظام دیگری پیش بینی نکرده بودند و در برنامه فعالیت خود نداشتند؛ نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق و گرایش سوسیالیستی نهضت به رهبری ملکی در آن دوران دو هدف اساسی و منطبق با شرایط و خواست‌های تاریخی مبارزه مردم ایران را تعقیب می‌کرد؛ یعنی رهائی از نفوذ و دخالت استعمارگران خارجی؛ اعاده حاکمیت مردم؛ یعنی استقرار حکومت قانونی و انتخابات آزاد و مسئول بودن دولت در برابر مجلس و برنامه اصلاحات. پیروزی در مبارزه برای ملی شدن سراسری صنعت نفت یعنی لغو امتیاز و نفوذ و دخالت انگلیس و بدست آوردن استقلال اقتصادی مقدمه و آغاز حرکت نهضت به سوی استقرار حاکمیت ملی و تحکیم حکومت قانونی و دخالت واقعی مردم در سرنوشت خود بود. اگر اصل بر این بود که هدف ملکی مخالفت با نظام سیاسی پادشاهی نبود و اصولاً در شرایط سیاسی آن روزگار چنین اندیشه‌ای در تحلیل‌های سیاسی جامعه ایران مطرح نبود؛ چرا باید یک مرد سیاسی در مرتبه جریزه و شهامت ملکی (که لااقل بر همقطاران او در زندان رضاشاه و در جلسات علنی و مخفی حزب توده پوشیده نبود) از پیشنهاد ملاقات با شاه باتوجه به اصل رابطه قدرت امتناع کند؟ ملکی با تکیه به وجدان همیشه زنده و بیدار خود؛ هیچگاه منزه طلب و پنهان کار و در روبرو شدن با واقعیت‌ها محافظه کار و ترسو نبود؛ او پیشنهاد اسداله علم را برای ملاقات با شاه پذیرفت برای اینکه آنچه را که دیگران به او نمی‌گفتند (یا از ترس و یا از مصلحت) به او می‌گوید؛ شاه از صراحت لہجه او خشمگین شد زیرا قبل از هر چیز به شاه گفت که من از ادای مراسم معمول و جملات و الفاظی که دیگران در حضور شما بکار می‌برند سررشته‌ای ندارم و چون از من خواسته‌اید به ملاقات شما بیایم؛ حرف‌هایم را در مصلحت مملکت می‌زنم و آنچه را که فکر می‌کنم به زبان می‌آورم. ملکی از این ملاقات همان‌گونه که خود در گزارش خود می‌نویسد قصدی جز این نداشت که به شاه گوشزد کند که وجود یک جریان سیاسی مخالف

و انتقادکننده در چارچوب نظام برای نظارت در کار دولت نباید به ضدیت با نظام تلقی شود. ملکی هیچگونه انتظاری از این ملاقات در جهت مصلحت فردی و خصوصی خود نداشت جز آنچه را که به دکتر مصدق گزارش داده بود و در خاطرات خود به اطلاع همگان رسانده بود. حوادث بعدی ثابت کرد که ملکی قبل از ملاقات با شاه در مقام و شغل معلم بازنشسته بود و پس از این ملاقات نیز به عنوان معلم بازنشسته باقی ماند؛ اما پس از این ملاقات نیز ملکی همچنان بخاطر ادامه نشر و تبلیغ اندیشه اصیل اجتماعی و سیاسی خود در تحلیل اوضاع ایران و سرنوشت نهضت ملی ایران بار دوم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به زندان افتاد و به محاکمه و محکومیت کشیده شد.

رفیق محترم کارگر عضو قدیمی حزب توده فراموش کرده است که شاهی که به ملکی پیشنهاد ملاقات کرد؛ همان شاهی است که سه نفر از سران درجه اول حزب توده یعنی ایرج اسکندری و دکتر فریدون کشاورز و دکتر مرتضی یزدی در مقام وزارت دولت قوام به حضور ایشان شرفیاب شده بودند و فرمان وزارت گرفته بودند. و خواهر همین شاه یعنی خانم اشرف پهلوی به دعوت استالین به مهمانی رسمی دولت روسیه شوروی به مسکو رفت و از دست رهبر زحمتکشان جهان به دریافت یک پالتوی پوست گرانها مفتخر شد.

عجیب است که، عبدالصمد کامبخش یا کلنل قنبراف یعنی عضو رسمی سازمان امنیت روسیه شوروی حق دارد که به عنوان یکی از رهبران حزب توده حلقه اتصال حزب با سفارت شوروی در تهران و گیرنده دستورها باشد اما ملکی حق ندارد به عنوان یک مرد سیاسی که به وطن دوستی و ترقیخواهی شهره بود پیشنهاد شاه را برای ملاقات قبول کند؟

آنچه را که در ملکی نظیر بسیاری از خصایل اخلاقی او نمی‌توان انکار کرد؛ همان شجاعت و صراحت او و همچنین نفرت و بی‌زاری او از ریاکاری و دروغگویی و پنهانکاری بود؛ چرا در زمانی حزب توده مصلحت خود را در شرکت در دولت منصوب شاه می‌بیند؛ اما در زمانی دیگر ملکی نباید مصلحت و ضرورت‌های سیاسی را در قبول پیشنهاد شاه برای ملاقات مورد توجه قرار دهد؟ اما امروز گردش روزگار بر مسیری می‌رود که حزب توده و بسیاری از سازمانهای چپ ایران همان روش و نگرش و بینشی را مطرح می‌کنند که چهل سال پیش ملکی و همفکران او مطرح می‌کردند و از آن رهگذر چه تهمت‌ها و ناسزاها و نسبت‌هایی که از سوی چپ و راست نشنیدند.

امروز سخن از چپ دموکرات و چپ مستقل و چپ جدای از ساترالیسم دموکراتیک زده می‌شود؛ امروز گرایش‌های چپ؛

دموکرات‌های ملی و پویندگان راه مصدق و مخالفان قدیمی شیوه خودکامگی رهبری روسیه شوروی و احزاب اقمار آن را به اتحاد و ائتلاف می‌خوانند و ترجیح‌بند شعار سیاسی همه از چپ و راست دموکراسی و آزادی و حکومت قانون است؛ اما کسی از خود نمی‌پرسد که ملکی و همفکران او از چهل و هشت سال قبل سخن از چپ دموکرات و چپ مستقل می‌زدند چرا از طرف حزب توده به خیانت متهم می‌شدند و چرا بیژن جزینی آنها را مارکسیست‌های آمریکائی می‌نامید و چرا امروز ارگان سازمان فدائیان اکثریت لجن‌مالی‌های چهل و هشت ساله حزب توده را بر چهره درخشان ملکی و بر سوسیالیسم واقعی در صفحات خود می‌ریزد و همچنان از بحث و تحقیق و نتیجه‌گیری در پرونده انشعاب طفره می‌رود؟

خطاب من به رفیق محترم عضو قدیمی حزب توده نیست؛ من از ارگان رسمی یک حزب چپ سؤال می‌کنم که چرا قبل از اینکه برای خوانندگان خود توضیح بدهند که ملکی کی بود؛ چرا از حزب توده جدا شد؛ چرا با شیوه رهبری حزب توده مخالفت کرد؛ چرا با حزب زحمتکشان و دکتر بقائی همکاری کرد؛ چرا از دکتر بقائی جدا شد چرا با اتفاق همفکران خود حزب نیروی سوم را تاسیس کرد چرا ملکی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دومرتبه به زندان افتاد چرا ملکی به پیشنهاد شاه با او ملاقات کرد تهمت‌ها و ناسزاهای حزب توده را به ملکی منتشر می‌کنند؟

من از رهبران سازمان اکثریت سؤال می‌کنم، علت انشعاب در حزب توده چه بود؟ ایرادات ملکی و انشعابیون بر رهبری حزب توده چه بود؟ ملکی چه می‌گفت؟ و ملکی به چه راهی جز پیوستن به نهضت ملی و رهبری دکتر مصدق رفت؟ چه حرف و سخنی در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه ایران گفت که برخلاف آرمانهای سوسیالیستی و در جهت مخالف مصالح ملت ایران بود؟ چرا سرانجام حزب توده به همدستی با رژیم جمهوری اسلامی کشیده شد؟ چرا ملکی نظام روسیه شوروی را سوسیالیستی نمی‌دانست و آمریکا و شوروی را دو پایگاه امپریالیسم جهانی می‌نامید؟ چرا حزب توده با آنچه که در نتیجه تابعیت از روسیه شوروی برسر خود و بر آرمان هزاران هزار طرفدار و هواخواه سوسیالیسم آورد؛ همچنان از اعتراف و اقرار به خیانت رهبران خود به سوسیالیسم و به ملت ایران امتناع می‌کند؟ اگر ملکی و همفکران او در درک اندیشه سوسیالیستی و در زمینه فعالیت در بستر این اندیشه اشتباه کرده بودند؛ خوب چه کسی و چه گروهی از جریان چپ ایران می‌تواند ادعا کند که اشتباه نکرده است؟

اما اگر ملکی و همفکران او به آئین

سوسیالیسم و آرمانهای آزادیخواهی ملت ایران در اندیشه و عمل خیانت کرده‌اند؛ چرا به جای انعکاس تهمت‌های حزب توده مدارک و دلایل و اسناد این خیانت را منتشر نمی‌کنید؟

آخر این که نشد که هر فرد و هر گروهی به نام چپ؛ پایه احراز اعتبار و مشروعیت خود را بر بی اعتبار کردن دیگران بگذارد و در این رهگذر از ارائه هرگونه مدرک و دلیلی خودش را در برابر مردم و افکار عمومی و خوانندگان و شنوندگان خود بی‌نیاز تصور کند.

اگر ملکی مرده است ما هنوز زنده‌ایم، مگر گناه ملکی و همفکران او جز این بود که می‌خواستند نسل‌های جوان را از این واقعیت آگاه کنند که بهشت موعود و مثل اعلانی که رهبران حزب توده از آن سوی مرزهای ایران برای آنها ترسیم کرده‌اند؛ وجود خارجی ندارد و چپ ایران باید مستقل از الگوهای پیش ساخته و وارداتی؛ راه استقلال و آزادی و سوسیالیسم و عدالت اجتماعی را با اندیشه خود و با پیوند با توده‌های ستمدیده ایران بسازد؟

بر من نویسنده این سطور است که امروز گناهان ملکی را بازگو کنم و بر من نویسنده این سطور است که به عنوان یکی از همگامان او بر این گناهان با تمام اعتقاد خود همچنان مهر تائید بگذارم و از یاد آن بت شکن بزرگ تاریخ معاصر ایران همت به طلبم که همچنان در ارتکاب مداوم و مستمر این گناهان پابرجا و با استقامت باشم.

اما گناهان ملکی، اول این بود که قبل از بسیاری از نامداران و رهروان چپ جهان دریافت که دولت و رژیم اتحاد شوروی؛ سوسیالیست نیست بلکه امپریالیسمی است که در پوشش مارکسیسم؛ به صورتی خودکامه میلیون‌ها انسان را به بردگی رشد نیروی نظامی - صنعتی (میلیتار و اندوسیتریل) خود کشانده است.

گناه دوم ملکی این بود که حزب توده ایران در شیوه عمل و اندیشه سوسیالیسم؛ مقلد چشم و گوش بسته حزب کمونیست روسیه شوروی؛ و در شیوه کار سیاسی دنباله‌رو سیاست دولت روسیه شوروی می‌باشد.

گناه سوم ملکی این بود که می‌توان چپ بود و به سوسیالیسم اعتقاد داشت اما دنباله‌رو روسیه شوروی و آلت دست سیاست خارجی امپراطوری استالین نبود.

گناه چهارم ملکی این بود که اندیشه چپ در انحصار حزب توده نیست؛ هر انسان مخالف با استبداد و استعمار و استثمار؛ جدای از حزب توده و جدای از سوسیالیسم استالینی روسیه چپ است.

گناه پنجم ملکی این بود که بنا بر این؛ انسان چپ حق دارد در چارچوب سوسیالیسم مستقل از روسیه و حزب توده فعالیت کند و حزبی به نام حزب زحمتکشان ملت ایران «

نیروی سوم « تاسیس کند و در کنار نهضت ملی ضد استعماری ایران به رهبری دکتر مصدق قرار گیرد.

اما گناه ششم ملکی که هرگز حزب توده و شیفتگان کعبه مسکو بر او و همفکران او نبخشیده و نخواهند بخشید این است که او و همفکرانش در سی و یک سال قبل از آنکه حزب توده در سال ۱۳۵۷ چپ ایران را در محراب امامت خمینی و جمهوری اسلامی او قربانی کند و دنباله‌روی از ولایت مطلقه فقیه را به سرسپردگی روسیه شوروی پیوند بزند، از این حزب جدا شدند؛ ملکی به خاطر اعتقاد به سوسیالیسم به زندان رضاشاه و محمدرضاشاه افتاد و با اعتقاد به سوسیالیسم چشم از جهان فرو بست.

عنوان نوشته آقای احمد همداد کارگر و عضو قدیمی حزب توده در تکرار لجن‌مالی‌های حزب توده نسبت به خلیل ملکی و در طعنه بر نوشته آقای دکتر راسخ این است که « مار این است که من نوشته‌ام ».

آری رفیق عزیز؛ بنده هم در جواب تو می‌نویسم حق باتوست مار همان است که تونوشته‌ای. علی اصغر حاج سید جوادی دسامبر ۱۹۹۵

راه آبی و تنها راه امن افغانستان و آسیای میانه برای تماس با جهان باشند. این دولت مشترک همه احزاب و جناحهای ملی، میانه و راست پاکستان بوده است و نتجوی سهم و منافع این کشور در افغانستان بویژه پس از برکناری رژیم پوپستی از نظر آنها یک حق طبیعی بشمار میآید. هرچند بی نظیر بوتو قبل از کناری اعمال طالبان را تایید نکرد، اما مسئله صلح و امنیت افغانستان را عمده رد که گویا «توسط طالبان هم قابل اجراست». جمعیت علمای پاکستان که الهام بخش عقیدتی طالبان و نویسنده قانون اساسی آن است با ارتش پاکستان و آمریکا عربستان رابطه حسنه دارد. این جمعیت بنیادگرا بطور سنتی با احزاب لائیک و زکرایان اسلامی پاکستان همواره جنجیده است. از سوی دیگر عربستان بطور سنتی همواره استراتژی حمایت همه جانبه از بنیادگرانی، مبارزه با کمونیسم و برترش نفوذ ایدئولوژیک و اقتصادی در آسیای میانه را در منطقه دنبال کرده است که از جمله در اوضاع افغانستان تاثیر زیادی داشته است. نباید فراموش کرد که تحکیم یک افغانستان بنیادگرای سنی برای ایران خطرناک است و دولت ایران نیز اگرچه بسیار دیر اما سرانجام از چنین استراتژی فاصله جدی گرفته است. زمین حال ایران با پذیرش حدود ۲ میلیون افغانی آواره و مهاجر تاوان بزرگی است فاجعه افغانستان پرداخته است. در باره نقش آمریکا میتوان گفت که با از میان رفتن دولت دست نشانده کمونیستی که مخالفش از طریق پاکستان و پاکستان مورد یاری این کشور بودند، اکنون هر رژیمی از دید آمریکا قابل دفاع است که بجای هند، روسیه و چین و ایران در کنار پاکستان بوده و مزاحم منافع آمریکا در آسیای میانه نشود. اما بطور کلی پس از پایان دوران جنگ سرد آمریکا تند گذشته به موضوع افغانستان اهمیت جدی نمی دهد.

زیرگران اصلی نبرد بر سر تصرف کابل

در میان گروههای متعدد سیاسی، مذهبی و قومی و قبیله ای افغانستان نام ۴ زیران اصلی را که بازیگران اصلی نبرد بر سر تصرف کابل یعنی مهمترین گلکواه استراتژیک افغانستان از دیدگاه دستیابی به قدرت دولتی بشمار میآیند را باید خاطر سپرد:

۱- جماعت اسلامی برهبری برهاندالدین ربانی به احتمال قوی بزرگترین جنبش افغانستان و از بازیگران عمده حوادث سیاسی این کشور بشمار میآید که تاجیک های ساکن شمال، شمال شرقی و غرب کشور پایه اصلی آنرا تشکیل میدهند. این حرکت رهبران توانمندی مانند احمد شاه مسعود و اسماعیل خان را در خود جای داده است. احمد شاه مسعود دانشجوی سابق دانشگاه فنی کابل از رهبران نفوذی است که در پیکار با اشغالگران و نیز ایجاد یک تشکیلات واحد نظامی اداری پر تحرک و نیرومند در شمال افغانستان موفقیت های بزرگی داشته است از سال ۱۹۹۲ تا قبل از تسخیر کابل توسط طالبان این جنبش نیروی عمده رهبری دولت کابل را تشکیل میداد. رهبران جماعت اسلامی در سالهای اخیر از بود مدارا و اعتدال بسیار بیشتری نه تنها نسبت به جریان ارتجاعی طالبان، بلکه نسبت به هم پیمان خود حزب اسلامی کلبدین حکمت یار هم نشان داده ند. باید خاطر داشت که جریان ربانی و احمد شاه مسعود که هردو تاجیک بوده و برای بار اول حکومت را از دست اکثریت پشتونها خارج کردند، هرگز اسیر تقلید از مدل غربی، سیاسی و رفتاری حکومتهای ایران و عربستان نشدند اما با وجود این موفق ایجاد یک اتحاد و ائتلاف پایدار و گسترده برای ایجاد صلح و امنیت در کشور گردیدند.

۲- حزب اسلامی برهبری کلبدین حکمت یار یکی از بازیگران اصلی حوادث

افغانستان است که در سراسر کشور نیرو دارد و نقش مهمی در آزاد سازی کشور داشت. نفوذ بیشتر آن در ایالات شمال شرقی و درمیان پشتونهاست. اما حرکتهای سکتاریستی و تفاهم ناپذیری افراطی آن از نقاط ضعف اصلی اش محسوب میشود. همین انحصار طلبی علت اصلی شکست دولت ائتلافی ربانی - حکمت یار بود که توانست دیگر نیروهای سیاسی کشور را به ست یک تفاهم ملی و راه حل مسالمت آمیز جلب کند. کلبدین حکمت یار همکلاسی سابق احمد شاه مسعود و از اکثریت پشتونهاست که برخلاف تبلیغات چپی های افغانی و ایرانی، از مهره های وابسته به پاکستان و عربستان نبوده است.

۳- جنبش طالبان تنها همین دو سال پیش در صحنه سیاست افغانستان ظاهر شد و فقط پس از چندماه موفق به اعمال قدرت و کنترل بر یک چهارم کشور و از جمله هرات گردید. این گروه تمامیت خواه مذهبی بسرعت خیره کننده ای رشد کرد و در حوادث خونین چند ماه پیش حکومت ائتلافی ربانی - حکمتیار را بزیر کشید. این جنبش ارتجاعی ترین و افراطی ترین نیروی سیاسی - مذهبی افغانی است. رشد سریع و ناگهانی این جنبش تازه نفس اما بسیار خشن و بدوی و بیرحم را میتوان عامل دانست: اولاً شمارهای مرکزی این جنبش برای افغانهای فرسوده و از پای درآمده در جنگ ۱۷ ساله جاذبه بسیار داشت. تأکید بر «تثبیت اوضاع در هم ریخته افغانستان»، «انتقام از عاملین گذشته» مثل پاکسازی افغانستان از آدمکشان، دزدان و بزهکاران و سرانجام «برافراشتن پرچم اسلام واقعی» شعارهایی بود که به سرعت نفوذ این جنبش را گسترش داد و از آن چهره ای فاتح و پایان دهنده بی ثباتی در ذهنیت اسطوره ای افغانها ساخت. عامل دوم چند پارچگی و تجزیه شدید در صفوف سازمانهای اصلی و نیرومند جنبش مقاومت و جهاد بود که هیچ برنامه و خواست ملموسی جز شعارهای کلی و خسته کننده را پیش نکشیدند و بطور کلی فاقد یک چهره پر اعتبار مورد پذیرش اکثریت مردم بودند. عامل سوم وابستگی مالی و تسلیحاتی این جنبش به پاکستان است که نقش مهمی در تجهیز و حضور فعال و پرانرژی کادرهای این جنبش در صحنه سیاست کشور داشته است. این جنبش فاقد چهره های شناخته شده است و توسط طلبه های افراطی و چپره دست حوزه های دینی سنی رهبری می شود. پایگاه اصلی آن در میان پشتونهاست. اما در اجرای فرهنگ مذهبی و قومی بسیار سنت گرا و خشک است و میتوان گفت که مدینه فاضله آن مدل حکومتی عربستان سعودی است. طالبان نیرو و امکانات نظامی فراوان دارد. اما برای ایجاد امنیت و آرامش در افغانستان موانع بسیار اساسی مثل مخالفت جدی بسیاری از اقوام و قبایل افغانی، زنان و نیروهای سیاسی مهم این کشور و مخالفتهای بین المللی را پیش رو دارد.

۴- جنبش ملی افغانستان برهبری رشید دوستم که هسته اصلی نیروهای لائیک و ملی افغانستان را تشکیل میدهد و درمیان جامعه شهری و نسبتاً مدرن و ایالات شمالی افغانستان بیشترین نفوذ را دارد. رشید دوستم یک ژنرال وطن دوست نیروهای مسلح طرفدار نجیب الله بود که از سال ۱۹۹۲ به جنبش مقاومت پیوست. بخش مهمی از نیروهای رژیم نجیب نیز به او پیوستند. پایگاه اصلی او را ازبکها تشکیل میدهند اما کنترل بسیاری از ولایات شمالی و از جمله مزارشریف را در دست دارد. وی ابتدا خواهان جدائی قومی از افغانستان بود. اما بنا به تجربه و با دیدن دندان طمع کشورهای همسایه مانند عربستان سعودی، ازبکستان و پاکستان تجدید نظر کرد و اکنون بر یک دولت سکولار و غیر متمرکز در چهارچوب حاکمیت قانونی افغانستان تکیه می کند.

در طیف نیروهای لائیک و ملی، هواداران محمد ظاهر شاه پادشاه پیشین افغانستان را نیز باید نام برد که در میان مردم کشور و بویژه جامعه شهری و نسبتاً مدرن و مهاجرین افغانی نفوذ جدی دارد. محمد ظاهر شاه فردی وطن دوست و مسالمت خواه است و همواره بر دستیابی به یک راه حل مسالمت آمیز در کشور و اهمیت آرا و خواست مردم در تعیین نظام سیاسی کشور تأکید داشته است. وی از یک چهره قابل قبول بین المللی برخوردار است. میان محمد ظاهر شاه پادشاه و عبدالرشید دوستم رهبر ازبکهای شمال افغانستان روابط حسنه ای برقرار است.

آینده افغانستان

جنبش طالبان با سرعت خیره کننده ای رشد و کابل را تسخیر کرد. اما این گروه خشن و تند رو اسلامی نه تنها نتوانست مهمترین نیاز مردم و کشور افغانستان یعنی آرامش و امنیت را بر آورده کند، بلکه با اعمال وحشیانه و شدت افراطی این کشور را یک کام دیگر بسوی قهقرا پیش می برد. اجرای قوانین ضد انسانی و قرون وسطانی نظیر محروم کردن زنان از کار و تحصیل، اجبار مردان به ریش گذاشتن و نماز خواندن و دیگر اعمال سرکوبگرانه و جاهلانه، این گروه را بطور محسوسی در صحنه داخلی و جهانی به همان سرعت به انزوا کشانده است. تقریباً همه حرکتها و نیروهای سیاسی و اسلامی معتدل افغانی و تقریباً همه کشورهای جهان اعتراض جدی خود را نسبت به جنایات طالبان که بنام اجرای احکام شرع صورت می گیرد، اعلام داشته اند. روسیه، هند، ایران و دیگر کشورهای اسلامی و حتی جنبش اخوان المسلمین در مصر و همچنین کشورهای اروپایی به اعمال ضد انسانی طالبان اعتراض کرده و جز پاکستان همه کشورها از برسمیت شناختن آن خودداری کرده اند. طی هفته های گذشته چندین کنفرانس مهم بین المللی در تهران، نیویورک و مزارشریف در باره اوضاع افغانستان برگزار شده و در همه آنها از جمله بر نقش منفی پاکستان و طالبان تأکید شده است. اما بسیاری از مطبوعات و کشورها بر نقش امریکا و عربستان سعودی در حمایت از طالبان، بمنظور اجرای پروژه های نفتی و اقتصادی سود آور در منطقه انگشت گذاشته اند. با این وجود بنظر میرسد که پس از فروپاشی شوروی و پایان جهان دو قطبی و جنگ سرد از علاقمندی امریکا و تاثیرش در افغانستان تا حدی کاسته است. همین موضوع دست کشورهای منطقه نظیر پاکستان را در این کشور تا حد زیادی باز گذاشته است. از سوی دیگر اهمیت استراتژیک افغانستان بعنوان راه ارتباطی از آسیای مرکزی به پاکستان و آبهای بین المللی و نیز منابع گاز دست نخورده آن - همچنانکه در تجاوز شوروی به آن نقش مرکزی داشت - همچنان بسیار جدی و برای قدرتهای منطقه ای حتی تعیین کننده است. اکنون نحوه استخراج و صدور نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی یکی از عوامل اصلی تلاطم های سیاسی و نظامی در این کشورها پس از فروپاشی شوروی است. پاکستان که بطور تاریخی همواره مهمترین طرف اقتصادی افغانستان بوده است، اکنون هم برای کسب سهم بیشتر در معادلات سیاسی و نظامی افغانستان و نیز برای تامین یک راه ارتباطی مطمئن با آسیای مرکزی نیاز به یک متحد جدی در این کشور دارد. با برکناری بی نظیر بوتو بر نقش منفی پاکستان در حل موضوع افغانستان به مراتب افزوده میشود. بدین ترتیب در بررسی چشم انداز تحولات افغانستان میتوان از دو رشته عوامل مثبت و منفی در دستیابی آن به یک راه حل مسالمت آمیز و ثبات و آرامش سخن گفت. عوامل منفی نقش چند کشور منطقه و بویژه پاکستان و عربستان سعودی، بملایم تبدیل این کشور به یک انبار اسلحه در شرایط ضعف فرهنگ مدارا و تفاهم و سازش ملی میان نیروهای مختلف می باشد. فقدان یک

حرکت و جنبش معتبر و پرنفوذ ملی در یک جامعه موزائیکی که میان گروه قومی، نژادی و مذهبی بتواند نقش اصلی را در جلب یک تفاهم ملی و مورد عام بازی کند، بدون شک یک عامل بسیار منفی است. اما از سوی دیگر حرکت طالبان نقش مثبتی در افزایش اعتبار و جایگاه نیروهای معتدل و مسالمت جو مثل محمد ظاهرشاه و دیگران در ذهنیت مردم داشته است و بطور کلی کرانه به اعتدال در میان گروههای اسلامی را دامن زده است. این یک عامل مثبت چشم انداز افغانستان بشمار میآید. امروز علیرغم مقاومت طالبان در برابر فشار داخلی و جهانی، اکثر بازیگران اصلی نبرد بر سر تسخیر کابل کم و بیش احساس می کنند که ادامه جنگ و ستیز تنها دو نتیجه بیشتر نمی تواند داشته باشد. یکی از پای افتادن و بهدر دادن باز هم بیشتر نیروهای انسانی و مادی کشور در یک جنگ مهلک و بی سرانجام که تنها بر دور باطل ویرانها و بیرحمی های کنونی می افزاید. احتمال دوم این شق تجزیه و تقسیم کشور به چند دولت قومی، نژادی و مذهبی است که هر یک به یکی از کشورهای همسایه تعلق خواهد گرفت و حتی میتواند آتش جنگ را به دامن این کشورهای همسایه هم بکشاند. خوشبختانه تاکنون هیچ از طرفهای درگیر داخلی و کشورهای خارجی همسایه استراتژی شوم را رسماً مورد دفاع قرار نداده اند. یکی از مظاهر مهم افزایش این به حل مسالمت آمیز افغانستان انزوی شدید طالبان، برگزاری کنفرانسهای بین المللی و حساسیت مثبت کشورهای همسایه و از جمله ایران است. در کنفرانس مزارشریف نماینده ظاهر شاه حضور یافت و تقریباً تمامی گروهها به بازگشت ظاهر شاه به کشور نظر مثبت دادند. در اینصورت با حمایت سازمان ملل متحد کشورهای اسلامی و دول پیشرفته میتوان به دستیابی به یک راه حل مسالمت آمیز امیدوار بود. با توجه به ساختار نژادی، قومی و مذهبی افغانستان و دامن خصومتها موجود، به احتمال قوی ایجاد یک فدراسیونی که ضمن حفظ یکپارچگی افغانستان امکان همزیستی متعادل اقوام گوناگون در آرامش و امنیت را فراهم آورد، شانس زیادتری یافته است. اما در هر صورت تنها راه خروج افغانستان از بن بست خونین کنونی، کوشش در راه یک تفاهم ملی با شرکت طرفهای اصلی نبرد و رجوع به آرای مردم است.

کمک های مالی رسیده :

فری ۴۰۰ دلار
ام.ش از برلین ۲۰۰ مارک

نظر از درون به نقش حزب توده ایران (نقدی بر خاطرات کیانوری)

اثر بابک امیرخسروی

محسن حیدریان

اصلی کتاب نقد جستجوگرانه و مسنولانه تاریخ گذشته چپ ایران و علل گسست بنیادین با میراث اسارت بار گذشته است که کیانوری جلوه آن است. در چنین مسیری است که بخش مهمی از صفحات کتاب و نیروی نویسنده - شاید بیش از حد لازم و گاهی خارج از حوصله نسل کنونی - صرف کشودن گره هائی شده است که کیانوری با اظهارات جملی و داستان سرانیهای بی پایه آفریده است. اما قصد اصلی بابک جستجوی بی نظرانه حقیقت است که در فرهنگ سیاسی آزاد اندیش و متکی به اخلاق و انصاف او جای ویژه ای دارد. حتی در مواردی که کیانوری نابجا و دور از انصاف مورد تهمت است، از او بدفاع بر می خیزد. تجربیات فراوان نویسنده و دانش نظری و سیاسی وی و مهتر از همه درک عمیق جامعه پیچیده ایران و بویژه احساسات و عواطف دردمندانه بابک به سرنوشت ملت رنج دیده ایران به این اثر ویژگیهایی میدهد که آنرا از یک نقد و یا یک پژوهش خشک تاریخی بسیار متمایز می کند. خواننده ای که با روحیه حساس و نجیب ایرانی نویسنده آشنائی ندارد به سختی می تواند در پشت جملاتی نظیر "آوخ در آن لحظات تاریخی سرنوشت ساز ما کجای داستان بودیم؟" چهره درهم فرورفته و زخمها و آرزوهای روحی وی را تصور کند. در این اثر بسیاری از احکام و تنویرهای جاافتاده و سنتی چپ در تحلیل پدیده های اجتماعی و سیاسی و تاریخی و نیز رویدادهائی نظیر نفت شمال ، مساله آذربایجان ، ۲۵ و ۲۸ مرداد و غیره با اسناد و دلایل محکم و محکمه پسند زیر سوال میرود. اما در کنار نقد گذشته چپ ، نویسنده در موارد متعددی نیروهای سیاسی دیگر کشور نظیر ملیون و کرایشهای اسلامی و دست راستی را هم با روحیه ای متین و بردبارانه به هموردی نقادانه فرا می خواند و آنها را در برابر سوالات جدی و جدید قرار میدهد و از جمله شیوه ارزیابی غیر انتقادی برخی از ملیون را هم مورد سوال قرار میدهد. نویسنده از یورش به سیستم فکری و عملی گذشته چپ و تنویرهایی مثل رهبری طبقه کارگر در انقلاب ، مساله ملی ، اترانسایونالیسم و راه و روش خانان برانداز سران حزب توده در پیوند مادی یا اعتقادی با سیاستهای آزمندانه شوروی در ایران به هر مناسبتی بجلو خیز بر میدارد و مبانی تفکر چپ آزادخواه با سیمای ایرانی را برای برپائی جامعه ای نوین بر پایه عدالت اجتماعی و در پیوند استوار با آزادی و دموکراسی، رشد و ترقی بر بستر استقلال ملی پیش می کشد. یکی از جنبه های این اثر پرتو افکنی بر سیمای واقعی اندیشمندان و پیکارجویان بزرگ ایرانی طی پنجاه سال گذشته است که در زیر آتش توپخانه سهمگین تبلیغات حزب توده محو و کمرنگ و یا وارونه جلوه داده شده بودند. این اثر با اتکا به داده های عینی و کنار

بقیه در صفحه ۳۴

از نزدیک به دو سال کار پژوهشی چشمگیر این کتاب ۹۰۲ صفحه ای بط انتشارات اطلاعات و موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه اخیرا در ایران انتشار یافت. بابک امیرخسروی در مقدمه و پیشگفتار کتاب از جمله به دلیل و چون تبدیل مقالاتی که در ابتدا قرار بود در چند شماره روزنامه اطلاعات در نقد کتاب خاطرات آقای کیانوری چاپ شود، به یک کتاب پژوهشی و نیز علت و نحوه چاپ کتاب در داخل کشور می پردازد. او با بطور کلی انگیزه اصلی و مهم ترین هم وغم خود در انتشار کتاب را ادای دین در برابر نسل جوان ایران و سازندگان ایران فردا میدانند و در سراسر کتاب با شور و انرژی کم مانند میکوشد به جستجوی هویت تازه و واقع گمانه طیف گسترده ای از اردوی چپ بر بنیاد تاریخ و فرهنگ ایرانی به نام خود یاری رسانند. این کتاب سی و شش فصل را در برمی گیرد و باب اصلی آن بترتیب به این عناوین اختصاص یافته است: از آغاز تا روزگ کودتا علیه دکتر مصدق، ماجرای غم انگیز سقوط دکتر مصدق، حزب توده ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد و روند ازهم پاشی آن در ایران. به دنبال دیگر ماجراهای دوران مهاجرت تا انقلاب بهمن ۵۷ موضوع جلد دوم خواهد بود. ویژگی مهم این کتاب جمع آوری پرحوصله و بی نظرانه داده های پر شمار از راه دهها مصاحبه شفاهی و کتبی با اکثر بازیگران زنده و پل ایرانی و امریکایی رویدادهای مهم تاریخی ، کاوش تیزبینانه روزنامه های وقت ، خاطرات روزانه ، تحلیل اسناد منتشره گوناگون ایرانی و خارجی ل اسناد آرشیو ملی امریکا و کاربرد تکنیک زندگینامه است . کیفیت و قیمت داده ها و ترکیب و نحوه کاربرد پژوهشی آنها در این اثر را شاید بتوان تحولی در شیوه پژوهش و تحلیل بی غرضانه اما دلسوزانه در ادبیات علمی و اجتماعی ایران دانست. جمع آوری و ضبط تعداد متنابهی روایت ، صاحب و شهادتهای زنده تاریخی که برخی از آنها شاید یک عمر بر روح دهنند حکایت گر آنها سنگینی می کرده است، کوششی ارزشمند در ودانی کردن داده هائی است که در گذشته در ریشخند تاریخ نگاری ب توده ایران زنده بگور شده اند و یا از راویان آرزومند آنها یک خانن نظره ساخته شده بود. در این اثر انسانها ، سیاست و رویدادها از تخت نموده به زمین خاکی کشانده می شوند و اندیشه و عمل آنها در متن یک رابط زنده و منطقی رنگ واقعی بخود می گیرند. کوشش دردمندانه ستده در رفع واژگونه نگاریها، تهمت زنیها و پاسخ به ادعاهای بی پایه نوری در تحریف مهمترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران، بابک را برای نف ابهامات ، تناقضات و گره های کور به کاویدن عوامل موثر در پشت منته نبردها و پرتو افکنی بر علل شکستها و ناکامی ها کشانده و این اثر از یک جدال قلمی و فکری با کیانوری بسیار فراتر برده است. جانمایه

اجتماعی و انسانی و انحراف توجه آنها از ربط رشته وقایعی است که دارد اتفاق می افتد. ما امروز می دانیم که آنچه در بلوک شرق، شکل گرفت، اسکلت ناتقی از پیکر سوسیالیسم بود، نان، تندرستی، کار و خانه، ضرورت های زندگی است و تامین آنها در شمار نخستین وظایف جامعه مدنی است. ادبیات قرن نوزده و قرن بیست اروپا، سیمای کریه فقر و گرسنگی را در نظام سرمایه داری غری به روشنی ثبت کرده است. اما این تمام آرمان سوسیالیستی نیست. اوج و اعتلای سوسیالیسم در زوال هر نوع تبعیض از تمدن بشری است که معنا پیدا می کند. و کمال آن در برابری قدرت جمع با قدرت فرد انسانی هنگام تقابل است، و انحلال دولت که مظهر قدرت جمع است، در نظام مشترکی که اراده فرد در آن حضور عینی داشته باشد. با این وصف بسیاری از تعبیر های انسان دوستانه رایج بین المللی هدیه های انقلاب اکتبر به قرن بیستم است. حق کار، حق نان، حق تندرستی، حق سکونت، و... حق زندگی انسان که ارگان های مختلف سازمان ملل شعار خود می سازند و در قانون اساسی پاره یی کشور های اروپا هم پس از جنگ جهانی دوم راه یافته، از ردیف این هدیه هاست. معماران سوسیالیسم در نخستین تجربه واقعیت بخشیدن به آن، در حرکت از آغاز قرن بیستم، ناهمواری های بسیار را هموار ساختند ولی جایی در عرصه عمل به بن رسیدند. اما افتخار تاریخی پیشسازی در استقرار سوسیالیسم و هموار ساختن راه آن را نصیب خود ساختند.

در آستانه قرن بیست و یکم، ما شاهد تحولی در تکنولوژی و علوم و تأثیر گذاری شدید آن بر روابط اجتماعی در گستره جهانی هستیم که حتی مجموع دستاورد های دوره صنعتی با آن در خور قیاس نیست. تحولی هم در شناخت هستی و هم در توانایی های تصرف در آن. و آنچه در حال شدن و روی دادن است، هر چند هنوز با اهرم نظام سرمایه داری جا به جا می شود، اما از ظرفیت و گنجایش این نظام بسی فرا تر است. و اگر نیمه قرن بیستم، دوران احتضار نظام سرمایه داری نشد، این واقعه در پیشانی قرن بیست و یکم نقش بسته است. پیروزی ها که نصیب تمدن شدم است و امروز در خدمت نظام سرمایه داری است، با شتابی که در حرکت دارد، فردای نزدیک، سرمایه داری را از توان خواهد انداخت و افق دیگری پیش روی جهان خواهد گشود. در این مرحله از پیروزی تکنولوژی و علم هست که بن بست تلاش پیشگامان سوسیالیسم خواهد شکست.

آنچه را که دوستان ما، بحران چپ نام داده اند، بحران نیست، مرحله گذاری است که اجتناب ناپذیرست. مجموع کارکرد دولت اتحاد شوروی و بلوک شرق را در گذار انتقال جهان سرمایه داری به سوسیالیسم و انتقال جوامع قلمرو خود شان به سوسیالیسم هم بیرون از قلمرو چپ و هم در درون حرکت جهانی چپ و ناظران درون این بلوک، به نقد کشیده اند. روشن ترین و قاطع ترین نقد، واقعیتی است که اتفاق افتاد و با خود یک سلسله مسائل تازه همراه آورد. امروز به روشنی می توان دید که حزب طراز نوین لنینی، در کشور های پیش رفته صنعتی برد خودش را از دست داده است. در عوض در کشور های معروف به در حال توسعه، یا مطابق تقسیم نظام سرمایه داری، کشور های جنوب، هم چنان ظرفیت و استعداد کافی برای این نوع سازمان دهی وجود دارد. در این کشور ها شرایط اجتماعی و طبقه بندی جامعه، در بهترین حالت به مرز کشور های صنعتی قرن نوزده رسیده است. و همان گونه که شرایط آن عصر، راه سازماندهی احزاب کارگری و سرانجام، حزب

طراز نوین را هموار ساخت، شرایط اجتماعی و تاریخی در این کشور ها نیز نوع سازمان دهی را تشویق می کند. اما فراموش نکنیم که کمونیسم، نیست، نظام است و تابع شرایط و قوانین جاری بر تاریخ تمدن است. استقرار سوسیالیستی در قلمروی که مراحل تکوین خود را طی نکرده است، در بهترین حالت چیزی شبیه جمهوری آسیایی شوروی خواهد شد که امروز می بینیم. تلاش آرمان گرایانه معماران سوسیالیسم، از گذاشتن یک ماسک روی چهره های قبیله یی و خانی گذشته، فرا تر نرفت. استالین، اگر حافظه ام درست کند، در رساله «مسائل سوسیالیسم» تصرف در طبیعت را معنا می کند و گوید شناختن قوانین حاکم بر طبیعت هست که به ما امکان می دهد به همان قوانین در طبیعت تصرف کنیم. این درک روشن اما هنگامی که کمونیسم «ایمان» می شود، و درون قاب قرار می گیرد، از اعتبار اجرایی می افتد همان رساله هست که وی ضمن نقد ظریف مدیریت در اتحاد شوروی، اندرز دهد که مدیریت را کمونیست ها باید از سرمایه داری بیاموزند!

ادامه دارد

نظر از درون ... بقیه از صفحه ۳۳

هم گذاشتن قطعات گوناگون در یک رابطه هماهنگ و منطقی تصویر و شخصیت های بزرگی مانند ارانی، دکتر مصدق، خلیل ملکی، دکترها و دهها کادر فرهیخته و مستقل جنبش چپ و ملی ایران را باز ترسیم کند. در این روشنگری های تاریخی هم خار و خاشاک تاریخ نگاری کینه و حزب توده ای و هم اسطوره کرانهای غیرزمینی و دروغین برای بردارهای تنگ نظرانه سیاسی کنار زده میشوند. با این وجود نویسنده بدروستی اذعان دارد که در بازنگری رویدادهای تاریخی و از جمله چگونگی کودتای ۲۸ مرداد که به تنهایی قریب ۱۰۰ صفحه کتاب را در گرفته است، هنوز گوشه های تاریک فراوان است. نویسنده در همه جا رهبران حزب با کادرها و اعضا آن تمایز جدی قائل میشود و از نشان میدهد که راس تصمیم گیرنده حزب بویژه بر سر بزنگاههای تاریک مرکز توانانها، شعور و استقلال اندیشه و تجربه واقعی بدنه و کادری را بازنمی تاباند. اما این نکته را از نظر دور نیندازد که کادرها نیز به خود بخشی از بار سنگین گناهان تاریخی رهبری حزب را در قبال فعالیت ملی آن دوران بر دوش دارند. نویسنده با وجود اینکه در دوران فعالیت در حزب توده بر پایه اسناد موجود بدلیل استقلال فکر و عمل هم «پرونده ضد شوروی» داشته به سهم خود صادقانه و فروتنانه از ملت ایران به مناسبت این گناهان پوزش می طلبد. بنظر کتاب «نظر از درون» به توده ایران «بخاطر شیوه پژوهشی پیشرفته، بکارگیری بی نظرنانه و تحمیل انبوهی از داده های کمی و کیفی قدیم و جدید، پاسخ به پرسشها و ابهامات متعدد، زیر سوال بردن بسیاری از احکام اسطوره ای، نگرشی فارغ تعصب و طرح سوالات جدید در ذهن خواننده یکی از آثار مرجع و پرمایه در فرهنگ سیاسی کشور ما و کتابی خواندنی برای کلیه علاقمندان سیاست و تاریخ معاصر ایران خواهد بود.

معنا و مفهوم واژه دموکراسی به عقیده من هرگز در قاموس ادبیات سیاسی ایران به نحوی درست ترجمه و تفسیر نشده است و شاید بیجا نباشد که ما در این زمینه قدری بیشتر تأمل کنیم، شاید که درایم یک بینش واقعی از دموکراسی می توانست تنها چراغ راه نجات جامعه ایران از ظلمت سیاسی و اقتصادی که در آن غوطه می خورد باشد.

نقش رژیم های استبدادی و خودکامه در تحمیر و تحمیق افکار اجتماعی و سیاسی کشور ما چیزی است که برای همه روشنفکران و آگاهان سیاسی ایران واضح و آشکار است. رژیم های خودکامه و استبدادی شاهنشاهی و

نمایانگر اراده مردم و نشانگر عقیده آنها در این زمینه ها باشد.

دموکراسی را می توان عموماً به دو نوع تقسیم کرد: یک دموکراسی مستقیم که نمونه آن همه پرسی عمومی است و در عمل در مورد تصمیم گیری های خیلی مهم و اساسی که بر سرنوشت جامعه و مردم در یک دوره نسبتاً طولانی زمانی تأثیر می گذارد بکار برده می شود و دیگر دموکراسی غیرمستقیم که چنانکه از نامش پیداست اعمال حکومت مردمی است از طریق انتخاب نمایندگان کلیه مردم در یک انتخابات آزاد و مخفی همگانی و ایجاد یک مجلس ملی که وظیفه قانون گذاری و انتخاب دولت مردمی را بعهده دارد.

دموکراسی به عنوان یک هدف

دموکراسی به عنوان یک هدف می تواند و باید محور اساسی و اصلی اتحاد تمام سازمان های سیاسی و احزاب اپوزیسیون ایران چه در داخل و چه در

و تضمین اصل تعدد احزاب، آزادی تشکیل اتحادیه های صنفی برای کارگران و کارفرمایان، آزادی ایجاد کسب و رقابت آزاد اقتصادی، تضمین اصل تساوی زن و مرد، تضمین اصل تساوی همگانی در مقابل قانون و ایجاد امنیت و عدالت حقوقی، تضمین اصل عدالت اجتماعی و تلاش در جهت ایجاد رفاه اجتماعی، تضمین اصل انتخابات آزاد و یکسان و مخفی همگانی در تشکیل مجلس قانون گذاری، تضمین اصل احترام به حقوق بشر سازمان ملل متحد، آزادی اقلیت های مردمی در آموزش زبان مادری خود و مشارکت ویژه آنان در تصمیم هایی که خصوصاً به آنها مربوط می شود.

ایدئولوژی، طبقات اجتماعی و

دموکراسی

این مسأله که هر جامعه ای شامل طبقات مختلفی می باشد قابل انکار نیست و جامعه ایران هم طبیعتاً از طبقات مختلف اجتماعی تشکیل شده

دموکراسی تنها راه نجات ایران از بن بست سیاسی و اقتصادی

امیر رفیعی

است. احزاب و سازمانهای سیاسی هم به نوبه خود نمایندگان این طبقات اجتماعی می باشند علیرغم همه ادعا های دیگر.

احزاب و سازمانهای سیاسی دارای ایدئولوژی ها و برنامه های مختلفی هستند که در آن ایده های اساسی و هدف های خود و راه رسیدن به این هدف ها را ارائه می دهند و بر اساس این برنامه ها و ایده ها و قابلیت متقاعد کردن مردم به اینکه رسیدن به این هدف ها در واقع امکان پذیر است موفق به کسب آرا آنها می شوند و در نهایت حزب و یا احزاب موثله ای که دارای اکثریت در مجلس قانون گذاری باشند می توانند تشکیل یک دولت مردمی را بدهند. اما تمام این ها بدون ایجاد دموکراسی و اعتقاد به آن و تلاش مستمر برای حفظ اصول آن تحقق پذیر نیست و واقعیت ملموس این است که ما برای نجات ایران از گردابی که در آن گرفتار است احتیاج به اتحاد گرد این هدف اصلی را داریم. □

خارج از کشور باشد. بدیهی است که اپوزیسیون ایران از طیف های مختلف سیاسی با ایدئولوژی های گوناگون تشکیل شده است و این ایدئولوژی ها در بسیاری از موارد با یکدیگر تضادهای پایه ای و اساسی دارند. در ضمن باید اعتراف کرد که با یک دید واقع بینانه امکان اتحاد این نیرو ها در گرد هر هدف دیگری بغير از ایجاد دموکراسی یک خیال واهی بیش نیست. بحث و جدل در کلیه زمینه های دیگر اگر به قیمت فراموشی هدف اصلی یعنی ایجاد دموکراسی تمام شود به بیراهه بردن نیرو های اپوزیسیون است. احزاب و سازمانهایی هم که به دموکراسی به عنوان یک اصل در عمل اعتقادی ندارند بدینوسیله افشا و در نهایت از طیف اپوزیسیون ایزوله خواهند شد.

دموکراسی یک شیوه حکومتی

دموکراسی در عمل باید آزادی های اساسی مردم را به طریق زیر تضمین کند: آزادیهای عقیدتی و سیاسی، آزادی دین و مذهب، آزادی بیان، آزادی نشر مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب سیاسی

مذهبی یکی پس از دیگری همه سعی و کوشش خود را در سرکوب ابتدایی ترین آزادی های سیاسی و اجتماعی در ایران بکار برده اند و کوچکترین سعی و تلاش در جهت کسب این آزادی ها از طرف احزاب، سازمان های سیاسی و اپوزیسیون ایران را در تطفه خفه کرده اند، اما در این میان نباید فراموش کنیم که خود گروههای سیاسی، احزاب و کلا اپوزیسیون ایران هم بر مبنای یک شیوه غلط که خود ریشه در عدم درک مفهوم واقعی دموکراسی دارد چه در زمینه روابط و ضوابط داخلی خود و چه در زمینه رابطه و برخوردشان با دیگر گروه ها و احزاب از شیوه ها و اعمال غیردموکراتیک به طور سنتی و عام استفاده کرده اند.

واژه دموکراسی در خود به معنی رهبری و قدرت مردمی است و مفهوم آن به طور کلی این است که تمام تصمیم هایی که در جامعه چه در زمینه های سیاسی و اجتماعی و چه اقتصادی گرفته می شود باید از مردم منشا بگیرد و

Rahé Azadi Revue mensuelle N° 49 février 1997

Sommaire

- *Dix-huitième anniversaire de la Révolution: quelles leçons? (Editorial)*
- *La Semaine du Livre en Iran et les enjeux culturels (B. Barahmandi)*
- *Le regard des autres: revue de presse (M. Heydarian)*
- *Les relations irano-saoudiennes (Entretien avec Ali Reza Nourizadeh)*
- *Un autre regard sur l'Afghanistan (II) (M. Heydarian)*
- *Reza Maghsadi: souffle nouveau dans la poésie de l'exil (N. Keshavarz)*
- *Note de lecture: Le parti Toudeh, vue de l'intérieur*
- *Dossier du mois, Identité de la Gauche Iranienne*

Babak Amirkhosravi

Reza Marzban

*Rahé Azadi est une publication de l'Association Rahé Azadi
Directeur de la publication : Bijan Barahmandi
Imprimeur : Arian, 12 Rue A. Walter 93200 St. Denis*